قدس زندگی

پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۸ | ۱۸ آوریل ۲۰۱۹ | ۱۲ شعبان ۱۴۴۰ | سال سی و دوم | شماره ۹۴۴۰ | ZENDEGI@QUDSONLINE.IR

گفت‌وگوی قدس با دکتر شهاب‌الدین ذوفقاری

راز کارساز بودن اعتقاد به مهدویت

۱۱

روایت عباسعلی سپاهی، خبرنگار قدس از مناطق سیل‌زده استان خوزستان

سیل به زانو درآمد

۱۰

گزارش سفر محمد مهدی خالقی به پاکستان

عُرس سلطان باهو

۱۶

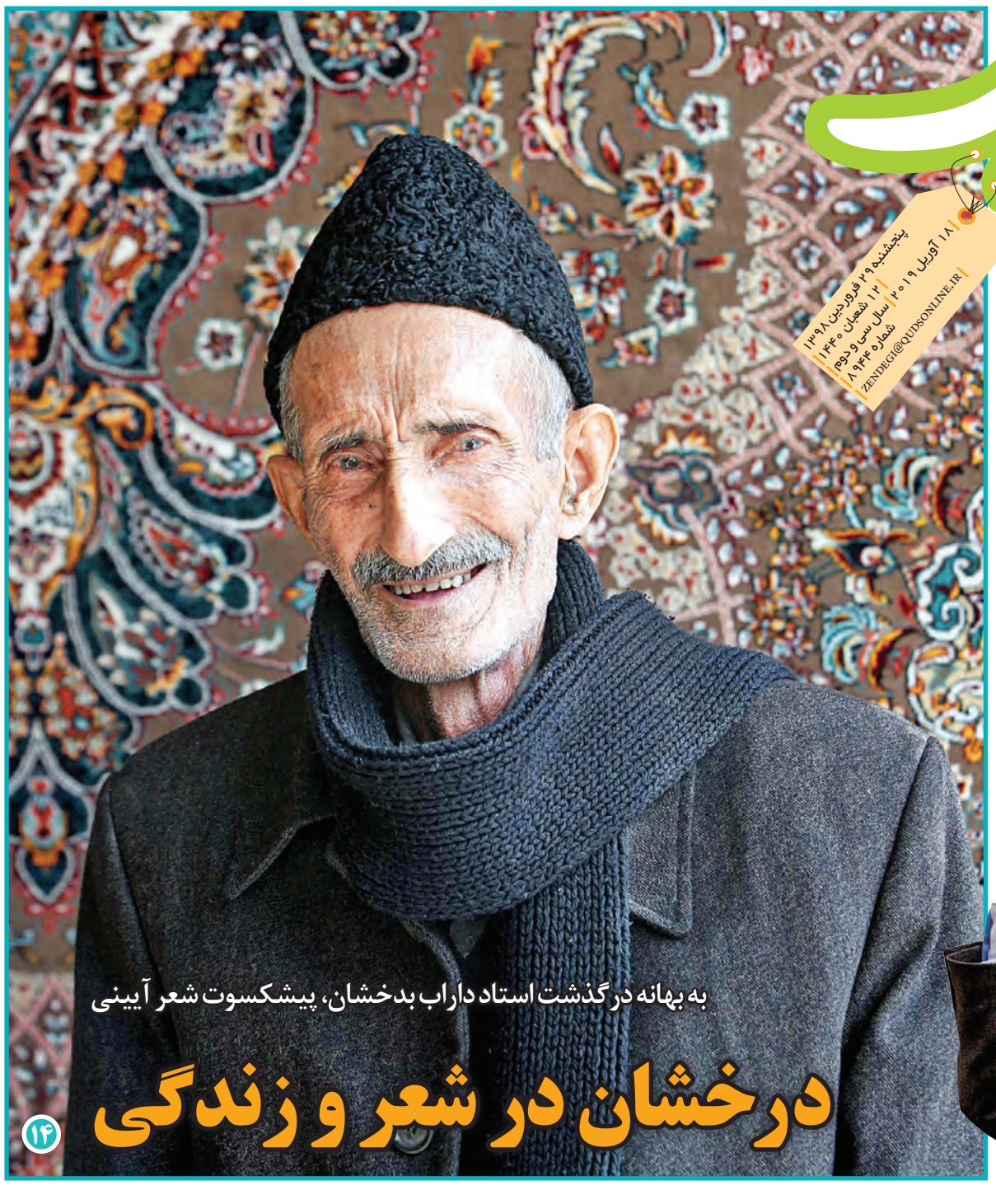

به بهانه درگذشت استاد داراب بدخشان، پیشکسوت شعر آیینی

درخشان در شعر و زندگی

۱۴

ایستگاه

۱۶

«عبدالعزیز رنتیسی» بنیان گذار «حماس» چگونه به شهادت رسید؟

من آپاچی را انتخاب می‌کنم!

آقای دکتر می‌توانست بی‌دردسر زندگی کند. جوری که هم ژست مبارزان و روشنفکران را بگیرد، هم طبابتش را بکند و هم نانش به جای خون، توی روغن باشد. پزشک کودکان بیمارستان شهر «خان یونس» حتی می‌توانست زندگی، کیف پزشکی و تخصصش را بردارد و در یکی از کشورهای اطراف، نزدیک فلسطین یا جایی دیگر از دنیا به معاینه و درمان کودکان مشغول شود و به سوگندنامه پزشکی سقراط هم پایبند بماند. خلاصه پزشک حاذق اطفال، انتخاب‌های زیادی پیش رویش داشت اما نخست مبارزه و بعد هم طبابت در کشورش را ترجیح داد. «عبد العزیز علی عبدالحفیظ الرنتیسی» نه ناز پرورده و نه مثلاً آقازاده یا خان زاده‌ای بود که از پسِ زندگی در سرزمین محنت زده‌ای مانند فلسطین و سختی‌هایش بر نیاید. برای این انتخابش هم هزارجور دلیل عقلی شرعی و ملی و میهنی داشت. از سال ۱۹۴۷ که در روستایی نزدیک «یافا» چشم به جهان باز کرد، ۶ ماه بیشتر طول نکشید تا طعم آوارگی را بچشد. جنگ سال ۱۹۴۸، او، پدر و مادر و ۱۱ برادر و خواهرش را وادار کرد به نوار غزه پناهنده شده و در اردوگاه آوارگان «خان یونس» ساکن شوند. ۶ سال بعد دانش آموز مدرسه‌ای وابسته به مؤسسه امداد و کاریابی آوارگان فلسطینی بود و البته از همان ۶ سالگی تا پایان دوره تحصیلات متوسطه‌اش، به خاطر وضعیت فقیرانه زندگی‌شان مجبور بود به دستفروشی بپردازد و به درآمد خانواده پرجمعیتش کمک کند. در پایان تحصیلات دوره متوسطه، کارنامه درخشان ...

ورزش

۱۲

با غفلت پرسپولیس استقلال به صدر نزدیک‌تر شد

هدیه منصوریان به دیگر مدعیان

مردم

۱۰

یک استکان چای قند پهلو در خانه «خاله عَذرا» که هنوز برای عروسک‌هایش دل می‌سوزاند

مادربزرگ عروسک‌ها

اسمش «عَذرا عشقی» است؛ پیرزنِ خور و بیابانکی که شاید بتوان او را بازمانده واپسین نسل پیرزن‌های روستایی‌ای دانست که موهای حنا کرده فرق وسطشان از زیر چارقد سفید دوردار بیرون می‌ریزد؛ پیرزن‌هایی که دلشان به همان خانه نقلی‌های کاهگلی و حوض و درخت وسط حیاطشان بند است و هر کدام کلکسیونی‌اند از ۱۰۰۰ جور هنر ریز و درشت قدیمی، از گلیم و جاجیم تا سوزن دوزی و دوخت عروسک و... درست مانند خاله عَذرا که حالا به بهانه همین عروسک‌های قدیمی‌اش موضوع روایت کوتاه صفحه مردم می‌شود.مسیر جاده نسبتاً کوتاه «خور» تا «ایراج» از کنار باغ‌های روستا می‌گذرد. پایان باغ‌ها اما، فرعی آسفالته‌ای است تا میانه ایراج؛ فرعی کوتاهی که دور کشتزار همه کشاورزهای پیر ایراجی دور می‌خورد و ...

سیما و سینما

۱۵

گفت‌وگو با احسان جوانمرد، نویسنده «بانوی عمارت» درباره ساخت فصل دوم این سریال

هر که آمد عمارتی نو ساخت!

روایت مجازی

کمپین تحریم اینستاگرام

حدود دو روز پیش بود که اینستاگرام، صفحه سردار قاسم سلیمانی در اینستاگرام را مسدود کرد. پس از این، پروژه مسدودسازی حساب‌های کاربری افراد مرتبط با سپاه پاسداران کلید خورد. سرلشکر محمدعلی جعفری فرمانده کل سپاه، سرتیپ محمد پاکپور فرمانده نیروی زمینی سپاه، سرلشکر محمد باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، سردار موسی کمالی رئیس اداره سرمایه انسانی، محمدباقر قالیباف عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، عزت‌الله ضرغامی رئیس اسبق سازمان صداوسیما، سیدابراهیم رئیسی رئیس قوه‌قضائیه و حسن عباسی نظریه‌پرداز، از جمله کسانی هستند که صفحات آن‌ها در اینستاگرام در حال حاضر در دسترس نیست. حتی صفحه انگلیسی سایت رهبر انقلاب و حساب رسمی سپاه پاسداران نیز در اینستاگرام از دسترس خارج شد.

سخنگوی شبکه اجتماعی اینستاگرام بسته شدن حساب برخی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تأیید کرد و گفت: ما تحت محدودیت‌های قوانین تحریم‌های ایالات متحده آمریکا عمل می‌کنیم. با مقامات دولتی مرتبط همکاری می‌کنیم تا اطمینان حاصل کنیم که تعهدات قانونی‌مان، از جمله مربوط به تعیین سپاه [به عنوان سازمان تروریستی خارجی] را رعایت می‌کنیم.

پس از این ماجرا کاربران فضای مجازی هشتگ #سپاه را در فضای مجازی داغ کردند. یکی از کاربران در این‌باره نوشت: «سردار سلیمانی در میدان جنگ به حذف فیزیکی دشمن فکر می‌کنه و دشمن در سوراخ موش به مسدود کردن اکانت‌های مربوط به ایشون. این کار میزان وحشتشون از فرمانده رو نشون می‌ده. آوازه سردار سلیمانی همه جا پیچیده، حالا با مسدود کردن صفحه‌های اینستاگرامی هم کاری از دستتون بر نمیاد».

کاربر دیگری هم نوشت: «۲۴ ساعت پس از اعلام تروریستی بودن سپاه در سامانه‌های آمریکا، حساب کاربری فرماندهان سپاه در اینستاگرام بسته شد تا از ساده‌اندیشی به در آییم که شبکه‌های اجتماعی نه تنها ابزار نظام سلطه‌اند که به فرمان آنان نیز عمل می‌کنند».

پس از این حواشی، کمپین تحریم اینستاگرام کلید خورد. علاءالدین بروجردی عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس نخستین نفر بود که صفحه اینستاگرامش را در اعتراض به اقدام اخیر این شبکه اجتماعی بست. حالا انتظار می‌رود دیگر مسئولان نیز با پیوستن به این کمپین، اعتراضشان را به بستن صفحه مقامات مرتبط با سپاه اعلام کنند.

در این میان کانال مجازی وابسته به دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب در واکنش به این ماجرا، پوستری را با عنوان «ایستاده در توفان» به اشتراک گذاشت. در این پوستر به نقل از آیت‌الله خامنه‌ای آمده است: جمهوری اسلامی را این‌ها نشناخته‌اند، ملت ایران را این‌ها نشناخته‌اند، مسئولان جمهوری اسلامی را نشناخته‌اند. ملت ایران آن ملتی است که از روز اول تا امروز، با همین جور توطئه‌ها و با همین جور حرف‌ها مواجه بوده؛ آن‌ها خواسته‌اند به ملت ایران سیلی بزنند، [ولی] ملت ایران به آن‌ها سیلی زده؛ آن‌ها خواسته‌اند نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند، [اما] یکی یکی در حسرت این آرزو به گور رفتند. جمهوری اسلامی با اقتدار کامل [ایستاده]؛ بعد از این هم همین‌جور خواهد بود. بدانید آن‌ها نمی‌توانند به ما سیلی بزنند، ما به آن‌ها سیلی خواهیم زد.

مقایسه واکنش‌های مجازی به آتش‌سوزی کلیسای نوتردام با آتش سوزی پلاسکو

آتش‌های بی‌شعور و سلبریتی‌های دوگانه سوز!

محمد تربت‌زاده–چند ساعت بیشتر به پایان روز دوشنبه نمانده بود که دود سرتاسر پاریس را فرا گرفت. دود از برج ناقوس نوتردام زبانه می‌کشید، اما اهالی پاریس نمی‌خواستند باور کنند بزرگ‌ترین نماد ملی و مذهبی کشورشان در آتش می‌سوزد. حدود ۵۰۰ آتش‌نشان برای نجات کلیسای «نوتردام» تلاش می‌کردند. صدها نفر از اهالی پاریس هم با تجمع در مقابل کلیسا، برای نجات نوتردام از چنگ شعله‌های آتش دعا می‌خواندند.

کلیسای ۸۵۰ ساله نوتردام، راوی تاریخ فرانسه و اروپا اما بی توجه به تلاش صدها آتش‌نشان و اشک‌های هزاران فرانسوی، در آتش سوخت و میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان تصاویر زنده این آتش‌سوزی را تماشا کردند.

برج کلیسا فرو ریخت و نمای داخلی آن از بین رفت. حدود ۲۰ ساعت بعد، آتش‌نشان‌ها سرانجام آتش نوتردام را خاموش کردند، اما از باشکوه‌ترین کلیسای اروپا تنها تلی از خاکستر باقی مانده بود.

نوتردام، پلاسکو و شیخ لطف‌الله

همه جا صحبت بود از لباس «لویی مقدس» یا «تاج خار مسیح» که زبانم لال، نکند این‌ها هم در آتش بسوزند! مگر رسانه‌ای جرئت داشت بپرسد آتش چرا افتاده به جان نوتردام؟ به او انگ می‌زدند که می‌خواهد تصفیه حساب سیاسی کند لابد. یا مگر رسانه‌ای می‌توانست به ماکرون و دولتش بگوید بالای چشمتان ابروست! وحدت ملی فرانسه آن‌قدر اهمیت دارد که بعد هم می‌شود به صورت محترمانه از دولت فرانسه برای این فاجعه انتقاد کرد.

«نوتردام» شد داغ‌ترین سوژه فضای مجازی؛ اما توییتر و اینستاگرام هم از رسانه‌ها کم نمی‌آوردند. همه مشغول سوگواری برای نوتردام بودند و کسی فرصت نداشت مقصر آتش‌سوزی را پیدا کند.

همین سکوت رسانه‌ای و مجازی البته کمک کرد که آتش‌نشان‌ها و دولت فرانسه بدون فشار روانی برای نجات نوتردام تلاش کنند و دست آخر بدنه اصلی کلیسا را نجات دهند. می شود اما پرسید این سکوت چرا فقط مختص فجایعی است که در اروپا رخ می‌دهد؟ همین پلاسکو خودمان را که یادتان نرفته! هنوز آتش زبانه نکشیده بود، شبکه‌های آن‌طرف آبی شروع به شایعه‌سازی کردند؛ اینکه آتش سوزی عمدی است... شاید هم تروریستی... امکانات نیست... تجهیزات نداریم... آتش نشان‌ها دیر آمده‌اند... ساختمان فرو ریخته... ۲۰۰ نفر در ساختمان گیر افتاده‌اند و قس علی هذا!

علی علیزاده هم با کنایه به همین موضوع در اینستاگرامش نوشته است: تصور کن، زبانم لال، مسجد شیخ لطف‌الله، این مهم‌ترین نماد معماری ایران پس از اسلام آتش بگیرد و روز روشن وسط شهر اصفهان جلوی چشم مردم این شهر بسوزد و فروبریزد. در غیاب هلیکوپتر آتش‌نشانی و در غیاب تجهیزات مدرن. مسجد شیخ لطف‌اللهی که بسیاری از ما با آن عکس یادگاری داشتیم و عکس روی جلد نصف کتاب‌هایی است که درباره ایران در جهان منتشر می‌شود. بی‌بی‌سی و من‌وتو چه خواهند گفت؟ سلبریتی‌ها چه فریادی خواهند کشید؟ آیا تصاویر فروریختن مسجد را به عنوان سند اثبات ناکارآمدی و فساد حکومت به دست نمی‌گیرند؟ آیا عده‌ای نمی‌گویند در حالی که جهان هر روز جلو می‌رود کشور ما آن‌قدر عقب مانده است که نمی‌تواند مانع سوختن آثار تاریخی‌اش بشود؟ مگر یادتان نیست وقتی پلاسکو فروریخت عده‌ای ناراحتی مردم را چگونه به خشم سیاسی مشخصی تبدیل کردند؟

به اروپا خوش آمدید

از همان ابتدا قرار نبود آتش سوزی نوتردام سیاسی شود، چون اینجا اروپاست! مگر نمی‌دانید در جهان سرمایه‌داری، برعکسِ سیاستمدارها که خیلی می‌فهمند، آتش‌ها بی‌شعورند... نمی‌فهمند... خامی می‌کنند و یکدفعه می‌افتند به جان مهم‌ترین بنای ملی و مذهبی اروپایی‌ها. آتش‌های خودمان اما هوشمندسازی شده‌اند. اینکه می‌افتند به جان پلاسکو حتماً دلیل دارد. لابد پشتش بی‌کفایتی حکومت خوابیده. شاید هم آتش‌ها فهمیده‌اند اگر به جان پلاسکو بیفتند تا مدت‌ها خوراک خبری رسانه‌های آن‌طرف آبی را فراهم می‌کنند.

لطفاً حرفی از سیاست نزنید. داغ چشم رنگی‌ها را تازه نکنید. بگذارید در سوگ از دست دادن نوتردام مشکی بر تن کنیم. اجازه دهید مویه کنیم... ضجه بزنیم و اشک بریزیم برای سوختن لباس لویی مقدس.

به رسانه‌ها بگویید حرفی از بی کفایتی ماکرون نزنند. نپرسند بالگردهای پیشرفته کجاست؟ از تجهیزات فوق پیشرفته صحبتی نکنند. اینجا اروپاست. لابد مسئولان صلاح دانسته‌اند در این عملیات از بالگرد و تجهیزات پیشرفته استفاده نکنند.

به رسانه‌ها بگویید کاسه داغ‌تر از آش نشوند. گمانه‌زنی درباره دلایل آتش سوزی را بگذارید برای بعد. این چیزها در کار آتش‌نشان‌ها اختلال ایجاد می‌کند. دولتمردهای فرانسوی ممکن است عصبانی شوند. تمرکزشان را بهم نزنید.

به سلبریتی‌های فرانسوی بگویید ساکت باشند. بی‌خود حاشا نکنند. حرفی از اینکه حکومت فرانسه جانشان را به لب رسانده نزنند. اکنون وقت تفرقه افکنی نیست. در ضمن سوختن کلیسا ارتباطی با بی کفایتی دولت ندارد.

آن‌قدر نپرسید حالا چه خاکی بر سرمان باید بریزیم. اروپایی‌ها کارشان را بلدند. ماکرون قول داده کلیسا را از نو بسازد. حتماً می‌سازد. چشم رنگی‌ها هیچ وقت دروغ نمی‌گویند.

سلبریتی‌های فرانسوی لطفاً شماره حساب در صفحه اینستاگرامشان نگذارند. اینجا اروپاست. همه به دولت اعتماد دارند. کمک‌های مالی شان را می‌ریزند به حساب شخصی ماکرون.

اینجا اروپاست. توی روزنامه تیتر بزنید «دنیا در سوگ نوتردام» و برای در و دیوار پنل کوبی شده کلیسا اشک بریزید، چون دیوار کلیساهای اروپا از خون مردم خاورمیانه رنگین‌تر است.

قرار نیست سوختن یک کلیسای ۸۵۰ ساله سند ناکارآمدی دولت فرانسه باشد. قرار نیست رسانه‌ها از یک آتش‌سوزی، بهره‌برداری سیاسی کنند.

قرار نیست کج سلیقگی رسانه‌ای، بشود سوهان روح و روان مردم داغدار. اینجا همه چیز درست همان‌طوری است که باید باشد... چون اینجا اروپاست!

حاشیه

گنجینه های نوتردام

ساخت بنای امروزی کلیسای نوتردام در سال ۱۳۴۵ میلادی به پایان رسید و از آن پس این کلیسا نه تنها محل دعا و نیایش مسیحیان بود بلکه بعدها به موزه‌ای برای نگهداری آثار مذهبی-تاریخی مربوط به مسیح، تابلوهای نفیس و مجسمه‌های عتیقه و قدیمی تبدیل شد. در ادامه فهرست گنجینه‌های ارزشمندی که از میان شعله‌های آتش خارج شده و آن‌هایی که سرنوشت مشخصی نداشته یا تخریب شده‌اند، آمده است:

تاج تیغ‌دار مسیح و پنجره‌های رُز

تاج تیغ‌دار مسیح که بالدوین دوم، امپراتور لاتین در قرن ۱۲ میلادی به لویی نهم، پادشاه فرانسه اهدا کرد در این آتش‌سوزی محفوظ ماند. این تاج که گفته می‌شود مسیح هنگام مصلوب شدن به سر داشته است، بعدها به کلیسای نوتردام اهدا شد. پنجره‌های رُز یا پنجره‌های کاترین [مربوط به معماری گوتیک] شمالی، غربی و جنوبی کلیسا که به قرن ۱۳ میلادی بازمی‌گردد سالم مانده است، اما پنجره شرقی تخریب شده است.

لباس لویی مقدس

لباس لویی مقدس یا همان شاه لویی از میان شعله‌های آتش کلیسا خارج شده است. لویی در سلطنت ۴۴ ساله خود در جنگ‌های صلیبی مشارکت داشته و از پیشگامان و پایه‌گذاران اصول اولیه عدالت است. او در سال ۱۲۹۷ مقدس شناخته شد و موفق به دریافت تاج تیغ‌دار مسیح شد.

صلیب راستین و مجسمه‌های حواریون

صلیب راستین و میخ‌های مقدس، قطعات به جا مانده از صلیبی است که مسیحیان معتقدند عیسی مسیح در سال سی‌اُم میلادی بالای آن جان سپرده است. وضعیت این اثر مشخص نیست و احتمال سوختن آن وجود دارد.

همچنین ۱۲ مجسمه مسی حواریون مسیح و چهار مجسمه مسی از کشیشان به وسیله جرثقیل از مسیر سقف کلیسا خارج شدند. گفته می‌شود مجسمه‌ها کاملاً سالم هستند.

نقاشی توماس آکویناس و مریم مقدس

نقاشی توماس آکویناس، چشمه حکمت یکی از آثار آنتوان نیکلاس است که قدمت آن به سال ۱۶۴۸ بازمی‌گردد و تابلوی نقاشی مریم مقدس اثر ژان ژوونت مربوط به سال ۱۷۱۶ میلادی که احتمالا در آتش سوزی از بین رفته است.

ناقوس‌های کلیسا و ارگ بادی

باوجود سوختن بخش‌هایی از سقف چوبی کلیسا، ناقوس‌های آن تقریباً سالم مانده‌اند. امانوئل، بزرگ‌ترین ناقوس کلیساست که در سال ۱۶۸۵ از برج جنوبی آویزان شد. در کتاب معروف «گوژپشت نوتردام» نوشته ویکتور هوگو به آن اشاره شده است. رنگ این ناقوس به واسطه آتش کمی تغییر کرده است.

ارگ بادی نوتردام معروف‌ترین و بزرگ‌ترین ارگ در جهان است. قدمت آن به سال ۱۴۰۱ میلادی باز می‌گردد. در قرن ۱۸ میلادی شمار لوله‌های آن به ۸۰۰۰ رسید که با گذشت زمان هیچ یک از آن‌ها زنگ نزده بود. اسقف اعظم پاریس از احتمال آسیب دیدن آن خبر داده است.

گزارش از سفر

روایت خبرنگار قدس از مناطق سیل‌زده استان خوزستان

سیل به زانو در آمد

از ابتدای تعطیلات نوروز که بارندگی و جاری شدن سیل، نقاط مختلف کشور را درگیر خود کرد، به مرور زمان در هر ایام یکی از نقاط کشور بیشتر دچار آسیب شده و در نتیجه مورد توجه امدادگران و رسانه‌ها قرار گرفت. در روزهای اخیر هم استان خوزستان کانون آسیب‌های سیل بود و در نتیجه توجه‌های بیشتری را به خود جلب کرد. در همین راستا، صفحه مردم روزنامه قدس هم به جهت تلاش همیشگی خود برای معرفی قهرمان‌های مردمی، یکی از خبرنگاران خود را به این مناطق اعزام کرده است. به همین جهت در روزهای آینده روایت‌های عباسعلی سپاهی یونسی را از این مناطق می‌خوانید. البته علاوه بر این برخی گزارش‌های تصویری او را هم می‌توانید در قدس‌آنلاین پیگیری کنید.

ما از ترس رد شدیم

هواپیمای ایرباس ۳۰۰ A از فرودگاه شهید هاشمی نژاد مشهد بلند می‌شود و زمین و آسمان‌تر است از بارش دیروزها و پربروزهای بهار. من اما به اهواز می‌روم؛ به شهری که این روزها نامش دهان به دهان می‌چرخد و همه با نگرانی خبرهای آن را دنبال می‌کنند. مردی که کنارم نشسته از عرب‌هایی است که جنگ آن‌ها را پاگیر مشهد کرده و حالا با خانواده‌اش به عروسی یکی از اقوام دعوت شده‌اند در یکی از روستاهای خرمشهر. با نگرانی می‌گوید: «گفته‌اند ۲۸ دوباره باران می‌آید. خدا کند اتفاقی نیفتد».

دوساعت بعد، هواپیما در فرودگاه اهواز به زمین می‌نشیند. هوای اهواز دم کرده و گرم است و من به روزهای پیش رو و گرما فکر می‌کنم؛ به آب‌هایی که به این زودی‌ها خشک نخواهد شد. ساعتی بعد با همراهی مهدی مرادی، شاعر و معلم مهربان و محمد علی بهوندی، از بچه‌های دفتر نمایندگی روزنامه قدس در اهواز بعد از طی کردن ترافیک شهر، در مسیر حمیدیه و سوسنگردیم. چند کیلومتر به حمیدیه آب است که به زمین‌های گندم زده؛ زمین‌هایی که وقت برداشتشان است. چند کیلومتر بالاتر اما اوضاع در مزارع گوجه، خیار و هندوانه همین است.

پرس‌وجو کنان خودمان را به اردوگاه ثامن الائمه(ع) می‌رسانیم؛ نخستین اردوگاهی که برای سیل‌زدگان شکل گرفت. سیل‌زده‌ها در رفت و آمدند و بچه‌های سپاه، هلال‌احمر، علوم پزشکی و گروه‌های مردمی هم. سرهنگ علی بهمنی، مسئول اردوگاه، می‌گوید: در چند روزی که اردوگاه برپا شده، روز اول و دوم تا ۶۰۰۰ نفر هم پذیرش و خدمت دهی داشتیم و اکنون هم به حدود ۴۰۰۰ نفری خدمت‌رسانی می‌کنیم.

بعد از صحبت‌های سرهنگ بهمنی سراغ چند خانواده می‌روم. هوا گرم است، اما گرما موجب نشده بچه‌ها دست از بازی بکشند. مردی هم که در سایه درختی نشسته، تا ما را می‌بیند، از نیازهای مردم می‌گوید: پتو، وسایل بهداشتی و پشه‌بند لازم داریم. مرد دیگری اما از کمک‌هایی می‌گوید که در این روزها از سراسر ایران رسیده است.

پایداری در مقابل سیل

بعد از گشت‌وگذاری در اردوگاه، ما را به مردی معرفی می‌کنند که همراه با دیگر اهالی، مرد و مردانه در مقابل سیل ایستاده‌اند. با مرد تماس می‌گیریم و بعد از ساعتی «نعمه صیاحی» می‌آید؛ مردی ۶۰ ساله با وانت آبی مدل ۶۱. مهربان است و سرحال و تا به سیل بند حمیدیه برسیم، از زمان جنگ برایم می‌گوید و از اینکه در برابر سیل ایستادگی کردند، از شکست عراق در گرفتن حمیدیه و تانکی را نشانم می‌دهد که بازمانده آن روز است. به محل سیل بند می‌رسیم و ناگهان با هزاران کیسه پر از خاک روبه‌رو می‌شوم که روی هم چیده شده‌اند. او از مردانی که ۱۰ روز در مقابل آب ایستادند، می‌گوید، از مردان و زنانی که به قول خودشان از ترس گذشتند. مردم هم کم‌کم جمع می‌شوند و درد دل‌ها هم شروع می‌شود. برخی از دلاوری‌ها می‌گویند و برخی هم از بی‌مهری‌ها. از موج‌هایی می‌گویند که مانع کارشان می‌شد، اما آن‌ها ایستادند و ساختند و سیل را به زانو درآوردند. هر طرف نگاه می‌کنم نخل‌ها در آب هنوز ایستاده‌اند. مردی می‌گوید: بعد روزهای نخست از همه جای ایران آمدند.

مردی ما را به خانه‌اش می‌برد و بلوکه‌هایی را نشان می‌دهد که روی هم چیده‌اند تا در صورت ورود آب، به وسایل آسیبی نرسد، اما خودش می‌گوید اگر آن سه متر آب وارد حمیدیه می‌شد، همه خانه‌ها زیر آب می‌رفت.

حالا شاید باید در کنار یادمان‌های دفاع مقدس در منطقه حمیدیه، یادمان پایداری در مقابل سیل هم ساخته شود. یادمانِ دست در دست هم دادن‌ها و پیروز شدن‌ها. خورشید دارد غروب می‌کند و من به این خاک مقدس و این همه مردانگی فکر می‌کنم و به همه مردان مرد درود می‌فرستم.

عکس‌ها: کمال ابراهیمی

یک استکان چای قند پهلو در خانه «خاله عَذرا» که هنوز برای عروسک‌هایش دل می‌سوزاند

مادربزرگ عروسک‌ها

مردم/ آرمان اورنگ | اسمش «عَذرا عشقی» است؛ پیرزنِ خور و بیابانکی که شاید بتوان او را بازمانده واپسین نسل پیرزن‌های روستایی‌ای دانست که موهای حنا کرده فرق وسطشان از زیر چارقد سفید دوردار بیرون می‌ریزد؛ پیرزن‌هایی که دلشان به همان خانه نقلی‌های کاهگلی و حوض و درخت وسط حیاطشان بند است و هر کدام کلکسیونی‌اند از ۱۰۰۰ جور هنر ریز و درشت قدیمی، از گلیم و جاجیم تا سوزن دوزی و دوخت عروسک و... درست مانند خاله عَذرا که حالا به بهانه همین عروسک‌های قدیمی‌اش موضوع روایت کوتاه صفحه مردم می‌شود.

مسیر جاده نسبتاً کوتاه «خور» تا «ایراج» از کنار باغ‌های روستا می‌گذرد. پایان باغ‌ها اما، فرعی آسفالته‌ای است تا میانه ایراج؛ فرعی کوتاهی که دور کشتزار همه کشاورزهای پیر ایراجی دور می‌خورد و از میانه بافت جدید، می‌رسد تا خانه‌های خشت و گلی جمع وجوری که از بالا به تازه سازها مشرفند. از این بالا، روستا همچون تن خسته‌ای است که به بلندی‌ای تکیه زده و همچنان که سرسبزی‌های باغ‌های اطراف را در آغوش گرفته، خودش را در میانه دشت پهن کرده است. کوچه‌های بالای ده بر خلاف محله جدید، پر از پیچ و خم است؛ پر از دیوارهای کاهگلی کوتاهی که توی کوچه پسکوچه‌های بی‌سر وته سرک می‌کشند و آدم را میهمان می‌کنند به تماشای آشتی‌کنان‌ها و اُغُل‌های فراوانی که حالا دیگر متروکه مانده‌اند... پر از سربالایی‌ها و سراشیبی‌های تند، پر از دیوارهای سنگچین و زمین‌های خاکی... از این میان، کوچه «تارو» می‌رسد به ساباط قدیمی‌ای که حالا دوباره سرپا شده، کوچه «حوضو» تا رختشورخانه سرِ قنات می‌رود و کوچه پشت قلعه با شیب تندی خودش را به بالا می‌رساند؛ تا قلعه قدیمی‌ای که می‌گویند یادگاری است از دوران ساسانی.

سراغ به سراغ دنبال «خاله عذرا» می‌گردیم؛ پیرزن ایراجی که اهالی و گردشگرهای روستا، او را به عروسک‌های قدیمی‌اش می‌شناسند. او حالا یکی از معدود اهالی باقیمانده در خانه‌های کاهگلی ایراج است؛ جایی در همان کوچه‌های خاکی پرپیچ و خم که پر است از طاق و قوس‌ها و سقف‌های ضربی متروک مانده. اهالی اما، خانه او را به چراغ روشنش می‌شناسند، جایی در کمرکش کوچه‌ای باریک، درست جایی که «زیر قلعه» خوانده می‌شود. بخت و اقبال است یا تقدیر، هر چه که هست، زن همسایه، میهمان آن ساعتِ خاله عذرا، در را بر رویمان باز می‌کند. بی‌آنکه بدانیم خاله عذرا بعدِ آن تصادف کذایی کمترِ از جایش بلند شده و حالا ما هم شاید باید از پشت در یک لتِ خاکستری برمی گشتیم. خاله عذرا اما تا میانه قاب فلزیِ درِ اتاق به استقبال آمده. رو به حیاط کوچک مشجری که چندین و چند لباس قدیمی از شاخه‌های درختانش آویزان است: «می‌دانستم می‌آیید. حاجی دیشب آمده بود توی خوابم. گفت: دو تا غریبه آمده‌اند توی روستا، چای وقند ندارند... خوش آمدین...» این را می‌گوید و به استقبال، قاب در را خالی می‌کند.

◆ پس از آمدن ما خبر داشتید.

بله. حاجی را که خواب دیدم، توی همان خواب بلند شدم رفتم همین کوچه بغل. دو نفر نشسته بودند. دیدم هیزم جمع کرده‌اند، ولی نه چای دارند، نه قند. کبریت هم نداشتند. بیدار که شدم، گفتم امروز میهمان می‌آید.

◆ شما که میهمان کم ندارید ما شاءالله.

بعضی موقع‌ها می‌آیند. بیشتر مسافرها می‌آیند اینجا که عروسک بخرند. حالا ولی همه‌اش تمام شده.

◆ حالا چند سالتان است؟

توی هشتادم.

◆ از کی عروسک درست می‌کردید؟

از وقتی بچه‌هایم کوچک بودند. این عروسک‌ها را می‌خواستم که بچه‌هایم بازی کنند. قدیم این‌ها اسباب بازی بچه‌ها بود. اینجا بعضی‌ها برای بچه‌هایشان عروسک درست می‌کردند. من هم از مادرم یاد گرفته بودم.

◆ چند تا بچه داشتید؟

۱۲ تا. ۶ تایشان مرده‌اند. اکنون ۶ تا دارم. اوایل که بچه‌ها کوچک بودند، عروسک درست می‌کردم، ولی وقتی بزرگ شدند دیگر درست نکردم. شاید ۱۵ سال پیش بود که دوباره شروع کردم. این پارچه‌ها را هم همان بچه‌هایم برایم می‌فرستند.

◆ چی شد که دوباره شروع کردید؟

چند تا برای بچه‌ها درست کرده بودم. بچه‌هایم همه‌شان تهرانند. کسی اینجا نمانده. برای همین برای هر کدامشان چند تا عروسک داده بودم که توی خانه‌شان داشته باشند. توی خانه همه‌شان بود. ولی یک روز، یک گروه از تهران آمدند پیشم. فهمیده بودند عروسک بلدم. زن و مرد آمده بودند که یاد بگیرند. من هم یادشان دادم. بعد دیگر شروع کردم.

◆ بعد از آن برای چه کسی درست می‌کردید؟

برای همه. الان که بیشتر مسافرها می‌خرند. بعضی‌ها را هم می‌دهم که برایم بفروشند. الان هم عروسکم را همه جا برده‌اند.

◆ دوختنش برایتان سخت نیست؟

نه. کارهای قدیم خیلی سخت‌تر بود. قدیم بیابان می‌رفتیم، کشاورزی می‌کردم. خود من ۱۰۰ من جو و گندم بار مال می‌کردم، می‌آوردم ایراج. خار می‌آوردم، بنه می‌آوردم، بادام صحرایی می‌آوردم. اصلاً اینجاها بیابانی نیست که من نرفته باشم. الان که چهار تا کوک باید بزنم چیزی نیست. پایش را سوا می‌دوزم، دستش را سوا، شکمش را سوا. بعد هم وصلشان می‌کنم و پیراهن و شلوار می‌گذارم برایشان. شاید تا الان چند ۱۰۰۰ تا دوخته باشم از این عروسک‌ها.

◆ پس سرتان حسابی با عروسک‌ها گرم است.

بله. حالا هم که دیگر نمی‌توانم زیاد بیرون بروم. دست‌هایم هم نا ندارند. قبلاً شب‌ها می‌رفتیم آب دادن زمین. دست‌هایم را سرما زد. برای همین حالا درد می‌گیرد. چند سال پیش هم که با پسرم می‌رفتیم، ماشینمان چپ کرد. از همان موقع کم‌کم کار کردن سختم شد.

◆ شکل عروسک‌هایتان خیلی خاص است. مادرتان همین جوری یادتان داده بود؟

شکلش را بله، ولی لباسش، لباس مردم همین جاست. از قدیم مردهای اینجا شالِ کمر داشتند. عروسک‌های من هم شال کمر دارند. مثل قدیم که برای شوهرهایمان شالِ کمر می‌دوختیم که بروند صحرا. زن‌ها ولی شال کمر ندارند. لباسشان فرق دارد. لب‌های زن‌ها را هم با کبریت قرمز می‌کنم. سر کبریت را می‌زنم توی آب و می‌کشم روی لبشان. مردها کلاه نمدی هم می‌گذاشتند. برای همین برای بعضی هایشان کلاه می‌گذارم.

◆ از قدیم غیر عروسک هنرهای دیگری هم اینجا رسم بود؟

بله. ما همین جا نخ می‌ریسیدیم و پارچه می‌بافتیم. خود من ۱۲ متر پارچه می‌بافتم به ۱۰ تومان. ۱۰ تومان را که می‌دیدم این قدر خوشحال می‌شدم که حساب نداشت. همه چیز هم با همان ۱۰ تومان می‌دادند. مثل الان نبود که گرانی شده. تازه زن‌ها خیلی کارهای دیگر هم بلد بودند. مثل الان که نبود.

◆ مثلاً چه کارهایی؟

من خودم زبان انارکی، گبری و زرگری بلدم، ولی جدیدی‌ها دیگر از این چیزها بلد نیستند. ما قدیم خیلی از شعرهای بابا طاهر را حفظ بودیم. مثلاً می‌گفت: «قدت گل، قامتت گل، کفش پاگل/ سخن گل، معرفت گل، مدعا گل / به گلّ چیدن برون شد یار فایز/ سرو گردن گل و نشو نما، گل» الان کی بلد است؟ ما آن وقت‌ها چشمِ نظر هم درست می‌کردیم. آرد، نمک و اسپند را خمیر می‌کردیم، می‌ریختیم توی پارچه و می‌بستیم درِ خانه‌ها. چیزی هم می‌خواندیم که چشم بد دور شود: «اسفند و سپنج/ صد و سی دانه سپنج/ چشم دشمن و حسود به خاک بمال...».

یکی از زنان سیاه رودبار، مدتی است سرگرم احیای عروسک‌های محلی‌شان است

عاروسکِله‌سرخدالی‌ها

در سال‌های اخیر موج‌های متعدد در زمینه احیای صنایع دستی محلی مناطق روستایی راه افتاده و هنرمندان محلی زیادی درگیر این فضا شده‌اند؛ مسئله‌ای که شاید نتیجه توسعه گردشگری روستایی و راه افتادن فضای جدیدی همچون اقامتگاه‌های بومگردی روستاها باشد. در این میان یکی از جذاب‌ترین هنرهای محلی که در سال‌های اخیر مسیر رو به پیشرفتی را طی کرده و بخصوص در شبکه‌های اجتماعی جا پا سفت کرده، هنر عروسک‌سازی است. روستاها و مناطق بومی زیادی در سال‌های اخیر عروسک‌های قدیمی خود را احیا کرده و برای فروش گذاشته‌اند. یکی از این مناطق روستای سیاه رودبار در استان گلستان است؛ روستایی که بیش از هر چیز به جنگل‌های سرخدار شناخته می‌شود. منطقه جنگلی سیاه رودبار در فاصله ۲۰ کیلومتری علی‌آباد کتول قرار گرفته و حدود ۳۵۰ نفر جمعیت دارد.

در سال‌های اخیر و به دنبال توسعه گردشگری روستایی سیاه رودبار، صفحه‌ای به نام «سرخدال» در اینستاگرام به راه افتاد که فعالیت خود را در زمینه «احیای عروسک‌های بومی روستای سیاه رودبار» تعریف کرده بود. مدیر این صفحه که خود یکی از زنان هنرمند سیاه رودباری است، در پست‌های متعددی درباره تلاش‌هایش برای پیدا کردن نشانه‌های قدیمی عروسک‌ها در روستایشان نوشته است. مثلاً در پستی از این صفحه آمده: «مادرم عمه‌ای داره که ۱۱۰ سالشه. امروز رفتیم خونشون. برامون توضیح داد که عروسکا چطوری بودن. طبق گفته‌هایش عروسک‌ها را ساختیم. آخه چشم‌های عمه نابینا شده، ولی بزنم به تخته خیلی رو به راهه و هیچ مریضی دیگه‌ای نداره. اینجا به عروسک «عاروسکِله» می‌گفتن و به روسریش، مندیل. این‌ها رو امروز کشف کردم».

سرخدالی‌ها البته علاوه بر عروسک‌های سنتی‌شان که با استفاده از پارچه‌های گُل گلی و زیبایِ ابریشمی، کاموا و نخ‌های رنگی ساخته می‌شوند، برخی نمادهای محلی را هم احیا کرده‌اند؛ نمادهایی مانند عروسک قدیمی آفتاب خواهی که با چوب و پارچه ساخته می‌شود و در گذشته به زبان محلی «چقلو متو» خوانده می‌شده است.

افسانه احسانی سال‌هاست پروژه احیای عروسک‌های بومی ایران را پیگیری می‌کند

پیکرک‌های دوست داشتنی

افسانه احسانی کسی است که پروژه احیای عروسک‌های بومی ایران را کلید زده است. او در سال‌های اخیر سفرهایی داشته و تلاش کرده تا به احیای عروسک‌های بومی مناطق مختلف کمک کند. روایت احسانی درباره این تلاش‌ها حاوی قصه‌های متعدد و متفاوتی است؛ قصه‌هایی که گوشه‌هایی از آن‌ها را در این گفت‌وگو می‌خوانید.

◆ چه شد که به عروسک‌های بومی و احیای آن‌ها علاقه‌مند شدید؟

من سال ۸۴ همزمان با تأسیس مؤسسه آوای طبیعت پایدار به خوزستان رفتم. یک دوره آموزشی بود که دانشگاه استرالیا با همکاری سازمان میراث برگزار کرده و قرار بود من و نیما آذری، همسرم، به تدریس گردشگری بپردازیم. یک ماه آنجا بودیم و خوزستانی‌ها برایمان سوغات و هدیه می‌آوردند. یکی از این افراد برای من عروسکی آورد به اسم لیلی و من خیلی ذوق کردم. دوست و شاگرد من ماجرا را برای مادربزرگش که سازنده عروسک بود تعریف کرده و مادربزرگ، کلی متعجب شده بود که تا به حال هیچ کس از دیدن عروسک‌های من این اندازه خوشحال نشده بود. همین مسئله مرا احساساتی‌تر کرد که مگر می‌شود کسی این عروسک را دوست نداشته باشد. به همین خاطر تصمیم گرفتم روی عروسک‌ها متمرکز شوم. این شروع ماجرا بود.

◆ و نگاهتان این بود که این فعالیت اقتصادی باشد.

بله. نخستین مبلغی که به زنان روستایی پرداخت می‌کنی، خیلی مهم است. ما عروسک‌های اولیه را از روستایی‌ها خریدیم. باید می‌دانستم کمترین عددی که یک خانم روستایی عروسک‌ساز را راضی می‌کند، چقدر است؟ به همین خاطر من در هر منطقه و روستا، با خود خانم‌هایی که منصف و قابل اعتماد هستند مشورت می‌کنم.

◆ چطور به عروسک بومی هر منطقه می‌رسید؟

همیشه وقتی به یک روستا می‌روی و می‌گویی عروسک؛ می‌گویند بلد نیستیم. اما ما چون می‌دانیم در هر منطقه از ایران، عروسک وجود دارد و شیوه ساخت آن در حافظه تاریخی مردم منطقه باقی مانده، ابتدا می‌آییم و فراخوان می‌دهیم و جشنواره راه می‌اندازیم. وقتی در این جشنواره یک نمونه چند بار تکرار می‌شود متوجه می‌شویم این عروسک در حافظه تاریخی افراد باقی مانده است.

◆ چرا عروسک را انتخاب کردید؟

چون عروسک چیزی بود که حس آن زن، چه غم چه شادی را منتقل می‌کرد. برای همین می‌گویند چرا بعضی عروسک‌ها غمگین‌اند؟ چون همان حس را منتقل می‌کنند. برای مثال زن روستایی حامله بود، عروسکی که ساخته چاق است. ماه رمضان است زن روستایی عروسکی که ساخته خیلی محجبه است.

◆ وشخصیت عروسک‌های هر منطقه چه تفاوت‌هایی با سایر مناطق دارد؟

ما وقتی رفتیم شمال، تازه متوجه شدیم چقدر تفاوت بین عروسک‌های خراسان جنوبی با گیلان وجود دارد. عروسک‌های خراسان جنوبی پر از غم بود. ما کلی تلاش کردیم تا مردم را راضی کنیم لباس سیاه تن عروسک‌ها نکنند و به جای آن پوشش رنگی بپوشند، اما در گیلان همه عروسک‌ها رنگی و خوشحال بودند.

بهناز پویان نسب راوی قصه عروسک‌های قدیمی دزفول است

به دنبال احیای «بِی»

بهناز پویان نسب را شاید بتوان یکی از فعال‌ترین اعضای گروه‌های شبکه‌های اجتماعی در زمینه احیا و فروش عروسک‌های محلی دانست. او صفحه‌ای با عنوان «بِی بِیَک» را در اینستاگرام مدیریت می‌کند که بیش از هر چیز درباره یکی از عروسک‌های محلی منطقه دزفول است. نکته جالب اما درباره سنت بوشهری‌ها این است که آن‌ها هنوز هم که هنوز است عروسک‌هایی را در جهاز دخترهایشان می‌گذارند؛ عروسک‌هایی که قرار است همدم دختران تازه‌عروس باشد. بچه‌های «بِی بِیَک» در این باره در اینستاگرامشان نوشته‌اند: «در زمان مادربزرگ‌های ما که دختران را در سنین پایین راهی خانه بخت می‌کردند، عروسک بِی در جهیزیه‌هایشان می‌گذاشتند تا همدم احساسات کودکانه‌شان باشد. این سنت تا به امروز ادامه یافته، با این تفاوت که دیگر از بِی در جهاز خبری نیست و عروسک‌های جدید جای عروسک بومی را گرفته‌اند».

پویان نسب با تکیه بر فرهنگ بومی منطقه خود در طول یکی، دو سال اخیر علاوه بر عروسک «بِی» برخی تزئینات و المان‌های سنتی منطقه دزفول را هم احیا کرده؛ کاری که بی‌شک جز با تکیه بر دانش هنرمندان کهنسال منطقه ممکن نبوده و صفحه او را که در اینستاگرام پیگیری کنید، می‌بینید که پر است از این تجربیات و اطلاعاتی که او به مرور زمان آموخته است. او همچنین در برخی از پست‌های صفحه‌اش متن‌ها و اشعاری از فرهنگ عامیانه مردم دزفول را منتشر کرده؛ متن‌هایی که البته برخی هایشان همراه با ترجمه ارائه شده‌اند.

در ضمن اگر یک وقت از صفحه «بِی بِیَک» خرید کردید، مطمئن باشید که علاوه بر عروسک، یک داستان هم نصیبتان شده است. مثلاً این نوشته، داستان دو تا از عروسک‌هایی است که اخیراً به یک ایرانی ساکن آمریکا فروخته شده: «عطر گل بانو و همسرشون هم راهی قزوین شدن که از اون ور برن سمت کانزاسِ آمریکا. فکر کنین یه مهربانو که دکترای معماری داره، منو توی اینستا پیدا کرده و اینا رو بهم سفارش داده...». خلاصه همه عروسک‌های این صفحه اسم و قصه خودشان را دارند.

دکتر شهاب‌الدین ذوفقاری در گفت‌وگو با قدس به این پرسش پاسخ داد که چرا انتظار موعود امیدآفرین است؟

راز کارساز بودن اعتقاد به مهدویت

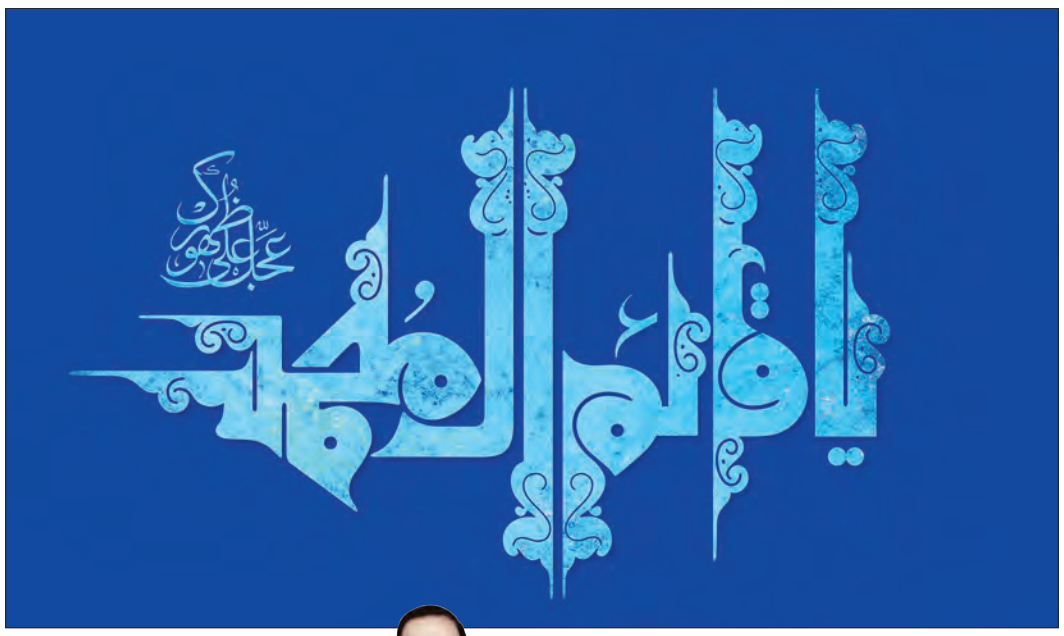

برش

موضوعی که سبب حساس شدن مطالعات دانشمندان دیگر ادیان در زمینه مهدویت شده این است که در پی یافتن رمز کارسازی این باور بوده‌اند؛ رمز همین است که شیعه در مسئله مهدویت باور دارد با فردی زنده و آماده ظهور روبه‌رو است

معارف/ مریم احمدی شیروان | «أینَ المُعَدّ لقطع دابرِ الظلمه أینَ المنتظَرُ لاقامة الأمتِ و العِوج»؛ دل بشریت می‌تپد تا آن نجات‌بخش بیاید و ستم را ریشه‌کن کند؛ البته اعتقاد به ظهور در تاریخ اسلام، مخصوص به شیعه نیست. همه مسلمانان به این معنا معتقدند؛ اما امتیاز شیعه در این است که آن‌ها این شخصیت نجات‌بخش بشریت را با نام و نشان و خصوصیات می‌شناسند و معتقد هستند او زنده و همواره برای دستورات الهی حاضر و آماده است و منتظر دستور پروردگار برای شروع کار عظیمی است که بناست بشریت و تاریخ را متحول کند. به بهانه روزهایی که معطر به نام ولی عصر(عج) است، در گفت‌وگو با دکتر شهاب‌الدین ذوفقاری، عضو هیئت علمی دانشگاه معارف قرآن و عترت(ع) اصفهان، از نقش اعتقاد به مهدویت در حرکت‌های عدالت‌خواهانه و ضدظلم در طول تاریخ بیشتر شنیدیم؛ آنچه در زیر می‌خوانید خلاصه‌ای است از سخنان مبسوط ایشان.

تمام مسلمانان به مهدویت معتقدند

دکتر ذوفقاری با بیان اینکه مفهوم «مهدویت» یکی از مفاهیم اصیل در مکتب اسلام است، می‌گوید: مفهوم عام‌تر آن «منجی‌گری» بوده که بین غالب ادیان مشترک است و عموماً ادیان برای آینده پیروان خود پیشگویی کرده‌اند که فردی الهی به عنوان منجی خواهد آمد و پیروان آن مکتب و نیز عموم مردم عالم را نجات خواهد داد. در بین فلاسفه نیز از قدیم مرسوم بوده که آینده بشر را پیش‌بینی کرده و مدینه فاضله‌سازی می‌کردند؛ یعنی می‌گفتند اگر شهری یا کشوری بتواند شرایط خاصی مهیا کند، مردمان آن سعادتمند خواهند شد.

او اضافه می‌کند: از آنجایی که بحث در حوزه اسلام است باید بگوییم اگر چه بین پیروان مذاهب مختلف اسلام در برخی مسائل اختلاف نظر وجود دارد اما در موضوع مهدویت اختلاف اساسی نیست؛ به این دلیل که به قدری پیامبر اکرم(ص) در حوزه مهدویت مطالب متعدد و متنوعی بیان فرموده و بر روی این موضوع تأکید کرده‌اند که هیچ جای شک و شبهه‌ای در ظهور شخصی به نام مهدی(عج) از فرزندان آن حضرت که در آخرالزمان قیام خواهد کرد، بین فرقه‌های مسلمانان وجود ندارد.

ظهور، قطعی و حتمی است

مدیر گروه تفسیر دانشگاه معارف قرآن و عترت(ع) در ادامه تصریح می‌کند: نویسندگانی نادر و انگشت‌شمار بوده‌اند که بخواهند در این مورد تشکیک کنند. مبنای این باور همگانی روایتی معروف از پیامبر اکرم(ص) است که فرمود: لو لَم یبقِ منَ الدنیا الاّ یومٌ واحدٌ لطوّل اللهُ ذلک الیومَ حتّی یبعثَ رجلاً مِن عترتی یواطی اسمُه اسمی و کُنیتُه کنیَتی یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما مُلئَت ظلماً و جوراً. یعنی: «حتی اگر یک روز از عمر دنیا بیشتر باقی نمانده باشد، خدا آن روز را چنان طولانی می‌کند که مردی از خاندان و عترت من قیام کند، تا زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و جور شده است. اسم او اسم من و کنیه او نیز کنیه من است.» این روایت نشانه قطعیت و حتمیت ظهور است. به اصطلاح گفته می‌شود ظهور ایشان از اشراط الساعه است یعنی از شروط برپایی قیامت است و تا این کار صورت نگیرد، قیامت هم اتفاق نمی‌افتد.

دکتر ذوفقاری با اشاره به روایات و کتاب‌های بسیار در این زمینه، عنوان می‌کند: پیامبر اکرم(ص) روایات متعددی دارند که در آن‌ها بصراحت نام مهدی برده شده است و کتاب‌هایی در شیعه و اهل سنت نوشته شده که موضوع آن درباره مهدویت است؛ از جمله عبدالرحمن سیوطی عالم بزرگ اهل سنت در کتاب «عرف الوردی فی اخبار المهدی» از پیامبر(ص) نقل می‌کند که فرمودند: مَن أنکرَ خروجَ المهدی فقد کفَر؛ یعنی «هر که قیام مهدی(عج) را انکار کند، کافر شده است» و روایات متعدد دیگری که در آن‌ها حتی ویژگی‌های ظاهری حضرت را بیان فرموده‌اند. اینکه از نسل کیست؟ خصوصیاتش چیست؟ چه کاری پس از قیام انجام می‌دهد و... هر مسلمانی با این حجم زیاد روایات روبه‌رو شود ظهور را موضوعی قطعی و حتمی تلقی می‌کند.

سوء استفاده از مهدویت در القاب خلفا

این کارشناس حوزه مهدویت در ادامه توضیح می‌دهد: علاوه بر روایات، برخی آیات قرآن نیز دقیقاً با قیام امام زمان(عج) تطبیق می‌شود. وقتی مسلمانان این مطالب را می‌شنیدند و در روزگار خود با مشکلات، ظلم و ستم و بحران‌های اجتماعی مواجه بودند به امید داشتن آینده‌ای درخشان و فرا رسیدن روزی بودند که دین اسلام بر تمام ادیان غلبه کرده و حق بر باطل پیروز شود. این طرز تفکر امید زیادی ایجاد می‌کرد.

بر این اساس بعضی از نهضت‌های آزادی‌بخش قیام خود را به‌عنوان مقدمه و زمینه‌ای برای ظهور امام عصر تلقی می‌کردند؛ برخی دولت‌ها مانند دولت عباسیان هم بشدت از مفهوم مهدویت برای پیشبرد اهداف خود سوءاستفاده کردند. در مورد عباسیان به حدی این قضیه شیوع دارد که حتی نام خلفای عباسی از القاب حضرت مهدی(عج) گرفته شده است؛ مثلاً خلیفه نخست عباسی القائم نامیده شد؛ خلیفه دوم منصور که یکی از القاب امام زمان(عج) است؛ خلیفه سوم لقب مهدی گرفت و...

به گفته این استاد دانشگاه، خلفای عباسی از القاب امام زمان(عج) و مفاهیم آن بهره‌برداری زیادی می‌کردند. در آغاز حکومت حرکت‌هایی کرده، زندانی آزاد می‌کردند و عموم مردم فکر می‌کردند وعده پیامبر اکرم(ص) در حال به وقوع پیوستن است. بعدها هم به شکل‌های مختلف این کار مورد استفاده قرار گرفته است. حتی بعدها در حکومت فاطمیان می‌بینیم سه تن از خلفای فاطمی نیز المهدی، المنصور و القائم لقب داشتند.

مفهوم مهدویت اصالت دارد

نویسنده کتاب مهدی‌شناسی در ادامه اضافه می‌کند: گاهی افرادی رسماً با ادعای مهدویت قیام می‌کردند؛ به‌طور نمونه مهدی سودانی که در اواخر قرن نوزدهم در سودان ادعا کرد مهدی موعود است و با نماینده دولت انگلستان جنگید و او را شکست داد و کشت و خارطوم را به تصرف خود درآورد. این همه به این معنی است که باور و مفهوم مهدویت بسیار کارساز است و اصالت دارد؛ ضمن اینکه محرک بوده و موجب قیام می‌شود و برای مردم هم شوق برانگیز است.

دکتر ذوفقاری با اشاره به تفاوت موجود در باور شیعیان اثنی‌عشری با دیگران در موضوع مهدویت، توضیح می‌دهد: در هر دو باور مهدی(عج) و مهدویت اصیل است و آن حضرت ظهور خواهد کرد؛ اما در باور شیعه، مهدی(عج) فرزند امام حسن عسکری(ع) بوده و حقیقتی زنده است. او سال ۲۵۵ به دنیا آمده است؛ سال ۲۶۰ غیبت ایشان آغاز شده، ۶۹ سال غیبت صغری داشته‌اند و بعد غیبت کبری شروع شده و همچنان در قید حیات هستند و در غیبت کبری به سر می‌برند. اما دیدگاه دیگر مذاهب اسلامی و دیگر ادیان این است که ایشان در آخرالزمان متولد می‌شوند. این دو دیدگاه بسیار با هم متفاوت است.

چرا مهدویت مفهومی اثرگذار است؟

استادیار دانشگاه معارف قرآن و عترت(ع) تأکید می‌کند: اینکه معتقد باشیم منجی ما هر وقت خدا بخواهد متولد می‌شود و پس از حدود ۴۰ سالگی قیام خواهد کرد با اینکه معتقد باشیم منجی ما حیّ است و بر آنچه بر ما می‌گذرد نظارت دارد، خیلی فرق می‌کند. حی بودن امید به ظهور را بشدت تقویت می‌کند. شیعیان سالروز ولادت آن حضرت را هر سال جشن می‌گیرند و در عموم مراسم دعای خود از خدا می‌خواهند به او اذن ظهور دهد. اینکه در طول تاریخ می‌بینیم گاهی شیعیان حرکاتی نمادین انجام می‌دادند، روزهای جمعه اسب زین کرده می‌آوردند یا خطاب به آن حضرت می‌گویند «عجّل علی ظهورِک» همه به همان دلیل است؛ این حرکت سبب شده امید در دل شیعه خیلی قوی‌تر باشد و آرزو و پندار نباشد.

به باور این پژوهشگر، همین مسئله سبب شده دانشمندان مغرب زمین و مستشرقان روی آن سرمایه‌گذاری کنند تا بدانند چرا مهدویت مفهومی اثرگذار است؟ موضوعی که سبب حساس شدن مطالعات دانشمندان دیگر ادیان در زمینه مهدی‌شناسی شده این است که در پی یافتن رمز کارسازی این باور بوده‌اند؛ رمز همین است که شیعه در مسئله مهدویت باور دارد با فردی زنده و آماده ظهور روبه‌رو است و به این روایت از پیامبر اکرم(ص) دل بسته که منتظرانش از او در دوران غیبت همانند خورشید پشت ابرها بهره می‌برند؛ سرانجام ابرها خواهد رفت و خورشید نمایان خواهد شد.

خبر

فراخوان نخستین همایش ملی «هوش مصنوعی و علوم اسلامی»

اندیشه: نخستین همایش ملی هوش مصنوعی و علوم اسلامی، به همت مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه و با همکاری مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، دانشگاه علم و صنعت ایران و مؤسسه اشراق و عرفان، ۱۶ آبان ۱۳۹۸ در مدرسه معصومیه قم برگزار می‌شود. بنا بر اعلام دبیرخانه این همایش، مهلت ارسال آثار، اول شهریور۱۳۹۸ و اعلام نتایج داوری ۲۶ مهرماه خواهد بود. بر این اساس، محورهای همایش ملی هوش مصنوعی و علوم اسلامی از این قرار است: «امکان یا عدم امکان بهره‌گیری از هوش مصنوعی در فرایند تولید علوم اسلامی»، «لزوم یا عدم لزوم حرکت به سمت کاربست هوش مصنوعی در فرایند تولید علوم اسلامی»، «چالش‌های پیش روی کاربست هوش مصنوعی در فرایند تولید علوم اسلامی»، «بسترهای فناورانه استفاده از هوش مصنوعی در فرایند تولید علوم اسلامی»، «اقدامات انجام شده در راستای فهم ماشینی دانش دینی در حوزه علمیه و دانشگاه‌ها»، «پیامدهای فردی و اجتماعی حضور هوش مصنوعی در فرایند تولید علوم اسلامی» و... علاقه‌مندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و آگاهی از زمان برگزاری پیش‌نشست‌ها و کارگاه‌های این همایش، به وبگاه http://aiis.najafsys.ir مراجعه و یا نشانی @aiis-najafsys را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنند.

انتشار پنجمین شماره دوفصلنامه «پژوهش‌های عقلی نوین»

شبستان: پنجمین شماره دوفصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش‌های عقلی نوین» مربوط به بهار و تابستان ۱۳۹۷ چاپ و منتشر شد. مقالات چاپ شده در این شماره به شرح ذیل است: «مقایسهٔ فرونسیس در اندیشهٔ هایدگر و ملاصدرا» نوشته مریم صمدیه، مجید ملایوسفی، محمدصادق زاهدی و محمدحسن حیدری؛ «تفکر سیستمی حکمت متعالیه در شناخت محیط زیست (مطالعه موردی زمی)» به قلم علی مسروری، علیرضا نجف‌زاده و علیرضا آزاد؛ «تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت در فلسفهٔ فارابی» اثر مهدی عباس‌زاده؛ «تأملاتی در زوج مفاهیم «اصیل» و «اعتباری» در راستای مباحث وجود و ماهیت» نوشته محمود هدایت‌افزا؛ «بررسی و تبیین نقش زبان در بازنمود واقعیت از دیدگاه ملاصدرا» به قلم وحیده فخار نوغانی و سیدمرتضی حسینی شاهرودی و «بازخوانی اخلاقیِ مسئلهٔ گوشت‌خواری در عرفان اسلامی» اثر محسن شعبانی و سروش دباغ.

رای شورا

تاریخ رسیدگی: ۹۷/۱۱/۱۰شماره پرونده: ۳۲۰/۵/۹۷مرجع رسیدگی حوزه ۵شورای حل اختلاف شهرستان پیشوا خواهان: محمد داود محمدی آدرس: پیشوا خ قیام کوی شهید زنجانی پ۱۱ روبروی لواشی خوانده: سجاد جمالی (مجهول المکان) خواسته: محکومیت خوانده بپرداخت وجه یک فقره چک بشماره ۳۷۱۲۰۰عهده بانک سامان به مبلغ ۲۰۰میلیون ریال وتاخیرتادیه وهزینه دادرسی // درتاریخ ۹۷/۱۱/۱۰ جلسه رسیدگی شورای حل اختلاف بتصدی امضاءکننده ذیل تشکیل است پس ازملاحظه اوراق ومحتویات پرونده نظر مشورتی اعضا شورا ختم رسیدگی راعلام وبه شرح ذیل مبادرت به صدور رای مینماید : رای شورا / درخصوص دادخواست محمد داود محمدی فرزند نورمحمد بطرفیت خوانده سجاد جمالی فرزند کاظم بخواسته محکومیت خوانده بپرداخت وجه یک فقره چک بشماره ۳۷۱۲۰۰عهده بانک سامان به مبلغ ۲۰۰میلیون ریال وهزینه دادرسی وتاخیرتادیه . باتوجه به محتویات پرونده ووجود اصل چک موضوع دعواداریدخواهان که دلالت براشتغال ذمه خوانده دارد واینکه خوانده مجهول المکان بوده و علیرغم ابلاغ وقت رسیدگی ازطریق نشرآگهی درروزنامه ی کثیرالانتشاردرجلسه ی مقررشورا بتاریخ ۹۷/۱۱/۱۰حضورنیافته وهیچ لایحه ی دفاعیه ای درقبال دعوی مطروحه ی خواهان وبرائت ذمه ی خویش به شورا ارائه ننموده است بنابه نظریه ی مشورتی اعضای شورا دعوی خواهان به کیفیت حاضر وارد تشخیص ومستندابه مواد۱و۹قانون شورای حل اختلاف ومواد ۳۲۰و۱۲۳و۳۱۰و۳۱۱قانون تجارت ومواد۲۲و۱۹و۵۱۵و ۹۸ ۱قانون آیین دادرسی مدنی حکم به محکومیت خوانده بپرداخت مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ریال بابت اصل خواسته ومبلغ ۳۱۱۰۰۰۰ریال بابت هزینه دادرسی وخسارت تاخیر تادیه ازتاریخ سررسید چک مورخ۹۷/۸/۱۰تایوم الوصول که محاسبه ی آن بعهده واحد محترم اجرای احکام مدنی می باشد درحق خواهان صادرواعلام میگردد رای صادره غیابی بوده ومستندا به ماده۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی ظرف۲۰روزازتاریخ ابلاغ قابل واخواهی دراین شعبه وسپس مستندا به مواد۲۷ و۲۵قانون شورای حل اختلاف ظرف۲۰روزقابل تجدیدنظرخواهی دردادگستری شهرستان پیشوا می باشد

قاضی مشاورحوزه۵شورای حل اختلاف شهرستان پیشوا

آگهی حصروراثت

به تاریخ۹۸/۱/۲۴خانم قمرالملوک شاهسون طی تقدیم دادخواستی که به شماره ۱۷/۱/۹۸ثبت این شوراشده است چنین اعلام نموده که آقای هوشنگ تاجیک فرزند علی بموجب گواهی فوت شماره۰۱۸۵۰۶۰ درتاریخ۱۳۹۷/۱۲/۲۸درآخرین اقامتگاه دائمی خوددرپیشوا بدرود حیات گفته وورثه حین الفوت وی عبارتند : ۱. پوریا تاجیک ش ش۴۸۷ صادره ازورامین پسرمتوفی۲. عارف تاجیک ش ش۵۳۵ صادره ازورامین پسرمتوفی۳. علی تاجیک ش م۰۴۱۰۱۴۶۰۲۱صادره ازورامین پسرمتوفی۴. عارفه تاجیک ش ش۴ صادره ازورامین دخترمتوفی ۵. فاطمه تاجیک ش ش۳۳۸۸صادره ازورامین دخترمتوفی۶. قمرالملوک شاهسون فرزند رحمت اله ش ش۳۵ صادره ازورامین همسرمتوفی // لذا مراتب یک نوبت دریکی ازجراید کثیر الانتشارآگهی می شود تاچنانچه کسی اعتراضی دارد یاوصیت نامه ای ازمتوفی نزد وی می باشد ظرف یکماه ازتاریخ نشرآگهی به شورای حل اختلاف شماره۱پیشوا مراجعه نماید

دبیرشورای حل اختلاف شماره۱شهرستان پیشوا

ابلاغ وقت دادرسی و دادخواست وضمائم به

کلاسه پرونده : ۹۷/ ۳ش/۱۲۱۲وقت رسیدگی : ۹۸/۳/۷ ساعت: ۹/۱۵ خواهان : ابوالفضل بیگدلی فرزند مروتعلی باوکالت آقای مجید علیاری گزاز خوانده : عصمت سلیمان کشانی فرزند علی خواسته: الزام به انجام تعهد // خواهان دادخواستی تسلیم نموده که جهت رسیدگی به حوزه سوم شورای حل اختلاف ورامین ارجاع گردیده و وقت رسیدگی تعیین شده وبعلت مجهول المکان بودن خوانده به درخواست خواهان ودستور شورا وبه تجویز ماده۷۳قانون آیین دادرسی مدنی مراتب یک نوبت جهت اطلاع وشرکت در جلسه دادرسی دریکی از جراید کثیرالانتشار آگهی میشود. تا خوانده از تاریخ نشرآخرین آگهی ظرف یک ماه به دفترحوزه مراجعه وضمن اعلام نشانی کامل خودنسخه دوم دادخواست وضمائم را دریافت نماید ودر وقت مقرر بالا جهت رسیدگی حضوربهم رساند. چنانچه بعدا ابلاغی به وسیله آگهی لازم شود فقط یک نوبت منتشر ومدت آن ده روز خواهدبود. ۸/ م الف

مدیردفترشعبه سوم شورای حل اختلاف شهرستان ورامین

رای شورا

تاریخ رسیدگی : ۹۷/۱۱/۴شماره پرونده : ۹۷/ ۵ش/۱۱۰۶شماره دادنامه : ۱۱۸۲مورخ۹۷/۱۱/۲۸ مرجع رسیدگی : حوزه۵شورای حل اختلاف ورامین نشانی خواهان : ابوالفضل بیگدلی / ورامین. کارخانه قند.خیابان شهید چمران.خ امیرکاظمی.کوچه سوم خرداد // نشانی خواندگان : ۱. عصمت سلیمان کشانی. فرچک.شهرک طلائیه کوچه بهارجنوبی۶پلاک۱۶۵ * ۲. فرهاد شیبانی زاده خواسته : جلب ثالث خوانده مبنی برانجام تعهدات مفاصا حساب شهرداری وپرداخت بدهی های آن مرجع در خصوص ملک تحت پلاک ثبتی۱۳۱/۱۳۰ درپرونده کلاسه۱۰۰۸/۵/۹۷مقوم به ۱۱۰۰۰۰۰۰ریال بانضمام خسارت دادرسی وحق الوکاله وکیل // گردشکار: خواهان دادخواستی بخواسته فوق وبطرفیت خوانده تقدیم داشته که پس ازارجاع به این حوزه وثبت به کلاسه فوق وجری تشریفات قانونی دروقت فوق العاده مقرر حوزه بتصدی امضاکنندگان زیرتشکیل است وباتوجه به محتویات پرونده پس از شوروتبادل نظرختم رسیدگی راعلام وبه شرح ذیل مبادرت به صدور رای مینماید : رای شورا // درخصوص دعوی آقای ابوالفضل بیگدلی باوکالت مجیدعلیاری گزاز فرزند مروتعلی بطرفیت خانم عصمت سلیمان کشانی وفرهاد شیبانی زاده فرزند علی بخواسته جلب ثالث مبنی برانجام مفاصا حساب شهرداری شرح دادخواست تقدیمی . باتوجه به نظریه مشورتی شورا محتویات پرونده ونظربه اینکه خواهان دعوی دلیل ومدرکی جهت اثبات دعوی خودارائه ننموده است واینکه تاپایان جلسه اول دادرسی درپرونده کلاسه۹۷/ ۵ش/ ۱۰۰۸جهات ودلایل خوداظهارننموده است بنابراین مستندابه مواد۱۳۵و۱۴۰و۲ و۱۹۷ و۳۳۱قانون آیین دادرسی مدنی قرارد دعوی خواهان راصادرمی نماید.قراصادره ظرف ۲۰روزپس ازابلاغ قابل تجدید نظرخواهی دردادگاه عمومی این شهرستان می باشد۹/م الف

قاضی حوزه۵شورای حل اختلاف شهرستان ورامین

آگهی ابلاغ وقت دادرسی ودادخواست وضمائم به:

وقت رسیدگی : ۹۸/۳/۱۱ ساعت۱۰ محل حضورحوزه ۶ شورای حل اختلاف خواهان : مسلم رمضانی خوانده: ذوالفقارامامی خواسته: مطالبه طلب به مبلغ ۱۱۵۷۵۰۰۰ تومان // خواهان دادخواستی تسلیم شورای حل اختلاف حوزه ..شهرستان پیشوانموده که جهت رسیدگی به این شعبه ارجاعی گردیده ووقت رسیدگی تعیین شده است علت مجهول المکان بوده خوانده به درخواست خواهان ودستورشوراوبه تجویز ماده۷۳قانون آئین دادرسی مدنی مراتب ۱نوبت در جراید کثیرالانتشارآگهی می شود تاخوانده دروقت مقرربالا جهت رسیدگی حضوربه هم رساند

رییس شورای حل اختلاف حوزه ۶ شهرستان پیشوا

آگهی ابلاغ مفاد اجرائیه

به موجب دادنامه شماره ۱۱۵۱مورخ۹/۱۱/۲۱محکوم علیه آقای عوض حسین جعفری فرزند عزیزاله محکوم است به تخلیه عین مستاجربک باب منزل مسکونی واقع ورامین شهرک مدرس خ شهید بهشتی بوستان۳۲ به عنوان اصل خواسته وپرداخت مبلغ ۲۰۵۰۰۰۰ریال به عنوان هزینه دادرسی واوراق تقدیمی به دادگاه وحق الوکاله وکیل وقف تعرفه مصوب درحق محکوم له مجید کاظمی فرزند ناصر و پرداخت مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان ازبابت نیم عشردولتی درحق دولت لذا مفاداجرائیه یک نوبت به ترتیب مقرردرمادتین ۱۱۹و۱۱۸قانون اجرای احکام مدنی آگهی میگردد وده روز پس از آن بموقع اجرا گذاشته میشود وبر اساس ماده ۹ قانون مذکور برای عملیات اجرایی ابلاغ با اخطار دیگری به محکوم علیه نخواهد شد مگر اینکه محل یاقامت خود را اعلام نماید۲۲/م الف

رئیس شعبه ۳ شورای حل اختلاف شهرستان ورامین

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه برابر درخواست ۹۸/۱۲۸ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۸ آقای محمد زین العابدینی استناد به دو برگ استشهادیه گواهی اعلام می‌دارد میزان یکهزار سهم مشاع از نود هزار سهم ششدانگ پلاک ۱۷ فرعی از ۱۶۵- اصلی بخش ده طرقبه شاندیز که به علت سهل‌انگاری مفقود شده است با بررسی دفتر املاک معلوم شد مالکیت مشاع مذکور از ششدانگ پلاک فوق‌الذکر ذیل ص ۳۶۷ دفتر ۱۴۹۶ بنام محمد زین العابدینی ثبت و سند به شماره سریال ۸۵۰۳۳۳ صادر و سوابق ثبتی بیش از این حکایتی ندارد لذا به استناد ماده ۱۲۰ آیین‌نامه اصلاحی قانون ثبت مصوب بهمن‌ماه سال ۱۳۸۰ مراتب یک نوبت آگهی و متذکر می‌گردد هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله‌ای انجام داده یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود باشد بایستی ظرف مدت ده روز از تاریخ انتشار این آگهی اعتراض کتبی خود را به پیوست اصل سند مالکیت یا سند معامله رسمی به این اداره تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مقرر و یا وصول اعتراض بدون ارائه سند مالکیت یا معامله رسمی نسبت به صدور سند مالکیت المثنی نوبت اول و تسلیم آن به متقاضی اقدام خواهد شد. آ- ۹۸۰۰۵۵۹ م.الف ۹۷۵

تاریخ انتشار: ۱۳۹۸/۰۱/۲۹

رئیس ثبت اسناد و املاک شهرستان طرقبه شاندیز- سیدمحمود حسینی‌نژاد

شماره پرونده: ۱۳۹۴۰۴۰۰۶۰۹۲۰۰۲۲۹۳/۱ شماره بایگانی پرونده: ۹۴۰۴۳۵۲

شماره ابلاغیه: ۱۳۹۸۰۵۱۰۶۰۹۲۰۰۰۸۳۰ تاریخ صدور: ۱۳۹۸/۰۱/۲۵

آگهی

بدینوسیله به ۱- سودابه میربلوک نام پدر: علی تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۱۲/۰۵ شماره ملی: ۱۸۲۸۰۰۵۲۸۲ شماره شناسنامه: ۵۲۶۷

۲- نیره میربلوک نام پدر: اصغر تاریخ تولد: ۱۳۲۹/۰۴/۲۷ شماره ملی: ۰۹۳۴۵۲۴۶۷۱ شماره شناسنامه: ۱۲۳۲۷

۳- معصومه میربلوک نام پدر: اصغر تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱۱/۰۴ شماره ملی: ۰۹۲۲۰۲۲۵۴۲ شماره شناسنامه: ۰۹۲۲۰۲۲۵۴۲

۴- سیدرضا میربلوک نام پدر: علی تاریخ تولد: ۱۳۵۵/۰۲/۱۹ شماره ملی: ۰۹۴۰۸۱۰۲۵۵ شماره شناسنامه: ۴۴۰

۵- فیروزه میربلوک نام پدر: علی تاریخ تولد: ۱۳۵۲/۰۶/۱۴ شماره ملی: ۰۹۴۳۲۷۴۷۹۶ شماره شناسنامه: ۷۶۵

۶- زهره میربلوک نام پدر: اصغر تاریخ تولد: ۱۳۳۹/۰۳/۲۰ شماره ملی: ۰۹۳۹۴۵۵۶۳۳ شماره شناسنامه: ۲۴۸

۷- ناصر میربلوک نام پدر: اصغر تاریخ تولد: ۱۳۳۱/۰۶/۲۲ شماره ملی: ۰۹۳۹۲۹۷۴۴۲ شماره شناسنامه: ۱۵۱۷

۸- ندا میربلوک نام پدر: علی تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۰۶/۰۹ شماره ملی: ۰۹۳۴۶۲۵۷۳۵ شماره شناسنامه: ۲۲۴۱۶

۹- محمدحسین میربلوک نام پدر: اصغر تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۰۶/۱۲ شماره ملی: ۰۹۳۹۵۰۷۳۸۲ شماره شناسنامه: ۲۷۰

ابلاغ میشود در خصوص پرونده اجرایی کلاسه فوق، برابر گزارش کارشناس رسمی دادگستری وارده به شماره ۵۲۰۷۴- ۱۳۹۷/۱۲/۱۲ پلاک ثبتی ۱۰۵۸۰ فرعی از ۱۸۲ اصلی بخش ۱۰ مشهد متعلق به مورث شما به مبلغ ۲۲/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی گردیده، لذا چنانچه به مبلغ ارزیابی اموال معترض می‌باشید، اعتراض کتبی خود را ظرف مدت پنج روز از تاریخ انتشار این آگهی به ضمیمه فیش بانکی دستمزد کارشناس تجدیدنظر به مبلغ ۹/۳۶۰/۰۰۰ ریال به دفتر این اجرا تسلیم نمایید. ضمناً به اعتراضی که خارج از موعد یا فاقد فیش بانکی دستمزد کارشناس تجدیدنظر باشد ترتیب اثر داده نخواهد شد. آ- ۹۸۰۰۵۶۰ م.الف ۹۷۶

مسئول شعبه دوم اداره اجرای اسناد رسمی مشهد

شماره نامه: ۱۳۹۸۰۴۹۰۶۰۹۲۰۰۰۸۳۴

تاریخ صدور: ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

شماره پرونده: ۱۳۹۸۰۴۰۰۶۰۹۲۰۰۰۰۵۳/۱ شماره بایگانی پرونده: ۹۸۰۰۰۸۲

آگهی ابلاغ اجرائیه

بدین وسیله به آقای مسعود عنایتی نام پدر: علی اکبر تاریخ تولد: ۱۳۵۲/۰۵/۱۲ شماره ملی: ۰۰۶۴۸۱۶۴۷۸ شماره شناسنامه: ۱۰۲۶۷ ابلاغ می‌شود که خانم سعیده زارع جهت وصول ۲۰۰ عدد سکه بهار آزادی به استناد مهریه مندرج در سند ازدواج شماره ۳۲۶۳۵- ۱۳۷۶/۸/۱ دفتر ازدواج ۹۰ مشهد علیه شما اجرائیه صادر نموده و پرونده اجرائی به کلاسه ۹۸۰۰۰۸۲ در این اداره تشکیل شده و طبق گزارش مورخ ۹۸/۰۱/۱۸ مأمور، محل اقامت شما به شرح متن سند شناخته نشده، لذا بنا به تقاضای بستانکار طبق ماده ۱۸ آئین‌نامه اجرا مفاد اجرائیه فقط یک مرتبه در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار محلی آگهی می‌شود و چنانچه ظرف مدت ده روز از تاریخ این آگهی که روز ابلاغ محسوب می‌گردد، نسبت به پرداخت بدهی خود اقدام ننمایید، عملیات اجرائی جریان خواهد یافت. آ- ۹۸۰۰۵۶۱ م.الف ۹۷۷

مسئول شعبه دوم اداره اجرای اسناد رسمی مشهد

زهرا تاهمای کلاغ‌آباد و علیرضا لعلی

شماره پرونده: ۱۳۹۷۰۴۰۰۶۰۹۲۰۰۵۷۵۶/۱ شماره بایگانی پرونده: ۹۷۰۹۴۸۲

شماره ابلاغیه: ۱۳۹۸۰۵۱۰۶۰۹۲۰۰۰۸۷۱ تاریخ صدور: ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

آگهی ابلاغ اخطاریه ماده ۸۷ پرونده شماره: ۱۳۹۷۰۴۰۰۶۰۹۲۰۰۵۷۵۶/۱

بدینوسیله به آقای حجی محمد نیک‌پرور فرزند ابراهیم به شماره ملی ۰۸۷۰۲۹۲۸۸۹ به شماره شناسنامه ۲۹۳۱۸ اعلام می‌گردد پلاک‌های ثبتی ۵۱۷۳۰ فرعی از ۱۷۵ اصلی بخش ۱۰ مشهد و پلاک ۲۲۴ فرعی از ۷۱ اصلی بخش ۹ مشهد متعلق به شما در قبال طلب خانم فاطمه تنوری بازداشت گردیده لذا طبق ماده ۸۷ آئین‌نامه اجرای مراتب بشما اخطار میشود ضمناً هرگونه نقل انتقالی از طرف شما نسبت به مورد بازداشت ممنوع است و ترتیب اثر داده نمیشود. در ضمن این آگهی در یک نوبت در روزنامه..... چاپ..... منتشر گردیده است. آ- ۹۸۰۰۵۶۲ م.الف ۹۷۸

مسئول شعبه دوم اداره اجرای اسناد رسمی مشهد

شماره پرونده: ۱۳۹۷۰۴۰۰۱۰۱۵۰۰۳۶۷۴/۲ شماره بایگانی پرونده: ۹۸۰۰۳۳۵

شماره ابلاغیه: ۱۳۹۸۰۵۱۰۶۰۹۲۰۰۰۸۵۰ تاریخ صدور: ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

دفترخانه ازدواج شماره ۲۳۰ و طلاق شماره ۱۳۰ شهر تهران استان تهران

آگهی

بدین وسیله به آقای مجید شادکام فرزند عزیزاله شناسنامه شماره ۸۷۶ صادره از قوچان ساکن مشهد طلاب دریای دوم نقشه ده متری شهری پلاک ۲۵ ابلاغ می‌شود که خانم پریسا صابری جهت وصول ۶۵۰ عدد سکه تمام بهار آزادی به استناد مهریه مندرج در سند ازدواج شماره ۵۲۶۲ دفتر ازدواج ۲۳۰ و طلاق ۱۳۰ تهران علیه شما اجرائیه صادر نموده و پرونده اجرائی به کلاسه ۹۸۰۰۳۳۵ در این اداره تشکیل شده و طبق گزارش مورخ ۹۷/۱۲/۲۰ مأمور، محل اقامت شما به شرح متن سند شناخته نشده، لذا بنا به تقاضای بستانکار طبق ماده ۱۸ آئین‌نامه اجرا مفاد اجرائیه فقط یک مرتبه در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار محلی آگهی می‌شود و چنانچه ظرف مدت ده روز از تاریخ انتشار این آگهی که روز ابلاغ محسوب می‌گردد، نسبت به پرداخت بدهی خود اقدام ننمایید، عملیات اجرائی جریان خواهد یافت. آ- ۹۸۰۰۵۶۴ م.الف ۹۷۹

مسئول شعبه دوم اداره اجرای اسناد رسمی مشهد

شماره پرونده: ۱۳۹۷۰۴۰۰۶۰۹۳۰۰۱۴۸۹/۱ شماره بایگانی پرونده: ۹۷۰۹۸۹۲

شماره ابلاغیه: ۱۳۹۸۰۵۱۰۶۰۹۳۰۰۰۲۰۸ تاریخ صدور: ۱۳۹۸/۰۱/۲۶

آگهی ابلاغ اجرائیه کلاسه: ۹۷۰۹۸۹۲

بدینوسیله به آقای سامان پورسیاه ناوی نام پدر: شیرینقلی تاریخ تولد: ۱۳۶۰/۰۱/۰۱ شماره ملی: ۵۷۰۹۸۹۰۹۰۱ شماره شناسنامه: ۶ بدهکار پرونده کلاسه فوق‌الذکر که آدرس شما برابر گزارش مأمور پست در مورخه ۱۳۹۷/۱۲/۲۲ شناخته نگردید، ابلاغ میگردد که برابر مستندات صدور اجرائیه قبوض اقساطی (۲ مورد) به شماره: ۲۱۸۰۲۹ تاریخ ۱۳۹۶/۱۱/۲۵ و ۲۱۸۰۳۰ تاریخ: ۱۳۹۷/۰۵/۲۵ به میزان

سقوط ارزش سهام یونوتوس پس از شکست برابر آژاکس

ارزش سهام باشگاه یوونتوس در بازار بورس میلان، یک روز پس از شکست در لیگ قهرمانان اروپا بیش از ۳۰ درصد سقوط کرد. سهام باشگاه یوونتوس، دیروز صبح همزمان با آغاز فعالیت بازار بورس، با کاهش ۲۰،۹۲ درصدی به ۱،۲۵۶ یورو به ازای هر سهم رسید. این در حالی است که در پایان روز کاری دوشنبه، سهام باشگاه یوونتوس با افزایش ۲،۱۹ درصدی به ۱،۷۰۶ یورو به ازای هر سهم رسیده بود و رکورد قبلی ارزش سهام باشگاه که روز ۱۹ سپتامبر با قیمت ۱،۶۴۷ یورویی ثبت شده بود را شکست. یوونتوس که پرافتخارترین باشگاه فوتبال سری آ است، از ماه دسامبر ۲۰۰۱ به بازار سهام میلان وارد شده است.

سولسشر: منچستر یونایتد نیاز به بازسازی دارد

سرمربی منچستر یونایتد، پس از حذف از لیگ قهرمانان تأیید کرد که تیمش نیاز به بازسازی دارد. اوله گنار سولسشر می گوید: من دانیم که کار زیادی پیش رو داریم. من این را بارها گفته ام که همه چیز یک شبه تغییر نمی کند و در چند سال آینده باید فوق العاده باشیم تا به سطح بازسلونا برسیم. ما باید هر روز، جزئی درجه یک و نگرشی در کلاس جهانی ایجاد کنیم. ما بازیکنان بسیار خوبی در اختیار داریم اما همانطور که گفته ام، نیاز به بازسازی داریم. این از مربیان و بازیکنان آغاز می شود و البته در تابستان یکی دو خرید خواهیم داشت.

خامس به بایرن: تکلیف من را روشن کنید

روزنامه آلمانی بیلد مدعی شد خامس رودریگز، ستاره کلمبیایی بایرن مونیخ از مدیران این باشگاه خواسته تا هر چه سریع تر درباره آینده او تصمیم گیری کنند. خوزه مندس، مدیر برنامه های خامس مدیران ارشد بایرن را تحت فشار گذاشته تا در هفته جاری برنامه های آتی خود برای ستاره ۲۷ ساله کلمبیایی را به اطلاع دهند. خامس مورد توجه چندین باشگاه بزرگ اروپایی قرار دارد در حال حاضر به عنوان بازیکن قرضی در مونیخ حضور دارد. اما بایرن مونیخ در قرارداد انتقال قرضی او از رئال مادرید بندی گنجانده که به باشگاه آلمانی امکان می دهد در تابستان پیش رو خامس را با پرداخت ۴۲ میلیون یورو به صورت دائمی خریداری کند.

بالاک: مورینیو با یرن مونیخ را باشکوه می کند

ستاره سابق بایرن مونیخ می گوید زوزه مورینیو می تواند گزینه مناسبی برای سرمربیگری بایرن باشد. میشائیل بالاک که می گوید در حال حاضر نیکو کوواچ سرمربی این تیم است و باید به او احترام گذاشت. او کارش را خوب انجام داده ولی نمی توان این را انکار کرد که در آینده منصوب کردن مورینیو به عنوان سرمربی می تواند باعث شود که هم باشگاه بایرن و هم یوننس ایتالیا شکوه بیشتری دیده شود. در زمان سرمربیگری گواردیولا شاهد این بودیم. حضور او یوننس ایتالیا را دگرگون کرده بود و هر چند او در نهایت نتوانست با بایرن قهرمان چمپیونزلیگ شود ولی تاثیر بزرگی روی بایرن و فوتبال باشگاهی آلمان گذاشت.

ضدحمله

وعده عجیب شهردار مشهد به بازیکنان «شهر خودرو»

مجسمه بازیکنان ساخته می شود!

ورزش: شهردار مشهد که چند ماهی است با رأی شورای شهر به عنوان سکان دار کلانشهر مذهبی مشهد انتخاب شده سه شنبه شب در دیدار با اعضای تیم فوتبال پدیده شهر خودرو در سالروز تعجب برانگیز وعده داد در صورت کسب سهمیه آسیایی مجسمه بازیکنان این تیم ساخته و در بوستان ها و میادین مشهد نصب می شود.

پایگاه اطلاع رسانی شهرداری مشهد در خبری به نقل از کلایی نوشت: ما در حوزه شهرداری می توانیم دو قول بدهیم ابتدا اینکه در صورت هر برد در بازی های باقی مانده به بازیکنان و کادر فنی تیم یک پاداش و در صورت صعود به مسابقات جام باشگاههای آسیا نیز پاداش ویژه ای در نظر گرفته خواهد شد.وی گفت: همچنین پیشنهاد می کنم در صورت صعود تیم فوتبال پدیده به آسیا مجسمه های بازیکنان این تیم ساخته و در میادین و بوستان های شهر به عنوان اولین تیم مشهدی صعود کننده به آسیا نصب شود.

تأیید شکایت کی روش از ایران توسط فیفا

ورزش: فیفا دریافت شکایت کارلوس کی روش از فدراسیون فوتبال ایران به خاطر عدم دریافت دستمزدش بابت کار در تیم ملی این کشور را تأیید کرده است.وکیل کارلوس کی روش، سرمربی پیشین تیم ملی فوتبال ایران در این رابطه گفت: موکلم شکایت خود را از فدراسیون فوتبال ایران به اتهام عدم پرداخت دستمزدش به فیفا ارسال کرده است.

بر اساس این گزارش، وکیل کارلوس کی روش در شکایت ارسالی این سرمربی پرتغالی به فیفا فدراسیون فوتبال ایران را متهم به عدم پرداخت دستمزد ۶ماه پایانی کاری او تحت توافق قبلی کرده است.

تمدید قرارداد دو ملی پوش گیتی پسند

ورزش: سمیهر محمدی، دروازهبان و محمد شجری دو ملی پوش تیم گیتی پسند اصفهان پس از مذاکره با مدیران باشگاه، قرارداد خود را تمدید کردند تا در سال ۱۳۹۸ نیز در این تیم حضور داشته باشند.نکته جالب در مورد محمدی این است که او از سال ۱۳۹۲ در خدمت گیتی پسند بوده و با این تیم به مقام قهرمانی آسیا و ایران دست یافته است.

پرونده بازگشت طارمی به پرسپولیس بسته شد

ورزش: طارمی که عملکرد قابل قبولی در امر گلزنی با بیراهین آلغرافه قطر نداشت پیشنهاد دو تیم دیگر قطری را نیز رد کرده است تا شایعاتی در فضای مجازی درباره بازگشت وی به جمع شاگردان برانکو ایوانکوویچ مطرح شود. این صحبت ها در حالی مطرح می شود که سرمربی پرسپولیس هیچ صحبتی با این بازیکن و حتی مدیران باشگاه نداشته است تا پرونده ای برای بازگشت وی کلید بخورد.از طرفی طارمی فعالیت جدی خود را با یکی از مدیر برنامه های ایرانی معتبر در قوتبال جهان آغاز کرده است تا بتواند به فوتبال اروپا راه پیدا کند. وی پیشنهاد اغواکننده یکی از تیم های لیگ برتر فوتبال ایران در زمستان سال گذشته را هم نپذیرفته و اعلام کرده است تنها قصد حضور در فوتبال اروپا را دارد.بنابراین حضور طارمی در پرسپولیس به طور کامل منتفی است و این بازیکن تصمیمی برای بازگشت به فوتبال ایران ندارد.

نامه فروزان به کمیته اخلاق

نمی توانم از منزل خارج شوم

ورزش: محسن فروزان دروازهبان تراکتورسازی که از سوی این باشگاه تا زمان رسیدگی به وضعیتش کنار گذاشته شده است، در پاسخ به احضار کمیته اخلاق فدراسیون فوتبال برای توضیح در مورد مسائل مطرح شده نامه ای نوشت و اعلام کرد که به دلیل تهدیدات جانی قادر به خروج از منزل نیست.

برانکو: مانند قهرمان بازی نکردیم

ورزش: برانکو بعد از تساوی بدون گل تیمش مقابل ذوب آهن در نشست خبری گفت: مانند قهرمان کشور بازی نکردیم. به جرئت می گویم که بدترین نیمه در طول لیگ برتر را تجربه کردیم. نیمه دوم بهتر بود. فرصت های خوبی خلق کردیم.مقابل چنین رقبایی در خارج از خانه باید موقعیت های گل را تبدیل به گل کنید. از بازیکنانم بابت کسب یک امتیاز از این بازی تشکر می کنم چرا که هر امتیازی مهم است.برانکو تاکید کرد: هنوز لیگ به پایان نرسیده و قهرمانی لیگ برتر با آخرین سوت داور در آخرین بازی لیگ برتر مشخص می شود. وی درباره اینکه تیمش می تواند زودتر از اتمام لیگ برتر به قهرمان این مسابقات شود گفت: طبیعی است که انتظار نداریم قبل از اتمام تمام لیگ قهرمانی خودمان را مسجل کنیم. طبیعی است که بازی سختی مقابل سپاهان و تراکتورسازی داریم.

پورعلی گنجی - پرسپولیس: شاید وقتی دیگر

ورزش: مرتضی پورعلی گنجی باشگاه العربی قرارداد ۳.۵ ساله امضا کرده واحتمال بازگشت او به فوتبال ایران تقریبا صفر است.مرتضی پورعلی گنجی که از گزینه های مورد علاقه برانکو برای خط دفاعی پرسپولیس بوده است قصد بازگشت به لیگ ایران را ندارد.

باوجود صحبت هایی که در خصوص علاقه پورعلی گنجی به پرسپولیس مطرح شده، تفاوت فاحش رقم پرداختی در قطر و ایران و قرارداد ۳.۵ ساله باعث می شود او فعلا به لیگ ایران فکر نکند.

تیم داوری ایرانی در AFC CUP

ورزش: باعلام کمیته داوران کنفدراسیون فوتبال آسیا، پیام حیدری بازی دو تیم ریمونگ کره شمالی و وفو تای یوهنگ کنگ را قضاوت خواهد کرد. بازی دو تیم ریمونگ کره شمالی و وفو تای یوهنگ کنگ از قابلیت های AFC CUP روز دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه در پیونگ یانگ کره شمالی برگزار می شود.

پیشنهاد ۴۰۰ هزار یورویی برای انصاری فرد

ورزش: کریم انصاری فرد، مهاجم ایرانی تیم پانائیکوس فارسیت یکی از نامزدهای فهرست خریدهای تابستانی توسط تیم پانائینایکوس برای تقویت خط حمله است.

بر اساس این گزارش، کریم انصاری فرد با پانائیکوس فارسیت جهت قطع همکاری در تابستان سال جاری مذاکره می کند تا به سوپر لیگ یونان بازگردد. او برای انتقالش به پانائیناییکوس باید مبلغی در حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ هزار یورو را در نظر بگیرد اما دستمزد کنونی اش در نائیکیگام فارسیت ۵۰۰ هزار یورو برای هر فصل است، البته شاید تیم هایی در یونان باشند که بخواهند مبلغی بیشتر از پانائیناییکوس برای خرید کریم انصاری فرد پرداخت کنند. اکنون همه چیز پنهان است.

تقابل دایی و قلعه نویی درهفته بیست و ششم

مشهدی ها و رؤیابافی آسیایی با ناسجی

حمید رضا خداشناس: هفته بیست و ششم لیگ برتر فوتبال کشورمان دیروز با برگزاری دو دیدار آغاز شد و امروز و فردا سایر بازی ها به برگزار می شود. در مهم ترین بازی امروز سایپا در کرج میزبان سپاهان یکی از تیم های بالای جدول است که نتیجه این بازی برای سایر مدعیان مهم می باشد. نارنجی پوشان هفته گذشته مقابل پرسپولیس شکست خوردند تا همچنان در رده هفتم جدول باقی بمانند. سپاهان هم مقابل استقلال در دقیقه ۹۷ گل خورد و سه امتیاز از دست داد تا به رده چهارم جدول سقوط کند.

تقابل امیر قلعه نویی و علی دایی در میدان سبز فوتبال همیشه جذاب است. دو سرمربی اسبق تیم ملی که در کسوت باشگاهی فعالیت می کنند و روزگاری سکاندار سرخابی های پایتخت بودند حالا در میدان دیگر باید با هم رقابت کنند. سایپا در بازی رفت ۳ بر صفر مقابل سپاهان شکست خورد و اکنون نارنجی پوشان به دنبال جبران آن باخت هم هستند. سه امتیاز این دیدار برای امیر قلعه نویی بسیار مهم است و باخت مقابل سایپا می تواند زنال را از کورس قهرمانی کاملا خارج کند.

کار سخت شهر خودرو برابر ناسجی

در یکی دیگر از دیدارهای حساس این هفته تساجی مازندران از ساعت ۱۶ در قائمشهر میزبان پدیده شهر خودرو است. تساجی که با مجید جلالی در تیم فصل دوم تیم خوبی نشان داده و به جز مقابل استقلال که در آزادی شکست خورد برابر دیگر مدعیان قهرمانی توانسته نتیجه بگیرد، حالا میزبان شهر خودرویی است که امید زیادی برای کسب سهمیه آسیا دارد و برای کسب هر سه امتیاز این بازی به قائمشهر سفر کرده است. تساجی هفته گذشته موفق شد ماشین سازی را در تبریز متوقف کند و پدیده نیز در مشهد نفت مسجد سلیمان را برد و حالا هر چند نتیجه این بازی آنچنان در سرنوشت شاگردان جلالی تأثیر ندارد ولی ۳امتیازش می تواند پدیده را یک گام دیگر تا آسیا نزدیک کند. بیرون از این بازی شایعه هایی مربوط به حضور یحیی گل محمدی در تیم ملی امید مطرح شده بود که دیروز یحیی با تکذیب آن تصریح کرد که در حال مذاکره با مسئولان پدیده برای تمدید قرارداد آن است. بازی رفت دو تیم در مشهد با حساب ۳ بر صفر به سود نماینده مشهد رقم خورده بود ولی با توجه به شرایط خوب این روزهای تساجی، شهر خودرویی ها کار سختی را در قائمشهر خواهند داشت.

کمبین از مشهد تا آسیا

پیش از سفر به قائمشهر اعضای باشگاه پدیده شهر خودرو در ضیافتی به میزبانی شهردار مشهد شرکت کردند. در این مراسم که با حضور مسئولان شهری، استانی و همچنین مالک، مسئولان و اعضای کادر فنی و بازیکنان پدیده شهر خودرو برگزار شد، از کمبین «از مشهد تا آسیا، با عنایت امام رضا(ع)» رونمایی شد.

برنامه بازی ها

پنجشنبه - ۲۹ فروردین
سایپا - سپاهان
نفت مسجدسلیمان - استقلال خوزستان
جمعه ۳۰ فروردین
تساجی مازندران - پدیده شهر خودرو
تراکتورسازی - پیکان
فولاد - صنعت نفت آبادان
پارس جنوبی جم - سپیدرود رشت

با غفلت پرسپولیس استقلال به صدر نزدیک تر شد

هدیه منصوریان به دیگر مدعیان

جواد رستم زاده: منصوریان دوباره زهرش را به برانکو ریخت و با متوقف کردن پرسپولیس با نتیجه صفر بر صفر در هفته بیست و ششم دو امتیاز حساس از سرخ ها گرفت. این تساوی لبخند را بر لبان تعقیب کنندگان نشاند و آن ها را با انگیزه کرد تا فاصله را در صدر کمتر کنند. دیروز در فولاد شهر مردان منصوریان با استفاده از امتیاز میزبانی بازی را خیلی خوب شروع کردند و در ۱۵ دقیقه اول میهمان را تحت فشار هدیه قرار دادند اما سازمان دهی دفاعی سرخ ها بخوبی مانع از این شد که سیزبوشان بتوانند به گل برسند. برانکو که در این بازی رسن را به رفیعی ترجیح داده و نعمتی را به جای بوده بیر به زمین فرستاده بود در این نیمه سعی در بازی جمع تر در زمین خود و استفاده از فضاهای پشت مدافعان ذوب آهن داشت. بر همین اساس تعداد موقعیت هایی که نصیب پرسپولیس شد نه سرعت و نه تیزی لازم را داشتند. ذوب آهن هم با استفاده از قرارهای حسینی و مطهری در کمین بود تا اوساگوانای تنومند بتواند با فرصت طلبی نتیجه را تغییر دهد. در نیمه مربیان دو تیم بدون تغییر وارد میدان شدند و میهمان البته مسلط تر بازی را شروع کرد. خط میانی پرسپولیس با دوندگی بالا موفق شد بازی را تا حدودی به دست بگیرد و با استفاده از نفوذهای شیری و نادری روی دروازه طهماسبی توپ بریزد. در این نیمه ذوب آهن ضد حمله می زد و دفاع سرخپوشان را عقب نگه می داشت. کریستین اوساگوانا در همین فعل و انفعالات بود که جدی ترین خطر بازی را روی دروازه میرانوند با ضربه سر به وجود آورد که این توپ از روی خط دروازه توسط سنگربان پرسپولیس دفع شد. در اواخر بازی این میهمان بود که سوار بازی شد و با نفوذهای علیپور و ارسال های این بازیکن صاحب موقعیت شد که توپ های نادری و نعمتی راه به جایی نبردند تا این بازی مساوی تمام شود و پرسپولیس دست خالی زمین را ترک نکند. مهم ترین اتفاق برای سرخ ها شاید این باشد که شجاع خلیل زاده با دریافت کارت زرد در این بازی، باید دومین جلسه محرومیت انضباطی خود را باید پشت سر بگذارد و با محرومیتش کار این تیم را در دیدار هفته آتی مقابل سپاهان را سخت تر کرد.

بازگشت باشکوه فاندی با گل سه امتیازی

مادر دیگر بازی دیروز آبی پوشان تهرانی از غفلت رقیب خود در صدر استفاده کردند و فاصله شان را با پرسپولیس کمتر نمودند. استقلال که دیروز به سه امتیاز برای خنگی نش نیاز مبرم داشت با گلزنی تعویض طلایی خود یعنی مهدی قائدی در نیمه دوم، ماشین سازی را با یک گل در تهران شکست داد و موفقیت به رده دوم جدول صعود کرد. امید نورافکن در دقیقه ۹۰+۱ با دریافت کارت زرد دوم از زمین اخراج شد.با این برد، استقلال ۵۰ امتیازی شد و با پنج امتیاز اختلاف نسبت به پرسپولیس به طور موقت در رده دوم جدول جای گرفت. ماشین سازی نیز با ۲۷ امتیاز در رده دهم جدول رده بندی باقی ماند.

تقابل دایی و قلعه نویی در هفته بیست و ششم

مشهدی ها و رؤیابافی آسیایی با ناسجی

حمید رضا خداشناس: هفته بیست و ششم لیگ برتر فوتبال کشورمان دیروز با برگزاری دو دیدار آغاز شد و امروز و فردا سایر بازی ها به برگزار می شود. در مهم ترین بازی امروز سایپا در کرج میزبان سپاهان یکی از تیم های بالای جدول است که نتیجه این بازی برای سایر مدعیان مهم می باشد. نارنجی پوشان هفته گذشته مقابل پرسپولیس شکست خوردند تا همچنان در رده هفتم جدول باقی بمانند. سپاهان هم مقابل استقلال در دقیقه ۹۷ گل خورد و سه امتیاز از دست داد تا به رده چهارم جدول سقوط کند.

تقابل امیر قلعه نویی و علی دایی در میدان سبز فوتبال همیشه جذاب است. دو سرمربی اسبق تیم ملی که در کسوت باشگاهی فعالیت می کنند و روزگاری سکاندار سرخابی های پایتخت بودند حالا در میدان دیگر باید با هم رقابت کنند. سایپا در بازی رفت ۳ بر صفر مقابل سپاهان شکست خورد و اکنون نارنجی پوشان به دنبال جبران آن باخت هم هستند. سه امتیاز این دیدار برای امیر قلعه نویی بسیار مهم است و باخت مقابل سایپا می تواند زنال را از کورس قهرمانی کاملا خارج کند.

کار سخت شهر خودرو برابر تساجی

در یکی دیگر از دیدارهای حساس این هفته تساجی مازندران از ساعت ۱۶ در قائمشهر میزبان پدیده شهر خودرو است. تساجی که با مجید جلالی در تیم فصل دوم تیم خوبی نشان داده و به جز مقابل استقلال که در آزادی شکست خورد برابر دیگر مدعیان قهرمانی توانسته نتیجه بگیرد، حالا میزبان شهر خودرویی است که امید زیادی برای کسب سهمیه آسیا دارد و برای کسب هر سه امتیاز این بازی به قائمشهر سفر کرده است. تساجی هفته گذشته موفق شد ماشین سازی را در تبریز متوقف کند و پدیده نیز در مشهد نفت مسجد سلیمان را برد و حالا هر چند نتیجه این بازی آنچنان در سرنوشت شاگردان جلالی تأثیر ندارد ولی ۳امتیازش می تواند پدیده را یک گام دیگر تا آسیا نزدیک کند. بیرون از این بازی شایعه هایی مربوط به حضور یحیی گل محمدی در تیم ملی امید مطرح شده بود که دیروز یحیی با تکذیب آن تصریح کرد که در حال مذاکره با مسئولان پدیده برای تمدید قرارداد آن است. بازی رفت دو تیم در مشهد با حساب ۳ بر صفر به سود نماینده مشهد رقم خورده بود ولی با توجه به شرایط خوب این روزهای تساجی، شهر خودرویی ها کار سختی را در قائمشهر خواهند داشت.

کمبین از مشهد تا آسیا

پیش از سفر به قائمشهر اعضای باشگاه پدیده شهر خودرو در ضیافتی به میزبانی شهردار مشهد شرکت کردند. در این مراسم که با حضور مسئولان شهری، استانی و همچنین مالک، مسئولان و اعضای کادر فنی و بازیکنان پدیده شهر خودرو برگزار شد، از کمبین «از مشهد تا آسیا، با عنایت امام رضا(ع)» رونمایی شد.

برنامه بازی ها

پنجشنبه - ۲۹ فروردین
سایپا - سپاهان
نفت مسجدسلیمان - استقلال خوزستان
جمعه ۳۰ فروردین
تساجی مازندران - پدیده شهر خودرو
تراکتورسازی - پیکان
فولاد - صنعت نفت آبادان
پارس جنوبی جم - سپیدرود رشت

دایی با اشاره به اتفاقات اخیر لیگ برتر:

قوه قضائیه و وزارت اطلاعات به وضعیت ورزش ما رسیدگی کنند

ورزش: علی دایی سرمربی سایپا با اشاره به اتفاقات و حاشیه های بعد از بازی با پرسپولیس با انتقاد از برخی پیشکسوتان سرخپوشان پایتخت اظهار داشت: بهتر است اول به خودشان نگاه کنند که چرا ۲۰ سال بیکار هستند و کسی سراغ شان نمی آید. مگر می شود همه بد باشند و ما خوب باشیم؟! اول نمی توانند زندگی کوچک و خصوصی خودشان را اداره کنند.بعد ببینند آیا کسی را توانسته اند در این فوتبال تربیت کنند؟ وی گفت:حداقل روی حرفی که می زنند بایستند. گوچولوها حداقل روی حرفتان بایستید و تا آخرش روی حرفتان بمانید. نه اینکه به خاطر چند غاز همه چیز را فراموش کنید. ببینند که از سال ۸۹، ماجراهای کارخانه روغن نباتی و صندوق پیشکسوتان چه بوده و به این مسائل برسند. بحث عیدی های آن زمان و مباحثی چون بلیت فروشی، تبلیغات محیطی نیاز به بررسی دارند و ببینند که بلیت ها چگونه فروخته شده و پول آنها کجا رفته است؟ در بازی های خاتمی خارج از کشور پرسپولیس ببینند چه کسانی بلیت فروشی کردند و بلیت تقلبی فروختند که این مسائل باید بررسی شود. آن وقت ببینیم که سر چه کسانی بالا و سر چه کسانی پایین خواهد بود.

من و خانواده ام برانکو را دوست دارم

اگر کسی مرتکب اشتباه شده است بهتر است آن را قبول کند نه اینکه حرف خود را پس بگیرد. فکر نمی کنم در آن شرایط محدود راجع به برانکو صحبت کرده باشد چرا که نه تنها من و او بلکه خانواده ما برانکو را دوست دارند.به این مسائل کسانی دامن می زنند که اگر به آن دامن نزنند کثافت کاری ها را حتی تر رو می شود. خودمان و مردم را با چیزهای بی خود فریب ندهید. من تقاضا دارم که کمیته اخلاق و قوه قضائیه، وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه به ورزش ما ورود کنند و از من هم شروع کنند که پول هایی که به حساب من و تردیکان من ریخته می شود از کجا ریخته می شود.

دایی سپس در پاسخ سوال خبرنگاری که از او در مورد فحاشی در صفحات مجازی به دلیل تبانی بازیکنانش و بخصوص علیاری پرسیده بود، جواب داد: متاسفانه می گویند دیگر ما هم از پرسپولیسی ها فحش و بد و بیراه می شنویم و هم استقلالی ها به ما بحث تبانی را می چسبانند. حداقل یکی طرف ما باشد. نمی شود که هر دو طرف علیه ما باشند. وی با اشاره به صحبت هایی که در خصوص عملکرد او در زمان حضور در پرسپولیس مطرح شده است، ادامه داد: در زمان حضور من در تیم فصل نخست رویاباز حضور داشت اما از تیم فصل دوم کسی بالای سر ما نبود و پولی هم در کار نبود. حق و حقوق بچه ها پرداخت نشده بود که این همه بچه های ما اعتصاب کردند. اگر دوستان این مسائل را فراموش کرده اند می توانند به رشیو رسانه ها مراجعه کنند. تیمی که سال قبل چندم بود، به من تائب قهرمان شده و آن هم با اتفاقات تلخی که در راهرو رخ داد. اتفاقاتی که قوتبالی نبود و ما در شرایطی از فولاد گل خوردیم که از افش افسین در محوطه جریمه توپ را با دست کنترل کرد و از تابدیل به گل کرد و داور نیز به راحتی آن گل را صحیح اعلام کرد. در راهرو امتیاز را عکس می دادند و در پایان فصل فولاد با دو امتیاز بالاتر از ما قهرمان شد. آن سال هم کلا در نیم فصل دوم یک زمانی پول تزریق شد که آقای رویانیان خانه اش را فروخت.

بازی های سوم و چهارم مرحله نیمه نهایی لیگ برتر بسکتبال

در تکاپوی ورود به فینال

ورزش: مرحله نیمه نهایی لیگ برتر بسکتبال امروز برگزاری دیدارهای سوم میان تیم های شرکت کننده پیگیری می شود؛ آبادان و گرگان میزبان این دو دیدار هستند. در مرحله نیمه نهایی لیگ برتر بسکتبال دو تیم جنوبی، پتروشیمی بندرامام و نفت آبادان رو در روی هم قرار می گیرند و تیم های شهرداری گرگان و شمیمبر تهران هم به مصاف هم می روند.

تساوی در دو بازی

دو دیدار نخست این تیم ها در این مرحله از مسابقات شنبه و یکشنبه گذشته برگزار شد که طی آن هر یک از تیم ها یک برد به نام خود ثبت کردند. بدین ترتیب «تساوی» نتیجه به دست آمده از دو دیدار برگزارشده هر یک از تیم ها در مرحله نیمه نهایی لیگ برتر بسکتبال است. نیمه نهایی لیگ برتر بسکتبال به صورت ۳ از ۵ بر گزار می شود. بنابراین با در نظر گرفتن برد و باخت های ثبت شده در دیدارهای گذشته، دیدارهای سوم این مرحله می تواند پنجره رو به فینال را برای هر یک از تیم ها باز کند تا دیدارهای چهارم و حداکثر دیدارهای پنجم در این زمینه برای تیم های برنده هموار تر باشد. امروز دیدارهای سوم نیمه نهایی لیگ بسکتبال برگزار می شود و به فاصله یک روز بعد هم تیم های شرکت کننده باید بر گزار کننده دیدارهای چهارم خود باشند. آبادان و گرگان میزبان این دو دیدار هستند.

فوران نفت؟

نفت آبادان که در دومین دیدار نیمه نهایی و در حضور تماشاگران پتروشیمی توانست با عملکرد و امتیازآوری خوب آرن داوودی و مایک رستم پور کار را به تساوی بکشاند، مصمم است از امتیاز میزبانی برای تکرار برد در دیدارهای سوم و چهارم استفاده کند و بعد از یک سال وقفه راهی فینال لیگ بسکتبال شود. آبادانی ها دو فصل پیش نایب قهرمان این رقابت ها شده اما سال گذشته با اکتفا به عنوان چهارمی به کار خود پایان دادند.

سودای گرگانی ها

در دیگر دیدار نیمه نهایی تیم گرگانی در سالن امام خمینی (ره) به مصاف شمیمبر می رود. شاگردان حمیدرضا کلاه سنگیانی اگر دیدار دوم خود در تهران را هم مانند دیدار نخست باربد تمام کرده بودند،می توانستند امروز در حضور تماشاگران شان بپوده حضور در نیمه نهایی را با صعود به فینال کنار بگذارند. آنها اگر امروز شمیمبر را شکست دهند یک گام به فینال نزدیک تر می شوند و برای چهارم پر امیدتر به میدان می روند. نتایج بدست آمده در دیدارهای اول و دوم نیمه نهایی لیگ بسکتبال و برنامه دیدارهای باقی مانده به این شرح است:

برنامه دیدارهای سوم و چهارم مرحله نیمه نهایی لیگ بسکتبال به این شرح است:

دیدارهای اول (شنبه ۲۴ فروردین)
نفت آبادان - پتروشیمی بندر امام ۷۵ –نفت آبادان ۷۳
شمیمبر تهران ۷۳ –شهرداری گرگان ۷۴

دیدارهای دوم (یکشنبه ۲۵ فروردین ماه)
پتروشیمی بندر امام ۵۸ –نفت آبادان ۶۸
شمیمبر تهران ۹۲ –شهرداری گرگان ۶۸

پنجشنبه ۲۹ فروردین
نفت آبادان - پتروشیمی بندر امام
شهرداری گرگان -شمیمبر تهران

جمعه ۳۰ فروردین
نفت آبادان - پتروشیمی بندر امام
شهرداری گرگان -شمیمبر تهران

دوشنبه ۲ اردیبهشت
پتروشیمی بندر امام -نفت آبادان
شمیمبر تهران- شهرداری گرگان

منهای فوتبال

تیم ملی تیراندازی عازم چین شد

ورزش: نخستین گروه از کاروان تیم ملی تیراندازی ایران به منظور حضور در مسابقات جام جهانی چین، عازم پکن شد. این مسابقات دومین جام جهانی تیراندازی در سال ۲۰۱۹ به شمار می رود که با حضور ۵۸۸ ورزشکار از ۶۷ کشور جهان برگزار می شود و تیم ملی ایران نیز با ۹ ورزشکار در این رقابت ها حضور خواهد داشت. بر این اساس نخستین کاروان تیم ملی تیراندازی کشورمان تهران را به مقصد پکن محل برگزاری مسابقات ترک خواهد کرد.الهام هاشمی، ابراهیم ایناللو، پوریا نوروزیان،امیر محمد نکونام، الهه احمدی، نجمه خمینی و آرمینا صادقیان گروه اول اعزامی تیم ملی تیراندازی را تشکیل می دهند. گروه دوم اعزامی نیز روز جمعه ۳۰ فروردین ماه تهران را به مقصد چین ترک خواهند کرد. الکساندر سماکین، حسین باقری، هانیه رستمیان، گلنوش سبقت الهی و میناقربانی نیز دومین گروه اعزامی خواهند بود.

دستور موسوی به لژیونرها

ورزش: سرعتی نداشتن تیم ملی والیبال گفت: باید همه دست به دست هم دهند تا تیم والیبال ما مثل گذشته باشد و در المپیک نتیجه خوبی بگیریم. سیدمحمد موسوی افزود: لژیونرهای ما هم از شنبه به تمرینات اضافه می شوند. با بعضی از آن ها که صحبت می کردم، گفتم آماده سر تمرین بیایید چون هم آقای کواکوویچ امسال فشار تمرینات را از روز اول بالا برده و هم بازیکنان جوان و آماده ای در اردو هستند. نباید جوری باشد که من و امثال من که جوان ترها به عنوان الگو روی ما حساب می کنند، آمادگی لازم را نداشته باشیم.

دروازه بان تیم ملی واترپلو: بی انگیزه شده ایم

ورزش: دروازه بان تیم ملی واترپلو با بیان اینکه تکلیف این رشته برای حضور در انتخابی المپیک روشن نیست، گفت: همه این کم توجهی ها به واترپلو باعث شده تا ملی پوشان بی انگیزه شوند.

شایان قنبری در مورد دلایل حضور کم تعداد بازیکنان تیم ملی واترپلو در تمرینات تیم ملی، توضیح داد: ما سال پیش در چنین زمانی اردوهای بازی های آسیایی را داشتیم و انگیزه ها به قدری بالا بود که از هم چیز زدیم تا به موفقیت برسیم اما، الان بی انگیزگی میان ملی پوشان دلیل اصلی کم بودن تعداد بازیکنان در اردوها است چون مشخص نیست که هدف ما از بر گزاری این اردوها چیست؟ اصلا نمی دانیم به مسابقات اعزام می شویم یا نه.

نایب قهرمانی «فیروزجا» در مسابقات شطرنج ایسلند

ورزش: دو تیم (پایانی) مسابقات آزاد بین المللی رکیاویک ایسلند برگزار شد و علیرضا فیروزجا نماینده شطرنج ایران مقابل یوهان هیاتارسون از کشور میزبان با رتینگ ۲۵۳۰ به برتری رسید. یوهان هیاتارسون قهرمان ۶ دوره کشور ایسلند زمانی از بهترین شطرنج بازان جهان محسوب می شد.

با این پیروزی مجموع امتیازات فیروزجا به عدد ۷ رسید و او تنها به واسطه یک امتیاز شکنی کمتر تایب قهرمان شد. در این رقابت ها لوبولسکو از رومانی با رتینگ ۲۶۳۴ قهرمان شد و شطرنج باز سوئدی با رتینگ ۲۶۸۷ مقام سوم را کسب کرد. فیروزجا پیش از این عنوان قهرمانی رقابت های ۹۶۰ رکیاویک ایسلند را به خود اختصاص داده بود.

کولاکوویچ: برای رسیدن به المپیک به محمودی نیاز داریم

ورزش: سرمربی تیم ملی والیبال ایران با اشاره به آخرین وضعیت این تیم برای مسابقات پیش رو گفت: امسال سهمی در پیش داریم و برای رسیدن به المپیک به شهرام محمودی نیاز داریم. ایگور کولاکوویچ درباره دعوت شهرام محمودی به تیم ملی گفت: محمودی بعد از مسابقات لیگ ملت ها به ترکیب اضافه خواهد شد. او در حال آماده سازی است تا برای مسابقات آینده در کنار تیم ملی باشد. هدف ما برای انتخابی المپیک است. ایگور کولاکوویچ در پاسخ به این سوال که امسال، سال مهمی برای والیبال ایران است گفت: بله، مسابقات زیادی از جمله لیگ ملت ها، انتخابی المپیک، قهرمانی آسیا، جام جهانی و در صورت نیاز مسابقات انتخابی قاره ای را در پیش داریم. هیچ تمنی نمی تواند در بالاترین سطح آمادگی خود در تمام مسابقات با ترکیب اصلی حضور داشته باشد. هدف ما رسیدن به شرایط ایده آل و المپیک است.

سرمربی تیم ملی تکواندو: برای کسب بهترین نتیجه در جهان آماده ایم

ورزش: سرمربی تیم ملی تکواندو با اشاره به آمادگی مطلوب تکواندوکاران ایران برای حضور در رقابت های قهرمانی جهان گفت: همه نفرات به این بلوغ رسیده اند و می دانند که قرار است در چه رویداد بزرگی حاضر شوند.

فریبرز عسگری درباره آخرین وضعیت تیم ملی تکواندو ایران که خود را برای حضور در رقابت های قهرمانی جهان آماده می کند، اظهار کرد: از روز شنبه و با توجه به فاصله زمانی تا آغاز این رقابت ها، تمرینات مسابقه ای است و وارد فاز سرعتی شده است. خدا را شکر شرایط تمامی نفرات خوب است و همگی آماده اند با تمام وجود برای کسب بهترین نتیجه به میدان بروند. همه نفرات به این بلوغ و آگاهی رسیده اند که قرار است در چه میدان بزرگی مبارزه کنند که همین امر بسیار امیدوار کننده و قابل

به بهانه درگذشت استاد داراب بدخشان، پیشکسوت شعر آیینی

درخشان در شعر و زندگی

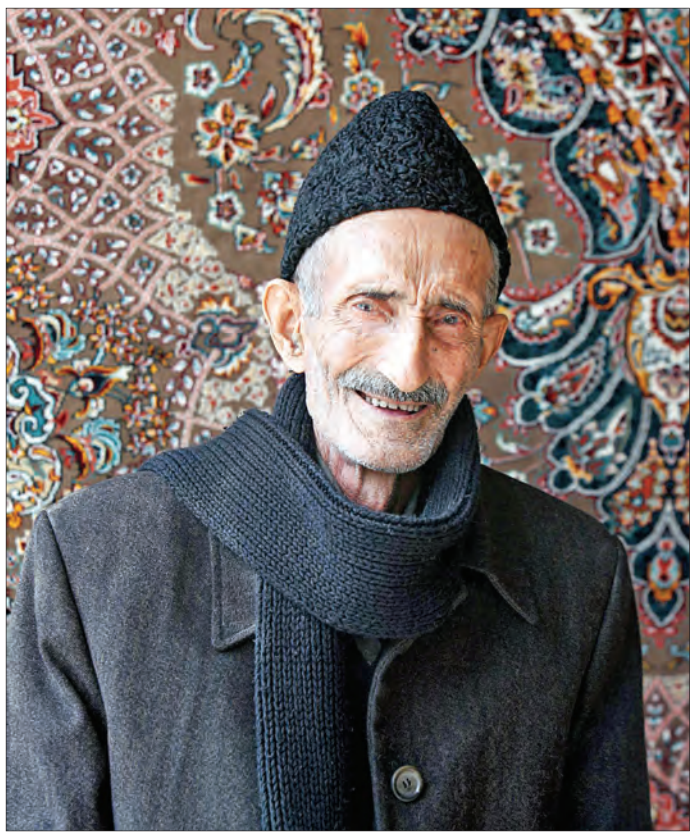

ادب و هنر /جواد شیخ الاسلامی | شعر خراسان در هفته‌ای که گذشت یکی از پیشکسوتان خود را از دست داد. زنده یاد استاد داراب بدخشان از پیشکسوتان و بزرگان شعر خراسان شمالی، که محور بسیاری از فعالیت‌های شعری در بجنورد و خراسان شمالی بودند، چهارشنبه ۲۱ فروردین ماه به دعوت حق لبیک و شاگردان و دوستداران شعرشان را وداع گفتند. شرکت در کنگره اهل بیت(ع)، شرکت در جشنواره علی اصغر(ع) و کسب مقام کشوری در سال ۸۶، منتخب شب شعر حمایت از مردم بی‌دفاع بحرین، تجلیل از پیشکسوتان عرصه فرهنگ و هنر خراسان شمالی ۱۳۹۲، شرکت در کنگره شعر رضوی و کسب مقام برگزیده سال ۹۵، خلاصه‌ای از سوابق و افتخارات این پیشکسوت بجنوردی است. در همین خصوص گفت‌وگویی با اباصلت رضوانی، از دوستان مرحوم بدخشان داشتیم که در ادامه می‌خوانید:

◆ می خواستم کمی درباره سابقه شعری آقای بدخشان و سیر حرکت آن صحبت کنید.

آقای بدخشان از همان عنفوان جوانی شعر و شاعری را تجربه کرده بودند و با آن رابطه داشتند، ولی این ارتباط به طور جدی پس از آشنایی با شاعران هم‌نسل خود در بجنورد و تشکیل انجمن ادبی عارف شکل گرفت. ضمن تشکیل انجمن ادبی بود که حاج آقا موهبت شعر را جدی‌تر گرفتند و پیگیری کردند. انجمن عارف را هم همان سال‌های آغازین با همراهی هم‌نسلان خودشان از جمله آقای قاسم مهرنیا تشکیل داده بودند که این انجمن به طور منظم فعالیت می‌کرد. به غیر از حضور در انجمن عارف، در همان سال‌ها ارتباطاتی هم با انجمن‌های نیشابور داشتند. یعنی به طور مرتب هرچند وقت یکبار از بجنورد به نیشابور می‌رفتند و در انجمن‌های ادبی نیشابور حضور پیدا می‌کردند. حتی در برهه‌ای موفق به همنشینی و مؤانست با حیدر یغما نیشابوری را داشتند. البته شعر حاج آقا در دوره اول شاعریشان بیشتر تحت تأثیر شعر دوره بازگشت بود و عناصر شعری ایشان عناصر شناخته شده مبتنی بر همان دوره است؛ یعنی مبتنی بر روابط کلیشه‌ای و عناصر کلیشه‌ای در شعر. ایشان در آن دوره تحت تأثیر شاعر معروف همان زمان به نام صغیر اصفهانی بودند. بسیاری از اشعار صغیر اصفهانی را حفظ بودند و این تأثیر کماکان در شعر حاج آقا وجود داشت. اما شعر آقای بدخشان در همان سطح نماند و به مرور جلوه‌های نو شدن را در خود نمایان کرد. به طور دقیق‌تر باید بگویم شعر آقای بدخشان پس از پایان دهه ۶۰ و آشنایی ایشان با شعر و غزل معاصر، به طور مستمر دچار پوست‌اندازی می‌شود و شعر و زبان ایشان متحول می‌شود. از نگاه‌های کلیشه‌ای به شعر و آن روابط کلیشه‌ای در عناصر شعر که پیش از این در شعرشان وجود داشت، خودداری می‌کنند و تلاش می‌کنند سرایش با زبان نو و تازه را تجربه و تمرین کنند. به همین خاطر عناصر شعری تازه‌ای را کشف و وارد شعرشان کردند. این تلاش به‌وضوح در تغییر و تحول و تکامل زبان شعری ایشان قابل مشاهده است.

◆ چه ویژگی و نکته‌ای در زندگی ایشان برجسته بود که سبب شده بود این‌قدر در بین شاعران محبوب باشند؟

همان طور که عرض کردم ایشان در یک خانواده مذهبی بزرگ شدند و تا آخرین لحظات زندگیشان این علاقه و پیوند به مسائل دینی و مذهبی با ایشان همراه بود. اما این علاقه به دین و مذهب و معصومین(ع) فقط در نوع تفکر و سبک زندگیشان محدود نبود، بلکه اگر بخواهیم در خصوص شعر ایشان به یک وجه خیلی مهم اشاره کنیم همین حضور جدی و عمیق دین و مذهب در شعرشان است. ایشان همچنین یکی از مداحان ممتاز و عالی خراسان شمالی هستند و در حوزه مداحی جایگاه ایشان جایگاه رفیعی است. شاهد مثال بنده هم درباره موفقیت ایشان در زمینه مداحی دهمین همایش پیرغلامان کشور است که آقای بدخشان در آن همایش به عنوان مداح نمونه کشوری انتخاب و معرفی شدند. یک وجه دیگر درباره مرحوم بدخشان، روحیه زحمتکشی و نان حلال خوری است. ایشان در شهر بجنورد کاسب بودند و مغازه فرش‌فروشی داشتند و با اتکا به روحیه مذهبی و مردمداری که داشتند، در بین کسبه هم دارای جایگاه ممتازی بودند و مورد احترام عموم مردم بجنورد قرار دارند.

برش

فاصله بین زندگی و شعر به نوعی نقطه ضعف ادبیات معاصر نیز هست؛ چرا که خیلی از شاعران ما متأسفانه این ویژگی را ندارند و زندگی شخصی‌شان با عوالم شعرشان خیلی فاصله دارد؛ اما در مورد آقای بدخشان هیچ فاصله‌ای بین شعر و زندگی‌شان نمی‌بینیم

◆ آقای بدخشان پدر شهید هم بودند و ظاهراً این شهادت تأثیر زیادی در زندگی و حتی شعر ایشان داشته است.

بله؛ شهادت فرزندشان در سال ۱۳۶۶ شاید نقطه عطفی در شعر و زندگی آقای بدخشان بود. شاید برای همین بود که شعر استاد بدخشان سرشار از یک حزن مقدس بود. ایشان با نگاه مذهبی و عارفانه‌ای که به زندگی خودشان و شهادت فرزندشان داشتند، وجوه خاصی را در عالم معنا و عرفان کشف کرده بودند و شعرشان از نگاه عارفانه سرشار بود. یکی از وجوه مثبت دیگر در آقای بدخشان ویژگی‌های اخلاقی ایشان بود که از جمله آن‌ها می‌توان به تواضع و فروتنی ایشان اشاره کرد. با اینکه جایگاه شعرشان نسبت به هم‌نسلان ممتاز بود، اما با فروتنی و تواضع تمام به زندگی ادبی‌شان می‌پرداختند و ارتباط بسیار خوبی با دیگران، بویژه شاعران شهر داشتند. یکی از نمونه‌های این مردمداری آقای بدخشان، دوستی ریشه‌دار و عمیق با هم‌نسلان خودشان بخصوص آقای قاسم مهرنیا است. ما در این روزها شاهد هستیم که از همه نسل‌های جامعه ادبی خراسان شمالی پای کار آمده‌اند و شخصیت ایشان را تقدیر می‌کنند و در این تلاش هستند که سهمی در بزرگداشت ایشان داشته باشند. همین نکته حاکی از این است که استاد موفق شده بودند با هم‌نسلانشان ارتباط و تعامل خیلی خوبی داشته باشند.

◆ شاید خیلی‌ها با آثار آقای بدخشان آشنایی نداشته باشند. درباره کتاب‌های ایشان و وجوه مختلف شعرشان توضیح می‌دهید؟

آقای بدخشان در کارنامه ادبی‌شان سه مجوعه شعر به چاپ رساندند. نخستین مجموعه شعر به نام «یوسفی شدم در چاه» سال ۱۳۷۷ در انتشارات سخن گستر مشهد منتشر شد. کتاب دوم «تلاوت خورشید» نام داشت و سال ۱۳۹۳ در دفتر آفرینش‌های حوزه هنری خراسان شمالی به چاپ رسید و کتاب سوم با نام «فصلی از خورشیدها» بود که در سال ۱۳۹۶ منتشر شد. هر سه مجموعه شعر، کارنامه درخشانی در حوزه ادبیات دینی و مذهبی هستند که آقای بدخشان از خودشان به یادگار گذاشتند. اگر بخواهم به یکی از ویژگی‌های بارز شعر آقای بدخشان که زبانزد همه است اشاره کنم، باید به زبان شعرشان اشاره کنم که هم‌آواز و همراه و همگون با زبان شعر معاصر است؛ به همین دلیل می‌شود گفت آقای بدخشان باوجود سن زیادشان، در حوزه زبان شاعری جوان بودند؛ چرا که دارای زبان شعری تازه، پویا و روانی بودند. حتی در حوزه شعر آیینی به شعر به عنوان حادثه‌ای که در زبان رخ می‌دهد، نگاه داشتند. به این دلیل بود که شعرهای آیینی ایشان هم خالی از نوآوری‌های زبانی نبود. سخنِ موزون و مقفا و مردف، هرگز او را در نوآوری در عرصه زبان محدود نکرده است. ترکیبات بدیع، تصاویر نو، کشف روابط جدید در عناصر شعری، ساخت معانی تازه و تأثیرگذار شعر او را با همنسلان خودش متمایز کرده است. به عنوان مثال «آنجا میان خیمه سقا به جای آب / مشکی به هم تپیده پر از اضطراب بود» و یا «هرجا سری که یافته عنوان سروری / در حسرت مقام بلند گدای توست» و یا « گوشه‌ای از آسمانم، بر زمین افتاده‌ام / با عبور از گوشه چشمش چنین افتاده‌ام» و... .

بسیاری از این آنات و ابیات شورانگیز که حاصل کوشش‌ها و جوشش‌های استاد است و در مجموعه کارهای ایشان از این دست لحظات ناب شعری به‌وفور می‌توان پیدا کرد و از خواندنش لذت برد.

◆ من از شاعران سرشناس زیادی تعریف مرحوم بدخشان را شنیده بودم. چه چیزی سبب شده بود در عین گمنامی مورد توجه شاعران نامدار قرار بگیرند؟

در طول این سال‌ها که من با آقای بدخشان در ارتباط بودم میهمان‌های زیادی را از نقاط مختلف کشور در بجنورد داشتیم که وقتی می‌آمدند و با شعر آقای بدخشان مواجه می‌شدند، دچار حیرت می‌شدند؛ از جمله یوسفعلی میرشکاک، علیرضا قزوه، محمدحسین جعفریان و شاعران جوان دیگری که از اقصی نقاط کشور بارها در بجنورد حضور پیدا کردند و این نکته را درباره شعر استاد بدخشان اذعان کردند. این مسئله به طور مکرر اتفاق افتاده است که وقتی شاعران مختلف شعر آقای بدخشان را می‌شنیدند به استاد بیان می‌کردند که آقای بدخشان! باوجود سن زیادتان شعر شما چقدر جوان است. همین نکته نشان می‌دهد که آقای بدخشان توانسته بودند زبان شعری خودشان را متحول کنند و به زبان مردم عصر خودشان شعر بگویند.

البته این را هم عرض کنم که جهان‌بینی آقای بدخشان مبتنی بر دین و اخلاق فقط در شعرشان ظهور و بروز نداشت بلکه در شخصیت و زندگی و در عملشان هم بروز داشت. تصمیمات، واکنش‌ها و رفتارشان همه مبتنی بر همان آموزه‌های دینی بود. آنجا که لازم بود سکوت می‌کردند و آنجا که لازم بود نظر می‌دادند و هر عملی که ایشان انجام می‌دادند تحت تأثیر همان فرهنگ دینی بود که زندگی می‌کردند. این مسئله که نقطه قوت آقای بدخشان بود به نوعی نقطه ضعف ادبیات معاصر نیز هست؛ چرا که خیلی از شاعران ما متأسفانه این ویژگی را ندارند و زندگی شخصی‌شان با عوالم شعرشان خیلی فاصله دارد؛ اما در مورد آقای بدخشان هیچ فاصله‌ای بین شعر و زندگی‌شان نمی‌بینیم.

کوتاه از نمایشگاه کتاب

«یحیی» پنجمین مجموعه شعر برقعی رونمایی شد

آیین رونمایی از پنجمین مجموعه شعر سیدحمیدرضا برقعی با عنوان «یحیی» با حضور شاعران برگزار شد. محمدعلی مجاهدی در این مراسم اظهار داشت: خدا را شکر که امروز باز هم در محفلی افتخار حضور دارم که در آن اثر جدیدی از سیدحمیدرضا برقعی رونمایی می‌شود و با تورقی که در کتاب داشتم، می‌توانم بگویم نسبت به سایر آثار، وزین و متین‌تر است و مسیر تکاملی شعر ایشان را در این اثر شاهد هستیم.

امینی با «لبخند بر لب شعر» به نمایشگاه می‌آید

تسنیم: «لبخند بر لب شعر» تازه‌ترین اثر اسماعیل امینی، شاعر و استاد دانشگاه است که بتازگی از سوی انتشارات سوره مهر منتشر شده و برای نخستین‌بار در سی و دومین دوره نمایشگاه کتاب تهران توزیع خواهد شد. این اثر گزیده‌ای از شعر طنز برای نوجوانان است که امینی آن را از میان هزار سال شعر فارسی انتخاب و ارائه کرده است. نویسنده تلاش دارد تا در فصلی با عنوان «شعر طنز را بشناسیم» به معرفی این گونه ادبی به نوجوانان بپردازد. همچنین امینی تلاش دارد تا نگاهی هم به پیشینه این گونه ادبی داشته باشد.

«نامه‌هایی به یک بسیجی» از میرشکاک منتشر شد

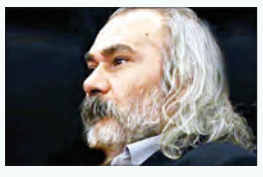

باشگاه خبرنگاران: «نامه‌هایی به یک بسیجی» از یوسفعلی میرشکاک در ۱۲۸ صفحه با قیمت ۱۴ هزار تومان توسط نشر نارگل در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه خواهد شد. در بخشی از این کتاب آمده است: شگفتا از همت این قوم که دعوی تشیع دارند و خود را پیرو امامانی می‌دانند که در باب علم و تفکر بیشترین تأکید را داشته‌اند، اما حاضر نیستند در تمام مدت عمر خویش زحمت خواندن یک کتاب را بر خود هموار کنند. تو گویی مغز، غده‌ای زائد است که همچون باری گران بر گردن این قوم افتاده است و اگر چاره‌ای داشته باشند آن را همچون آپاندیس عمل می‌کنند.

آگهی تغییرات موسسه موقوفات و کشاورزی جنوب خراسان موسسه غیر تجاری به شماره ثبت ۵۱۵ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۰۷۰۳۴۸

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۱۰،۰۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ماده (۳۰) اساسنامه به شرح ذیل به مواد اساسنامه اضافه شد : مؤسسه می‌تواند ادغام گیرنده یا ادغام شونده باشد

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۰۶۷)

۶/۹۸۰۰۶۴۲

آگهی تغییرات موسسه کشت وصنعت مزرعه نمونه آستان قدس رضوی موسسه غیر تجاری به شماره ثبت ۸۹ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۰۱۷۴۹۷

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۱۰،۰۱ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ماده (۳۹) اساسنامه به شرح ذیل به مواد اساسنامه اضافه شد : این مؤسسه می تواند ادغام گیرنده یا ادغام شونده باشد

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۰۷۲)

۶/۹۸۰۰۶۵۳

آگهی تغییرات شرکت کاوشگران معادن سپهر فدک شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۸۵۰۰ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۶۴۸۷۳۴

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۱۲،۲۷ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : -موسسه حسابرسی و خدمات مدیریت پیام محاسب ایرانیان به شناسه ملی ۱۴۰۰۷۴۶۶۰۰۰به عنوان بازرس اصلی و آقای مهدی جهانپا به کد ملی ۱۳۸۱۰۱۸۸۳۱به عنوان بازرس علی البدل برای سال مالی ۱۳۹۷انتخاب گردیدند.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۱۳۲)

۶/۹۸۰۰۶۵۷س

آگهی تغییرات شرکت ارمغان آستارائی شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۳۹۰ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۱۹۲۹۱۵

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۰۸ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آقایان علی اصغر علیزاده قناد دارای کد ملی شماره ۰۹۳۴۴۷۲۰۳۳ به سمت رئیس هیئت مدیره و آقای محمد علی دهقانی اشکذری دارای کد ملی شماره ۰۹۳۹۳۰۷۳۸۳ به سمت عضو هیئت مدیره و آقای مهدی ظریف قراینی قراین دارای کد ملی شماره ۱۲۹۰۸۶۸۱۱۵ (خارج از سهامداران و اعضا هیئت مدیره) به سمت مدیرعامل شرکت برای مدت دو سال انتخاب گردیدند. و کلیه اوراق و اسناد تعهد اور شرکت از قبیل چک، سفته، برات، قراردادها و عقود اسلامی و اوراق عادی با امضاء دو نفر از سه نفر مدیرعامل،رئیس هیئت مدیره و یا نایب رئیس به همراه مهر شرکت معتبر خواهد بود

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۶۴)

۶/۹۸۰۰۶۸۹س

آگهی تغییرات شرکت ارمغان آستارائی شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۳۹۰ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۱۹۲۹۱۵

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۰۸ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آقایان محمد علی دهقان اشگذری دارای کد ملی شماره ۰۹۳۹۳۰۷۳۸۳ آقای علی اصغر علیزاده قناد دارای کد ملی شماره ۰۹۳۴۴۷۲۰۳۳ آقای علی اکبر علیزاده قناد دارای کد ملی شماره ۰۹۳۹۵۰۵۶۹۱ به سمت اعضا هیئت مدیره برای مدت دوسال انتخاب گردیدند. آقای ابوالفضل هادیان دارای کد ملی شماره ۲۲۰۰۳۹۹۶۶۹ به سمت بازرس اصلی شرکت ۲- آقای فریدون مجد دارای کد ملی شماره ۰۹۳۸۳۱۲۱۲۱ به سمت بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب گردیدند. روزنامه قدس جهت انتشار اگهی های شرکت انتخاب گردید

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۶۹)

۶/۹۸۰۰۶۹۰س

آگهی تغییرات شرکت برج سازان بارثاوا شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۹۲۷۲ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۶۵۸۱۸۸

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۵،۳۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : مصطفی کیخا کدملی ۰۹۳۸۲۰۳۲۶۶ به سمت رئیس هیئت مدیره ۲و حسین صبور کازران کدملی ۰۹۴۶۶۵۲۲۱۱ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره و کاظم ستار کدملی ۰۹۳۷۷۱۷۳۴۷ به سمت عضو هیئت مدیره و محمد ابراهیم باقری نیا کدملی ۵۲۲۹۷۸۳۵۶۷ به سمت عضو هیئت مدیره و بابک شیخی کدملی ۰۹۳۴۴۹۲۰۸۵ به سمت عضو هیئت مدیره و مدیر عامل برای مدت ۲ سال تعیین گردیدند . کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل (چک ،سفته ،بروات) و عقد عقود اسلامی با امضاء منفرد مدیر عامل به همراه مهر شرکت معتبر خواهد بود .

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۳۴)

۶/۹۸۰۰۶۷۵

تاسیس موسسه غیر تجاری خیریه گروه راه سلامتی پروانه ای خراسان رضوی درتاریخ ۱۳۹۷،۰۴،۰۳ به شماره ثبت ۶۱۲۰ به شناسه ملی ۱۴۰۰۷۶۷۱۹۰۸

ثبت و امضا ذیل دفاترتکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی میگردد. موضوع :باستناد مجوز شماره ۳۸۵۳،۲،۱۷۰۷ مورخ ۹۷،۰۳،۱۲ استانداری و فرمانداری مشهد ، کلیه فعالیتهای مؤسسه غیرسیاسی ، غیرانتفاعی و غیردولتی بوده و درموضوع حمایت دارویی و درمانی کودکان پروانه ای با رعایت کامل قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران و این اساسنامه فعالیت خواهد نمود.پس از اخذ مجوزهای لازم از مراجع ذیربط و ثبت موضوع فعالیت به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی باشد . مدت : از تاریخ ثبت به مدت نامحدود مرکز اصلی : استان خراسان رضوی – شهرستان مشهد – بخش مرکزی – شهر مشهد–محله جنت–خیابان رازی غربی [امام خمینی ۳۱]–خیابان شهیدفرخی–پلاک ۰–طبقه همکف– کدپستی ۹۱۳۷۹۵۵۶۱۳ سرمایه شخصیت حقوقی : ۲۱۰۰۰۰۰۰ ریال می باشد. اسامی و میزان سهم الشرکه شرکا : خانم عالیه عطار به شماره ملی ۰۹۳۹۴۲۹۰۰۴ دارنده ۲۱۰۰۰۰۰۰ ریال سهم الشرکه اولین مدیران : خانم شهره رابط اسحاقی به شماره ملی ۰۶۹۰۰۰۳۶۴۱ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم معصومه مهاجری به شماره ملی ۰۷۷۹۴۷۳۰۴۳ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم طیبه زمانیان گوارشکی به شماره ملی ۰۹۳۰۶۲۳۹۱۶ و به سمت نایب رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم زهرا معاون به شماره ملی ۰۹۳۰۶۳۱۶۰۹ و به سمت عضو هیئت مدیره و به سمت مدیرعامل به مدت ۲ سال خانم ثمیلا حسینی نعیمی به شماره ملی ۰۹۳۱۴۶۷۳۳۰ و به سمت عضو هیئت مدیره – عضو علی البدل به مدت ۲ سال خانم زهره نظریان به شماره ملی ۰۹۳۲۱۶۵۸۸۵ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم فتانه کلاهان به شماره ملی ۰۹۳۲۲۷۰۸۶۷ به سمت عضو هیئت مدیره و خزانه دار به مدت ۲ سال آقای محمدرضا صادقیه به شماره ملی ۰۹۳۲۹۶۰۴۴۸ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم شهپر فخارمقدم به شماره ملی ۰۹۳۴۱۴۹۲۱۶ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم مهناز زمانیان گوارشکی به شماره ملی ۰۹۳۴۵۳۲۸۳۴ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم نگین امین شهیدی به شماره ملی ۰۹۳۴۶۱۹۸۷۵ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم بی بی راحله افخمی مدنی به شماره ملی ۰۹۳۸۷۵۱۲۵۵ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم عالیه عطار به شماره ملی ۰۹۳۹۴۲۹۰۰۴ و به سمت رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم قمر اطمینان مقدم طوسی به شماره ملی ۰۹۳۹۴۸۷۲۰۹ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم جمیله حمیدی ازغدی به شماره ملی ۰۹۴۰۲۵۸۵۹۵ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم زهراسادات ابن الرضا به شماره ملی ۰۹۴۳۱۵۶۹۱۲ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم شیرین صفارسحرخیز به شماره ملی ۰۹۴۳۴۶۶۰۹۱ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم مرجان مهری به شماره ملی ۰۹۴۵۲۵۵۰۷۱ و به سمت عضو هیئت مدیره – عضو علی البدل به مدت ۲ سال خانم مینو زمانیان کوارشکی به شماره ملی ۵۲۲۸۹۱۸۶۳۹ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال بازرسین : امیررضا کچوئی به شماره ملی ۰۹۳۸۰۱۱۲۲۷ بعنوان بازرس اصلی و امیرمنصور کلالی به شماره ملی ۰۰۶۱۲۰۱۳۸۳ بعنوان بازرس علی البدل به مدت یک سال انتخاب گردیدند . دارندگان حق امضا : کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهد آور با امضاء ثابت مدیرعامل و خزانه دار و درغیاب خزانه دار با امضاء رئیس هیئت مدیره و مهر مؤسسه معتبر خواهد بود . اختیارات مدیر عامل : طبق اساسنامه

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۳۰۴)

۶/۹۸۰۰۶۹۴س

تاسیس شرکت سهامی خاص ماهرخ گلریزان ایرانیان سیمیا درتاریخ ۱۳۹۷،۰۶،۱۰ به شماره ثبت ۶۵۴۸۴ به شناسه ملی ۱۴۰۰۷۸۱۱۵۲۳

ثبت و امضا ذیل دفاترتکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی میگردد. موضوع فعالیت :تولید و فروش محصولات اپیلاسیون دائم و موم بدن .تولید تجهیزات اپیلاسیون .کلیه فعالیت های تجاری ، بازرگانی مجاز داخلی و خارجی و تجارت کلیه کالاهای مجاز ، فعالیت در زمینه تجارت زمینی، هوایی،دریایی،خرید وفروش و حق العملکاری کالا ها،واردات وصادرات و نگهداری کالا وانجام کلیه امور و مراحل مربوط به ثبت سفارش،امورگمرکی وترخیص کالا. تهیه کالا از تولید کنندگان و توزیع آن در سراسر کشور.عقد قرارداد با اشخاص حقیقی و حقوقی ، شرکت در مناقصات و مزایدات دولتی و خصوصی ،اخذ وام و تسهیلات از مراجع بانکی و غیربانکی و موسسات مالی به صورت ارزی و ریالی جهت شرکت ، حق افتتاح انواع حساب قرض الحسنه و اخذ هر گونه ضمانت بانکی و تسهیلات بانکی از بانکها جهت شرکت.ایجاد شعب و نمایندگی در داخل و خارج از کشور پس از اخذ مجوزهای لازم و ثبت موضوع فعالیت مذکور به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی باشد . درصورت لزوم پس از اخذ مجوزهای لازم از مراجع ذیربط مدت فعالیت : از تاریخ ثبت به مدت نامحدود مرکز اصلی : استان خراسان رضوی – شهرستان مشهد – بخش مرکزی – شهر مشهد–محله آزاد شهر–بلوار سید رضی شمالی–خیابان سید رضی ۲۵ (عدل ۲۸)–پلاک ۲۳۸–طبقه اول– کدپستی ۹۱۸۸۷۵۵۷۶۸ سرمایه شخصیت حقوقی عبارت است از مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال نقدی منقسم به ۱۰۰ سهم ۱۵۰۰۰۰ ریالی تعداد ۱۰۰ سهم آن با نام عادی مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال توسط موسسین طی گواهی بانکی شماره ۴۹۹۷-۴۰۲ مورخ ۱۳۹۷،۰۵،۱۱ نزد بانک ملت شعبه بلوار معلم با کد ۴۹۹۷۳ پرداخت گردیده است اعضا هیئت مدیره آقای هادی دیانی به شماره ملی ۰۰۵۹۱۲۵۱۹۵و به سمت نایب رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال آقای برات محمد دیانی به شماره ملی ۰۸۷۱۳۰۵۷۴۷و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال و به سمت مدیرعامل به مدت ۲ سال خانم مهسا دیانی به شماره ملی ۰۹۲۳۱۵۸۴۰۵و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم مهدیه دیانی به شماره ملی ۰۹۳۹۹۳۱۳۹۷و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال خانم شهناز گلریزی به شماره ملی ۲۹۹۱۳۱۳۹۹۴و به سمت رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال دارندگان حق امضا : کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهد آور شرکت از قبیل چک ، سفته ، بروات ، قراردادها عقود اسلامی و همچنین کلیه نامه های عادی و اداری باامضاءمشترک مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می باشد اختیارات مدیر عامل : طبق اساسنامه بازرسان خانم منصوره درگاه نیا به شماره ملی ۰۹۳۳۵۴۸۹۱۵ به سمت بازرس علی البدل به مدت یک سال مالی آقای رضا فخریان به شماره ملی ۰۹۴۳۳۶۳۹۴۲ به سمت بازرس اصلی به مدت یک سال مالی روزنامه کثیر الانتشار قدس جهت درج آگهی های شرکت تعیین گردید. ثبت موضوع فعالیت مذکور به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی باشد.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۷۴)

۶/۹۸۰۰۶۹۱س

گفت‌وگو با احسان جوانمرد، نویسنده «بانوی عمارت» درباره ساخت فصل دوم این سریال

هرکه آمد عمارتی نو ساخت!

آقای جوانمرد! چند ماه پیش آقای مولایی، تهیه کننده سریال «بانوی عمارت» از نگارش متن فصل دوم این مجموعه توسط شما خبر داد که آن را تکذیب کردید، دلیل عدم همکاری شما چه بود؟

اواخر سال گذشته با تهیه‌کننده سریال صحبت کردم و به دلیل فرصت نداشتن و نگارش یک سریال دیگر، قرار بر این شد که آقای مولایی از دوستان دیگری کمک بگیرند. بعد از این ماجرا هم صحبت دیگری با ایشان نداشتم.

شما نویسنده فصل اول این سریال بودید که در فصل دوم همکاری ندارید، ضمن اینکه آقای حمید نژاد، کارگردان سریال هم تمایلی به ساخت فصل دوم این مجموعه ندارد، روند تغییرات در گروه سازنده فصل دوم را چطور می‌بینید؟

ببینید من حدود یکسال صبر کردم و کاری هم قبول نکردم اما بیشتر از یکسال نمی‌توانستم بیکار بمانم. از طرف من کوتاهی اتفاق نیفتاده و یکسال زمان زیادی برای صبر کردن است تا شبکه برای نگارش فصل دوم مجموعه تصمیم بگیرد. من هرچه منتظر ماندم این اتفاق نیفتاد، به همین دلیل برای نگارش متن یک سریال تاریخی دیگر قرارداد بستم، نمی‌توانستم به قراردادی که امضا کرده بودم پایبند نباشم. اکنون هم در حال نگارش متن این سریال تاریخی برای شبکه خانگی هستم. اینکه برای فصل دوم سریال «بانوی عمارت» چه اتفاقی می‌افتد در حوزه صلاحیت من نیست که پاسخ بدهم، بایستی مدیر شبکه یا تهیه کننده پاسخ بدهند. عدم تمایل همکاری آقای حمیدنژاد برای ساخت فصل دوم سریال هم فقط متن نبوده است، چون ایشان زمان ساخت فصل اول با سختی‌های زیادی روبه رو شد، چندان تمایلی به ساخت فصل دوم سریال نداشت. آقای حمیدنژاد همان ابتدا اعلام کرد با شرایطی که فصل اول سریال را ساختند فصل دوم را نخواهند ساخت. اینکه شرایط جدیدشان برای ساخت فصل دوم سریال چیست به کارگردان، تهیه‌کننده و مدیران شبکه بر می‌گردد. اینکه شرایط من برای همکاری در فصل دوم سریال «بانوی عمارت» چیست؟ خب یکسال منتظر تصمیم مدیران بودم ولی خبری نشد و مجبور به پذیرش کار جدیدی شدم.

چرا در یکسالی که منتظر بودید و کاری قبول نکردید، تصمیمی برای ساخت فصل دوم این سریال گرفته نشد؟

دوره‌ای که من کار قبول نکردم، زمانی بود که فیلمبرداری فصل اول سریال هنوز ادامه داشت و آن قدر مشکلات مالی در پروژه زیاد بود که تهیه‌کننده و کارگردان تمرکزی برای ساخت فصل دوم نداشتند، این سریال از نظر مالی در تنگنا بود. منابع مالی پروژه بسیار کم بود و سر موعد هم پرداخت نمی‌شد. اتمام فصل اول با وجود محدودیت‌های مالی که وجود داشت، کار شاقی بود. عوامل هم صبوری کردند و با اینکه بخشی از مطالباتشان وصول نشده بود اما کار روی زمین نماند. این سختی‌ها موجب شد که آقای حمیدنژاد چندان رغبتی به ساخت فصل دوم سریال نداشته باشد. آن زمان هم تهیه‌کننده و کارگردان نگران این بودند که مبادا کار را شروع کنند و به مشکلاتی که در ساخت فصل اول با آن مواجه بودند، بربخورند. شرایط برای نگارش متن هم ناخواسته این طور شد، تهیه‌کننده سریال هم دوست داشت که من ادامه همکاری بدهم ولی فرصت از دست رفته بود و تصمیم برای ساخت فصل دوم سریال دیر گرفته شد چون با جای دیگری قرارداد بسته بودم و گرنه مشکلی با شبکه یا تهیه‌کننده ندارم.

برش

به نظرم نتیجه این سریال بسیار فراتر از امکاناتی که داشت، ظاهر شد، من از نتیجه کار راضی بودم ضمن اینکه مجوز ساخت این سریال هفت سال بعد از نگارش آن داده شد، چند قسمت از سریال را سال‌ها پیش نوشته بودم

نگارش متن فصل دوم سریال به شخص یا گروه دیگری واگذار شده است؟

من اطلاعی از این موضوع ندارم و آخرین صحبتی که با تهیه کننده سریال داشتم این بود که دوستان دیگری مسئولیت نگارش فصل دوم را عهده‌دار شوند. چون تهیه کننده و مدیران شبکه برای ساخت فصل دوم سریال عجله داشتند و من کار دیگری را در دست نگارش داشتم، بنا شد که متن سریال را نویسندگان دیگری بنویسند. البته به آقای مولایی گفتم اگر نیاز به مشورت بود، من پای کار هستم.

چرا به عنوان سرپرست نویسندگان کار را قبول نکردید؟

من عادت به کار گروهی در نویسندگی ندارم. وقتی کاری را قبول می‌کنم، صفر تا ۱۰۰ را بایستی خودم انجام دهم. البته عادت بدی است به همین دلیل دو کار همزمان را نمی‌توانم قبول کنم. اکنون هم که متن یک سریال تاریخی دیگر را در حال نگارش دارم خیلی به من پیشنهاد کار دیگری می‌شود و می‌گویند گروه نویسندگان تشکیل بده و خودت سرپرستی کن ولی به این شکل کار اعتقاد ندارم که نتیجه خوبی هم داشته باشد.

این را از سر تجربه می‌گویید؟

هم تجربه کردم و هم اینکه معتقدم اگر نویسندگی «بانوی عمارت» به نام من است از صفر تا ۱۰۰ کار را خودم باید انجام بدهم و به تمام جزئیات بپردازم. ضمن اینکه اگر گروهی وجود داشته باشد و قرار باشد که سرپرستی آن را برعهده بگیرم، در نهایت آنچه خودم دوست دارم را درمی آورم به همین دلیل دوباره کاری می‌شود. هم خودم مایل به سرپرستی تیم نویسندگان نبودم و هم اینکه چنین پیشنهادی به من نشد. بهتر این بود که باشم یا نباشم، نصفه نیمه بودن را نمی‌پسندم.

شرایط مالی در این باره تأثیرگذار نبود، گویا خیلی از دستمزدتان در فصل اول راضی نبودید؟

بحث دستمزد یک ماجرای جداست و صحبت درباره ساخت فصل دوم اصلاً به دستمزد نرسید ولی اگر به مسائل مالی می‌رسیدیم حتماً چالشی درباره دستمزد وجود داشت. امیدوارم ساخت فصل دوم سریال «بانوی عمارت» نتیجه خوبی داشته باشد.

نتیجه فصل یک سریال همان چیزی بود که زمان نگارش به آن فکر می‌کردید؟

این سریال در شرایط بسیار دشواری بویژه از نظر مالی ساخته شد. در حین کار نیز، تغییرات جزئی در دیالوگ‌ها اتفاق افتاد که در مواردی بداهه بود ولی آن قدر حجم این تغییرات کم بود که به نظر نمی‌رسید. ضمن اینکه می‌دانستم این سریال در چه شرایط سختی تولید شده است. به نظرم نتیجه این سریال بسیار فراتر از امکاناتی که داشت، ظاهر شد، من از نتیجه کار راضی بودم ضمن اینکه مجوز ساخت این سریال هفت سال بعد از نگارش آن داده شد، چند قسمت از سریال را سال‌ها پیش نوشته بودم و در دوره‌های مختلف مدیریتی با تغییر مدیران در هر رده‌ای، این کار تصویب و بعد کنار گذاشته می‌شد. امیدوارم فصل دوم سریال که مورد حمایت مدیران شبکه نیز هست و با توجه به رضایت مخاطبان از فصل اول آن، با جدیت بیشتری انجام شود و ضعیف‌تر از فصل اول نباشد. البته با شناختی که از آقای مولایی، تهیه کننده کار دارم، ایشان وسواس و سختگیری بسیار زیادی نسبت به متن دارند و بعید می‌دانم که اگر متن مناسبی نوشته نشود، آقای مولایی فصل دوم را بسازد، از این بابت خیالم راحت است.

خبر

نگاهی به سریال‌های «سیما» برای شب‌های رمضان

سه درام عاشقانه، مذهبی و تاریخی

سیما و سینما: سه سریال «از یادها رفته»، «دلدار» و «برادرجان» در حال حاضر و به ترتیب سه گزینه اصلی شبکه‌های یک، دو و سه تلویزیون برای پخش در ماه رمضان هستند.

گزینه انتخابی شبکه یک سریال «از یادها رفته» است که اثری تاریخی متعلق به دهه ۲۰ محسوب می‌شود. حامد افضلی و رؤیا خسرونجد نویسندگان این سریال هستند و عباس نعمتی به عنوان سرپرست نویسندگان این سریال معرفی شده است. این سریال به روایت زندگی و آداب و رسوم ایرانیان در دهه ۲۰ می‌پردازد و سراغ وقایع قصه زندگی «خسرو» و «مهربانو» می‌رود که به شکل یک رمان روایت می‌شود. همچنین قراراست به موضوعاتی تاریخی مثل کشف حجاب و کشت و تولید تریاک در این سریال پرداخته شود. میترا حجار، حسین یاری، سیما تیرانداز، رسول نجفیان، مائده طهماسبی، بیتا فرهی و... از بازیگران این سریال هستند. سریال شبکه دو درامی عاشقانه به کارگردانی برادران محمودی است. ساخت اثر جدید محمودی‌ها سریال «دلدار» در اوایل دی ماه ۹۷ آغاز شد. قصه این سریال توسط آزیتا ایرایی و مهدی حمزه نوشته شده است. «دلدار» که داستانی عاشقانه دارد وخانواده‌هایی از طبقه متوسط بدنه داستان را تشکیل می‌دهند سراغ سوژه‌های روزی همچون بیکاری و معضلات نسل جوان هم خواهد رفت.

خط اصلی این قصه درباره «آرش» با بازی محمد رضا غفاری نخبه دانشگاهی است که به دلیل بیماریِ مادرش، دانشگاه را رها می کند و...محمد رضا غفاری، الناز حبیبی، حسام محمودی و سوگل خلیق نقش چهار جوان اصلی این سریال را بازی می کنند. شبکه سه برای شب‌های ماه رمضان ملودرامی مذهبی به نام «برادرجان» را تدارک دیده است. سریال «برادرجان» را سعید نعمت‌الله نوشته، محمدرضا آهنج کارگردانی می کند و محمدرضا شفیعی هم تهیه کنندگی‌اش را بر عهده دارد. ترکیب بازیگران سریال «برادرجان» در قیاس با دیگر رقیبان رمضانی‌اش از تنوع بیشتری برخوردار است و چند بازیگر هم از جمله برگ برنده‌های این مجموعه هستند؛ از جمله علی نصیریان که سال گذشته توانست تندیس بازیگر نقش مکمل جشنواره فیلم فجر را از آن خود کند تا حسام منظور که بازی او در سریال «بانوی عمارت» طرفداران بسیاری پیدا کرد از دیگر بازیگران این سریال می‌توان به لعیا زنگنه، آفرین عبیسی، سعید چنگیزیان، کامران تفتی و... اشاره کرد. مشخص نیست کدام یک از این آثار در ماراتن رمضانی تلویزیون به موفقیت بیشتری دست یافته و مخاطبان در شب‌های رمضان، با کدام قصه بیشتر همراه خواهند شد.

آگهی تغییرات شرکت اقلیم کار مشهد شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۱۱۵۸۸ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۲۷۲۸۷۲

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۲۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : – سمت اعضا هیئت مدیره به قرار ذیل تعیین گردیدند: – آقای رحیم دولت خواهی بشماره ملی ۰۹۳۲۰۹۹۲۷۰ به سمت رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل – خانم نویده کامل کاظم نیا بشماره ملی ۹۳۸۷۳۱۰۹۲ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره – خانم نغمه دولت خواهی بشماره ملی ۰۹۲۴۶۱۸۴۴۲ به سمت عضو اصلی هیئت مدیره برای مدت دوسال انتخاب گردیدند . کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهد آور شرکت با امضاء آقای رحیم دولت خواهی همراه با مهر شرکت دارای اعتبار می باشد .

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۱۱۴)

س/۹۸۰۰۶۵۶

آگهی تغییرات شرکت سه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت تولید فرآوری و بسته بندی بذر گندم ایوان بذر ماژین شرکت تعاونی به شماره ثبت ۴۶۶ و شناسه ملی ۱۴۰۰۴۹۵۲۰۶۴

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۲۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱ – سمت اعضا هیئت مدیره بمدت سه سال تا تاریخ ۱۴۰۰،۰۹،۲۰ به قرار ذیل تعیین گردیدند: –آقای سبحان رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۱۱۲۳۳۳۸ به سمت رئیس هیئت مدیره – خانم شاهدخت رشنوادی بشماره ملی ۴۵۰۰۶۹۳۷۹۳ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره – آقای صدرا رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۰۸۵۵۸۶۶ به سمت منشی هیئت مدیره و– آقای یداله رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۰۱۴۰۲۳۹ به سمت مدیر عامل برای مدت ۳ سال تعیین شدند ۳– کلیه قراردادها و اسناد رسمی و تعهد آور بانکی از قبیل چک، سفته، برات و اوراق بهادار با امضای آقای سبحان رشیدی به عنوان رئیس هیئت مدیره و در غیاب ایشان خانم شاهدخت رشنوادی به عنوان نایب رئیس هیئت مدیره به اتفاق یداله رشیدی مدیر عامل و مهر شرکت دارای اعتبار است و اوراق عادی و نامه ها با امضای یداله رشیدی به عنوان مدیر عامل و مهر شرکت معتبر خواهد بود رونوشت :اداره تعاون کارورفاه اجتماعی شهرستان ایوان بازگشت بشماره ۱۴۸۹مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۲۵ جهت اطلاع.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان ایلام مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری ایوان (۴۳۳۷۲۶)

س/۹۸۰۰۶۹۹

آگهی تغییرات شرکت آریانا ساخت آساک شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۱۳۰۵ و شناسه ملی ۱۴۰۰۰۲۴۷۰۹۱

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۷،۰۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ـ خانم آمنه کوهستانیان به شماره ملی ۰۸۶۰۰۵۸۱۸۲به سمت رئیس هیئت مدیره ـ آقای قربان عباس نژاد به شماره ملی ۰۸۷۳۰۷۲۹۳۶به سمت نایب رئیس هیئت مدیره ـ آقای هادی عباس نژاد به شمارملی ۰۸۷۲۷۷۷۲۱۹به سمت مدیر عامل و عضو هیئت مدیره برای مدت دوسال انتخاب گردیدند. کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک ، سفته ، بروات ، قراردادها و عقوداسلامی ونامه های عادی واداری با امضاء مدیرعامل (هادی عباس نژاد) یا رئیس هیئت مدیره(آمنه کوهستانیان)همراه با مهر شرکت معتبر می باشد.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری قوچان (۴۳۶۱۳۷)

س/۹۸۰۰۶۵۸

آگهی تغییرات شرکت سه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت تولید فرآوری و بسته بندی بذر گندم ایوان بذر ماژین شرکت تعاونی به شماره ثبت ۴۶۶ و شناسه ملی ۱۴۰۰۴۹۵۲۰۶۴

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۲۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱ – اعضا هیئت مدیره بمدت سه سال تا تاریخ ۱۴۰۰،۰۹،۲۰ بقرار ذیل انتخاب گردیدند: –سبحان رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۱۱۲۳۳۳۸ عضو اصلی هیئت مدیره – شاهدخت رشنوادی بشماره ملی ۴۵۰۰۶۹۳۷۹۳ عضو اصلی هیئت مدیره – صدرا رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۰۸۵۵۸۶۶ عضو اصلی هیئت مدیره – سمیرا رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۱۱۶۹۲۰۶ عضوعلی البدل هیئت مدیره –یداله رشیدی بشماره ملی ۴۵۰۰۱۴۰۲۳۹ عضوعلی البدل هیئت مدیره ۲– منا غفوریان بشماره ملی ۴۵۰۱۱۵۵۸۴۱ به سمت بازرس اصلی و پرستو رشیدی بشماره ملی ۶۱۶۰۰۲۸۳۲۴ به سمت بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب شدند. رونوشت :اداره تعاون کارورفاه اجتماعی شهرستان ایوان بازگشت بشماره ۱۴۸۹مورخ ۱۳۹۷،۰۹،۲۵ جهت اطلاع.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان ایلام مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری ایوان (۴۳۳۷۲۸)

س/۹۸۰۰۷۰۰

آگهی تغییرات شرکت تولیدات کاغذی شکوفه خراسان شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۳۳۱۷ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۱۹۲۱۷۴

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۷،۱۱،۲۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : وصورت های مالی سال ۱۳۹۶به تصویب رسید. – گروه کارخانجات کاغذ سازی نگین خراسان (شناسه ملی:۱۰۳۸۰۴۹۵۳۳۲و شماره ثبت۳۴۳۲۲) شرکت تولیدات کاغذی نوید سلولز توس(شناسه ملی:۱۰۳۸۰۵۱۸۶۹۴و شماره ثبت:۳۶۳۴۴) و شرکت صنایع تولیدات کاغذی خراسان(شناسه ملی:۱۰۳۸۰۱۳۱۸۴۳و شماره ثبت:۱۳۵۳) به سمت اعضا اصلی هیئت مدیره برای مدت ۲سال انتخاب شدند. – آقای حسن ظفریان (کد ملی ۰۹۴۰۸۲۱۱۶) به عنوان بازرس اصلی و خانم مریم ایمانی (کد ملی:۰۹۴۱۱۲۲۹۵۶) به عنوان بازرس علی البدل برای سال مالی ۱۳۹۷انتخاب شدند. – روزنامه قدس به عنوان روزنامه کثیرالانتشار برای درج آگهی های شرکت تعیین شد.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۳۸)

ع/۹۸۰۰۶۷۷

آگهی تغییرات شرکت آریانا ساخت آساک شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۱۳۰۵ و شناسه ملی ۱۴۰۰۰۲۴۷۰۹۱

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۰۷،۰۵ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : – اعضا هیئت مدیره به قرار ذیل انتخاب گردیدند: آقای هادی عباس نژاد به شماره ملی ۰۸۷۲۷۷۷۲۱۹ آقای قربان عباس نژاد به شماره ملی ۰۸۷۳۰۷۲۹۳۶ خانم آمنه کوهستانیان به شماره ملی ۰۸۶۰۰۵۸۱۸۲ برای مدت دو سال انتخاب گردیدند. – آقای نبی ملاعلی فرخانی به شماره ملی ۰۸۷۱۲۱۵۴۷۰ به سمت بازرس اصلی و آقای علی پیوان کلوخی به شماره ملی ۰۸۶۰۲۴۱۱۴۹ به سمت بازرس علی البدل پور مدت یک سال مالی انتخاب شدند.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری قوچان (۴۳۶۰۶۲)

ع/۹۸۰۰۵۷۱

آگهی تغییرات شرکت تالکوب شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۶۲۵۴ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۲۲۰۷۲۸

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۰۷،۱۷ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱–بنا به تفویض اختیار حاصله از مجمع عمومی فوق العاده مورخ۱۳۹۷،۷،۱۶ به هیئت مدیره در خصوص افزایش سرمایه، با عنایت به اظهارنامه تنظیمی و همچنین سند حسابداری صادره مبنی بر تصفیه مطالبات و انتقال مطالبات مذکور به حساب سرمایه، هیئت مدیره شرکت افزایش مزبور را عملی دانسته در نتیجه مبلغ ۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ریال از حساب بدهی شرکت کسر گردیده و به حساب سرمایه منظور گردیده است در نتیجه ماده ۵ اساسنامه به شرح ذیل اصلاح می گردد : ماده ۵ اصلاحی : سرمایه شرکت مبلغ ۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ریال منقسم به۸۰۰۰۰۰۰۰ سهم۱۰۰۰۰ریالی با نام که تماماً پرداخت گردیده است.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۲۴۰)

ع/۹۸۰۰۶۷۸

آگهی تغییرات شرکت کشاورزی و دامپروری سوران شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۹۶۱ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۲۰۸۹۳۵

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۷،۰۷،۰۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : – اعضا هیئت مدیره به قرار ذیل انتخاب گردیدند: بنیاد توسعه و عمران موقوفات کشور به شناسه ملی۱۰۱۰۰۲۰۳۴۲۰ به نما یندگی آقای محمد اسماعیل افسر پناه به کد ملی ۰۸۵۹۲۱۶۸۴۵ موقوفه عبداله رضوی به شناسه ملی۱۴۰۰۱۰۲۹۰۵۹به نمایندگی آقای مرتضی حقیقی به کد ملی ۰۹۴۱۸۶۴۷۶۶ موقوفه حاج عبدالوهاب تاجرتهرانی به شناسه ملی۱۴۰۰۰۸۹۶۶۴۲ به نمایندگی آقای جمال جعفریان به کد ملی ۰۴۵۱۸۶۷۸۹۰ اداره کل اوقاف و امور خیریه استان تهران به شناسه ملی۱۴۰۰۰۱۸۸۰۶۰به نمایندگی آقای بهزاد پور کهن دین به کد ملی ۳۲۵۷۵۷۳۳۸۳ اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان مشهد ناحیه دو به شناسه ملی۱۴۰۰۲۹۶۶۸۶۰ به نمایندگی آقای عباس افواجی به کد ملی ۰۹۳۹۶۶۰۶۹۵ برای مدت دوسال انتخاب گردیدند.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۰۸۱)

ع/۹۸۰۰۶۵۴

آگهی تغییرات شرکت تعاونی مسکن اتحاد کوثر کریمه به شماره ثبت ۸۵۲۰ و شناسه ملی ۱۰۸۶۰۱۶۹۱۸۱

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۱۰،۲۴ و مصوبه مورخه ۱۳۹۷،۰۵،۲۹ هیئت مقررات زدائی و تسهیل صدور مجوزهای کسب و کار تصمیمات ذیل اتخاذ شد آقایان محسن ابوالفتحی به شماره ملی۳۹۶۲۷۳۱۴۲۳ به سمت رئیس هیئت مدیره ، محمد ساجدی فر به شماره ملی ۱۲۶۳۲۵۸۵۵۷ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره ، علی رمضانی مقدم ملسکامی به شماره ملی ۲۶۶۹۹۶۱۹۴۰ به سمت منشی هیئت مدیره و مدیرعامل انتخاب شدند. کلیه اوراق و اسنادتعهدآور با امضای مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره متفقاً و با مهر شرکت معتبر می باشدو در غیاب رئیس هیئت مدیره ، نایب رئیس هیئت مدیره و با مهر شرکت معتبر می باشد .

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قم اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری قم (۴۳۷۲۷۵)

ع/۹۸۰۰۷۲۷

آگهی افزایش سرمایه شرکت متالورژی پودر مشهد شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۵۰۵۶ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۲۰۹۸۷۷

به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷،۱۲،۲۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : بنا به تفویض اختیار مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۱۳۹۵،۰۵،۱۵ به هیئت مدیره در خصوص افزایش سرمایه و با عنایت به اظهار نامه تنظیمی و همچنین با توجه به گواهی صادره از بانک صادرات شعبه ممتاز مشهد به شماره ۹۵۲،۹،۱۵،۱۶۳ مورخ ۱۳۹۷۱۲،۲۶مبنی بر واریز مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ریال سند حسابداری صادره مبنی بر تصفیه مطالبات و انتقال مطالبات مبلغ ۴۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰ریال به حساب سرمایه هیئت مدیره شرکت افزایش سرمایه مزبور را عملی دانسته در نتیجه ماده ۵ اساسنامه به شرح ذیل اصلاح می گردد ماده ۵ اصلاحی . سرمایه شرکت مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ریال منقسم به ۱۲۵۰۰۰۰۰سهم ۲۰۰۰۰ریالی با نام که تماما پرداخت گردید.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۴۳۶۰۹۰)

ع/۹۸۰۰۶۵۵

قدس زندگی
روزنامه صبح ایران
ایستگاه
۱۶ پنجشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۸
۱۲ شعبان ۱۴۴۰ | ۱۸ آوریل ۲۰۱۹ | سال سی و دوم | شماره ۸۹۴۴

کلیدها

روزنوشته‌های علی‌محمد مؤدب

ادبیات و تحقیقات اضطراری

دیروز با جمعی از شاعران و نخبگان جوان به دیدار دکتر مرتضی فرهادی، جامعه‌شناس برجسته امروز ایران رفتیم و ساعتی از بهترین ساعات عمرمان در محضر این استاد فرزانه گذشت. یکی از نکاتی که دیروز مثل همیشه مورد تأکید این بزرگوار بود، تأکید بر وضعیت اضطراری و توجه به نیاز ما به ادبیات اضطراری بود. پیش از این نیز دکتر مرتضی فرهادی نسبت به از دست رفتن دانش‌های ضمنی و میراث ارجمند زندگی ایرانیان که در معرض نابودی است، بارها تذکر داده بودند. اما دیروز ایشان تأکید ویژه‌ای بر تحقیقات اضطراری داشتند که به کار امروز ایران و فرایند توسعه بومی بیاید. همچنین دکتر سید وحید سمنانی، مصحح ارجمند نسخ خطی که مأموریت شخصی خود را تصحیح متون گرانبهای ادبیات ایران تعریف کرده است، ضمن تأیید اهمیت کار روی میراث و هویت، بر نیاز شدید ما به ادبیات اضطراری تأکید کردند. استاد «فرهادی» هم نظر به وضعیت امروز توسعه ایران و چالش‌های مسیر توسعه، مهم‌ترین کار را برای هر پژوهنده‌ای در هر حوزه‌ای، توجه به اضطرارها دانستند و ما را به این نکته توجه دادند که امروز وضعیت ما وضعیتی عادی نیست. ما در دل یک فرایند دشوار توسعه قرار داریم و باید دقت کنیم هر نوع مطالعه ما درباره هویت با توجه به اضطرارها و نیاز امروز جامعه ما، نوعی بازخوانی اضطراری هویت باشد. جست‌وجوی پاسخ‌های زنده برای مسائل معاصر از متون هویتی ما در حوزه‌های مختلف، مهم‌ترین ویژگی رویکرد اضطراری به علوم و ادبیات است. ادبیات اضطراری سرفصلی است که می‌تواند به مجموعه فعالیت‌های ما رنگی دیگر بدهد. سیلاب اخیر را همه ما دیده‌ایم و بسیاری از ما در فیلم‌های زنده اینستاگرامی، حجم ورود گل به خانه‌ها را دیده‌ایم و همین است که من باید با همکارم که بتازگی زانوانش را عمل کرده است، نیم ساعت چانه بزنم تا برای کار گل به لرستان نرود. این همت و حمیت در جوانان ما نتیجه درک وضعیت اضطراری است. امروز وضعیت ادبیات و فرهنگ و رسانه و علوم ما وضعیت اضطرار است. حجم گلی که در متون دانشگاهی و آثار هنری ما نشست کرده است کم از گلِ خانه‌های معمولان و پلدختر نیست، اما دریغ و درد که این حوزه را چنان که باید، کسانی که متولی آن هستند نمی‌شناسند و برای همین مدیریت خوشحالان در عرصه فرهنگ و هنر و علوم کار به اینجا انجامیده است که ما وضعیت اضطراری را درک نمی‌کنیم. وضعیت اضطراری در ادبیات، رسانه، هنر و ساختارهای تولید معنا چنان است که اگر اهل این قصه باشید نمی‌توانید شب‌ها را بدون گریه صبح کنید. اما این وضعیت بیش از هر چیز نشاط ما را می‌طلبد و گریه‌های شبانه باید با نشاط و فعالیت روزانه تکمیل شوند تا ما بتوانیم خرمشهرهای ادبیات و فرهنگ و علوم را دوباره فتح کنیم.

نشریات جهان

ایستگاه/ امیر محمد سلطان پور

دوقلوهای دور افتاده

هفته‌نامه ساینس مقاله علمی جالبی درباره تأثیر حضور در کره زمین یا خارج از آن روی نمونه‌ای از دوقلوها چاپ کرده است. این نشریه در مقاله خود با عنوان «دوقلوهای دور افتاده» روی دوقلوهایی کار کرده که یکی از آن‌ها به مدت یک سال در ایستگاه فضایی بوده و دیگری روی کره زمین مانده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که فرد حاضر در فضا از لحاظ مولکولی، روانی و حتی درجه آگاهی، نسبت به هم نوع خود روی زمین دچار تفاوت‌های عجیب و غریب شده که در سال‌های پیش از آن، بی‌سابقه بوده است.

جنگ «کوربین»

هفته‌نامه نیواستیستمن با طرح جالبی به روی جلد، به روزهای سخت رئیس حزب کارگر بریتانیا پرداخته است. «جرمی کوربین» که بسیاری از او به عنوان نخست‌وزیر آینده بریتانیا نام می‌برند، این روزها دشمنان زیادی در داخل کشور پیدا کرده که این نشریه با استفاده از فیلم جنگ ستارگان، با طرحی روی جلد و تیتر «جنگ کوربین» به آن پرداخته است. نیواستیستمن مقاله‌ای نیز در خصوص مشکلات قومی در جنوب ایالات متحده برای سازگاری با تمامیت این کشور که همچنان سال‌ها پس از پایان جنگ داخلی آمریکا ادامه دارد، منتشر کرده است.

پیدا کردن رازهای زندگی در درون ما

هفته‌نامه نیوساینتیست در تازه‌ترین شماره خود در پرونده‌ای با عنوان «رمز و رازهای زندگی در درون ما» از یافته‌های جدیدی خبر می‌دهد که در آن می‌گوید «ریزاندامگان همزیست» که قسمت‌هایی از بدن انسان را گویند که هم می‌توانند همسفره باشند و هم بیماری‌زا، شکل‌های جدیدی از حقیقت زندگی را مطرح می‌کنند که هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم وجود داشته باشد. این مجله همچنین پرونده‌ای جامع و کامل را نیز درباره نخستین عکس منتشر شده از سیاه‌چاله منتشر کرده است.

گزارش از شخص

من آپاچی را انتخاب می‌کنم!

دکتر «عبدالعزیز رنتیسی» بنیان گذار «حماس» چگونه به شهادت رسید؟

ایستگاه/ مجید تربت زاده

آقای دکتر می‌توانست بی‌دردسر زندگی کند. جوری که هم ژست مبارزان و روشنفکران را بگیرد، هم طبابتش را بکند و هم نانش به جای خون، توی روغن باشد. پزشک کودکان بیمارستان شهر «خان یونس» حتی می‌توانست زندگی، کیف پزشکی و تخصصش را بردارد و در یکی از کشورهای اطراف، نزدیک فلسطین یا جایی دیگر از دنیا به معاینه و درمان کودکان مشغول شود و به سوگندنامه پزشکی سقراط هم پایبند بماند. خلاصه پزشک حاذق اطفال، انتخاب‌های زیادی پیش رویش داشت اما نخست مبارزه و بعد هم طبابت در کشورش را ترجیح داد.

متخصص اطفال

«عبد العزیز علی عبدالحفیظ الرنتیسی» نه ناز پرورده و نه مثلاً آقازاده یا خان زاده‌ای بود که از پسِ زندگی در سرزمین محنت زده‌ای مانند فلسطین و سختی‌هایش بر نیاید. برای این انتخابش هم هزارجور دلیل عقلی شرعی و ملی و میهنی داشت. از سال ۱۹۴۷ که در روستایی نزدیک «یافا» چشم به جهان باز کرد، ۶ ماه بیشتر طول نکشید تا طعم آوارگی را بچشد. جنگ سال ۱۹۴۸، او، پدر و مادر و ۱۱ برادر و خواهرش را وادار کرد به نوار غزه پناهنده شده و در اردوگاه آوارگان «خان یونس» ساکن شوند. ۶ سال بعد دانش آموز مدرسه‌ای وابسته به مؤسسه امداد و کاریابی آوارگان فلسطینی بود و البته از همان ۶ سالگی تا پایان دوره تحصیلات متوسطه‌اش، به خاطر وضعیت فقیرانه زندگی‌شان مجبور بود به دستفروشی بپردازد و به درآمد خانواده پرجمعیتش کمک کند. در پایان تحصیلات دوره متوسطه، کارنامه درخشان تحصیلی‌اش سبب شد برای ادامه تحصیل در مصر انتخاب شود. او ۲۹ ساله بود که از دانشکده پزشکی دانشگاه اسکندریه به عنوان متخصص اطفال دانش‌آموخته شد.

ترور اول

در مصر هم درسش را خواند و هم مطالعات و گرایش‌های سیاسی‌اش را دنبال کرد. الگوهایش شیخ «محمود عید» و «احمد المحلاوی» از مبارزان و فعالان جنبش اسلامی مصر بودند که در مساجد اسکندریه سخنرانی می‌کردند. «رنتیسی» درباره آن روزها گفته است: «سخنرانی‌های آن‌ها حماسی بود... همیشه از قضیه فلسطین حمایت و از انور سادات انتقاد می‌کردند... سخنانشان تأثیر عمیقی بر من گذاشت طوری که هنگام بازگشت از مصر احساس کردم که برای ارضای نفس و روح خود باید در فلسطین هم به روش جنبش اسلامی اقتدا کنم». این‌ها را نوشتیم که بدانید «رنتیسی» چه در دوران جوانی و چه در میانسالی که وارد مبارزه جدی و آشکار با صهیونیست‌ها شد، هم شرایط و اوضاع سیاسی زمان خود را خوب می‌شناخت و هم می‌دانست به چه راه پرخطری پا گذاشته و چه آینده‌ای در انتظارش است. گواهش حرف‌هایی است که تقریباً یک سال پیش از شهادتش زد. خرداد ۱۳۸۲ بود که بالگردهای «آپاچی» خودرو او را مورد هدف قرار دادند. «رنتیسی» زخمی شد و چند روز بعد در یک سخنرانی گفت: «آیا ما از مرگ ترسی داریم؟ مرگ، مرگ است. چه با کشته شدن باشد و چه با سرطان. مرگ یک بار است و همه ما در انتظار آخرین روز حیاتمان هستیم. چیزی تغییر نخواهد کرد. چه با آپاچی باشد و چه با سکته قلبی. اما من آپاچی را انتخاب می‌کنم»!

بنیان‌گذار «حماس»

حادثه «المقطوره» که در آن یک صهیونیست با کامیون خود به خودرو حامل کارگران فلسطینی زد و همه آن‌ها را به شهادت رساند، جرقه تأسیس جنبش مقاومت اسلامی شد. «رنتیسی» در سخنرانی افشاگرانه‌ای این حادثه را عمدی و هدف از آن را کشتار ملت فلسطین اعلام کرد. پس از این ماجرا، راهپیمایی گسترده اهالی جبالیا در اعتراض به این اقدام تروریستی، کمک کرد رهبران اخوان المسلمین در غزه با تشکیل جلسه‌ای به ریاست «رنتیسی» تصمیم به آغاز انتفاضه بگیرند و در شب نهم دسامبر با صدور بیانیه‌ای تشکیل «جنبش مقاومت اسلامی» یا همان «حماس» را اعلام کنند. با این بیانیه، مبارزات از مساجد آغاز و مرحله‌ای جدید از جهاد با صهیونیست‌ها شکل گرفت. در نگاه به دوران نه چندان طولانی زندگی او می‌شود فعالیت‌ها و مبارزات زیادی را دید.عضویت در جمعیت پزشکان عرب در نوار غزه، عضویت در هلال احمر فلسطین، تدریس در دانشگاه اسلامی شهر غزه، ریاست بیمارستان اطفال، حضور در اعتصاب غذای اتحادیه پزشکان عرب در اعتراض به رژیم صهیونیستی و تبعید و زندانی شدن به بهانه ساماندهی اعتصاب‌ها و اعتراضات مردمی و صنفی. خودش درباره نخستین تجربه زندانی شدنش گفته است: «هفت شبانه روز نگذاشتند بخوابم و ۲۴ ساعت هم مرا در یخچال نگه داشتند! با این حال به فضل خدا، هیچ کدام از اتهامات وارده را تأیید نکردم».

حافظ قرآن

سال ۱۹۸۸ « رنتیسی» برای بار دوم دستگیر و به یک سال و نیم زندان محکوم می‌شود. سال ۱۹۹۰ هم دستگیر و به اتهام مشارکت در تأسیس «حماس» و راه‌اندازی انتفاضه به سه سال زندان محکوم شد. اسرائیلی‌ها نه در بازجویی و نه تحقیقاتشان نتوانستند چیزی را ثابت کنند، اما او را به دلیل امتناع از سلام کردن و ایستادن جلوی پای رئیس زندان، چهار ماه به سلول انفرادی فرستادند. «رنتیسی» یک بار هم به همراه شماری از مبارزان فلسطینی به جنوب لبنان تبعید شد. او به عنوان سخنگوی تبعیدشدگان با تلاش بسیار موفق شد تبعیدشدگان را به وطن بازگرداند. اما بلافاصله پس از بازگشت به فلسطین در یک دادگاه نظامی اسرائیل به سه سال و نیم حبس محکوم شد. البته این فقط صهیونیست‌ها نبودند که او را به زندان می‌فرستادند. تشکیلات خودگردان فلسطین هم «دکتر رنتیسی» را به خاطر مبارزاتش چهار بار و در مجموع ۲۷ ماه در سلول‌های انفرادی زندانی کرد! البته کمترین نتیجه زندانی شدن‌های پی در پی او این بود که توانست در دوران سخت و دشوار زندان، حافظ کل قرآن هم بشود.

موشک «هِل فایر»

«رنتیسی» به جز هنر مبارزه و رهبری جنبش‌های مردمی، اهل شعر گفتن هم بود. قصیده‌های او مثل مقاله‌ها و مطالبی که می‌نوشت و روزنامه‌های مختلف عربی و غیرعربی آن‌ها را منتشر می‌کردند، بیشتر در حال و هوای مبارزه و جهاد است. بر و بچه‌های ایرانی که زمان حضورشان در لبنان با دوران تبعید «رنتیسی» به این کشور همزمان شده بود، نقل کرده‌اند که دکتر فلسطینی، اوایل حضورش در لبنان و مواجهه با ایرانی‌ها انگار دل خوشی از آن‌ها نداشت! جنگ ایران و عراق هم گویا او را بیشتر از ایران و ایرانی‌ها دلخور کرده بود. همین بر و بچه‌ها می‌گویند در آخرین روزهای حضورشان در لبنان «رنتیسی» به آن‌ها گفته بود: شما ما را شیعه خودتان کردید! ۲۹ فروردین سال ۱۳۸۳، فقط ۲۶ روز از شهادت «شیخ احمد یاسین» می‌گذشت و رهبری «رنتیسی» در «حماس» هنوز یکماهه نشده بود. او در مراسم تشییع «شیخ احمد یاسین» وعده داده بود که انتقام خون شهید را خواهد گرفت. صهیونیست‌ها می‌دانستند این گفته‌اش فقط یک تهدید احساسی نیست. می‌دانستند «عقاب فلسطین» اگر زنده بماند به وعده‌اش عمل می‌کند. بالگردهای آپاچی، شبانه به سراغش آمدند. ماشینش که به خیابان «جلا» در منطقه الغفری در شمال غزه رسید، موشک «هل فایر» را شلیک کردند... «رنتیسی» به همراه سه تن از همراهان خود در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

سفرنوشت

پاکستان / قسمت ششم

عُرس سلطان باهو

ایستگاه / محمد مهدی خالقی: صبح نه چندان زود که بیدار می‌شویم، همهمه و شلوغی بیرون به گوش می‌رسد. بیرون همه چیز تغییر کرده است. امروز نخستین روز از مراسم دو روزه «عُرس سلطان باهو» است. صوفیان روز وفات مرادشان را روز وصل با حضرت حق می‌دانند و برایش عُرس یا عروسی می‌گیرند. یعنی نوعی تنیده شدن عزا و عروسی، غم و شادی که معنای زیبایی دارد. در این روز از همه پاکستان در این مکان جمع می‌شوند که ضمن زیارت، از برنامه‌های بارگاه سلطان باهو استفاده کنند. همین جا هم یکبار برای همیشه گوشزد کنم که آن معنای کلیشه‌ای ذهنی ما از صوفی و صوفیه که: « پشمینه پوش، گوشه‌نشین و تارک دنیا هستند و به شریعت و احکام کاری ندارند و فقط در کار ذکر و وِرد و سر تکان دادن هستند و...» به درد قصه‌های مادربزرگ‌ها می‌خورد. این‌ها را کنار بگذارید. صوفیان امروزه در کشورهایی که دیده‌ام، دریایی از معرفت و آگاهی هستند. آگاه به هدف و بسیار معنوی و درس خوانده و از طرفی مشغول به امور اجتماعی و حتی سیاسی و مقید به احکام اسلامی. در همین بارگاه اشعاری درباره تقید به نماز را دیدم و در همه زیارتگاه‌های اهل تصوف منطقه ذکر خواندن پیامبر و از امام علی(ع) تا امام زمان(عج) را دیده و عکاسی کرده‌ام. مراسم امروز از نظر جنبه‌های سیاسی و بین‌المللی هم جذاب است. قرار است ۲۰ هزار مرید سپیدپوش با لباس‌های یکدست در زمین چمن کنار بارگاه، شکل مسجد مورد حمله نیوزیلند را بازسازی کنند تا به مردم جهان، صلح‌دوستی مسلمانان را گوشزد کنند. در شعارها هم تأکید بر صلح آمیز بودن اسلام و محکومیت این جنایت است. جمعیت آهسته آهسته وسط زمین چمن قرار می‌گیرند، لحظات باشکوه نعره‌ها از راه می‌رسد. هماهنگی و نظم، همراه با شور و اشتیاق سپیدپوش‌ها مراسم را باشکوه بیشتری پیش می‌برد. سخنران اصلی این مراسم سلطان احمد، برادر مرشد بزرگ مسلمانان این سامان است. او ضمن سخنانش مسئله نیوزیلند را بازگو می‌کند. ما در طول مراسم شکوه کار را نمی‌بینیم تا عصر که تصاویر هوایی چهار دوربین هلی شات مراسم در رسانه‌های دنیا منتشر می‌شود. مراسم تا ظهر به طول می‌انجامد و در پایان، مریدان که اینجا به فقرا - فقرای الی الله- مشهورند برای زیارت به بارگاه اصلی می‌روند. بارگاه این مزار مربوط به یکی از نوادگان سلطان باهوست و مرقد اصلی سلطان باهو کمی دورتر از اینجا قرار دارد. ظهر برای استراحت و تجدید قوا به محل اقامت بازمی‌گردیم. برنامه عصر، زیارت مزار سلطان باهوست. بین مجموعه بارگاه فرزندان سلطان باهو و خود او مسافتی راه است. همه راه پر است از انبوه زائران که برای مراسم عرس آمده‌اند. اینجا بارگاهی کوچک است با انبوه زائران و معماری ساده و زیبا که جای جای بیرون و داخل مزار با اشعار پارسی و نعت اهل بیت پیامبر(ع) پوشیده شده؛ نخستین جایی که اسامی همه چهارده معصوم را یکجا می‌بینیم. وسط صحن مزار سقاخانه‌ای به نام ابوالفضل العباس(ع) دیده می‌شود. زائران، داخل این سقاخانه که آب هم دارد، پول می‌اندازند و اعتقاد دارند این پول‌ها با کرامت حضرت عباس(ع) خیس نمی‌شود. داخل مزار می‌رویم. مقبره اصلی در مرکز با سازه‌ای چوبی به شکل گهواره با رنگ‌های متنوع پوشیده شده است. روی مزار هم سقفی برای این گهواره قرار داده‌اند و از سقف آن تزئینات مختلف از جمله توپ‌های رنگی آویزان است. پس از زیارت و تصویربرداری، به دیدار متولیان مزار می‌رویم و زود از آن‌ها جدا می‌شویم.

روزمره نگاری

تکنولوژی شاخ و دُم دارد!

رقیه توسلی: از جلوی تلویزیون جُم نمی‌خورم. روبات‌ها توی شبکه مستند دارند رجز می‌خوانند. دانش پشت مبارزه شان وادارم می‌کند دست از سر دکمه خاموش بردارم و با چشم پُر خواب بایستم به تماشای این فناوری حیرت انگیز. آنجا که ترکیب مهندسی و تکنولوژی انسانی کولاک می‌کند و نمی‌شود به تحسین ۱۰ اَبَررایانه مبارز آهنی زبان نگشود. دقایقی حل می‌شوم در تیم‌های پُرواکنش شرکت کننده. به خودم که می‌آیم، می‌بینم آقای همسر هم دارد آن طرف‌تر زیرلبی می‌گوید: باریکلا داری پسر!

در جا می‌گیرم که نه با من است، نه با تلفن، نه با هیچ کس دیگر... با تکنولوژی است. با دانش و اندیشه نوین که این قدرت را دارد در هر زمان و مکانی، آدم‌ها را قشنگ مسخ و شیفته خودش بکند. با اینکه دیروقتی ساعت، زهر خودش را می‌ریزد به جانمان، اما دیدن روبات‌ها کار خودش را می‌کند و سان‌های نیمه شبی ذهنم آغاز می‌شود. سان‌هایی که برای هر کدامشان حداقل یک « ته فِدا» مبسوط کنار می‌گذارم.

اول «تایپ صوتی» می‌آید که این روزها مثل عصای دست، خاطرش عزیز است و دوستش می‌دارم.

دوم «موبایل بانک» نازنینم.

بعدی «اپ کتاب گویا» که بی خبر نیستم چقدر طرفدار عام و خاص دارد.

چهارم «دیوار» محبوبِ فرید و فریدها که محتاج نیست به توضیح اضافه.

پنجم «سیستم‌های هوشمندی» که سرانگشتان اصناف را رسانده و گره زده به زلف توانای فناوری نوین و....

نیمه شب نوشت: می‌دانم که آن طرف آب‌های دور، دانشکده‌ای هم هست به نام دانشکده صلح شناسی. آنجا که راه رسیدن و دیدن محاسن را می‌آموزند و سودای حل مسئله دارند.به نظرتان آیا وقت آن نرسیده که ما هم برای درآوردن برچسب جهان چندم از روی افکار و کردارمان مفیدتر باشیم؟

جدول ۷۵۱۲

zadehalireza@gmail.com

محمدرضا علی‌زاده

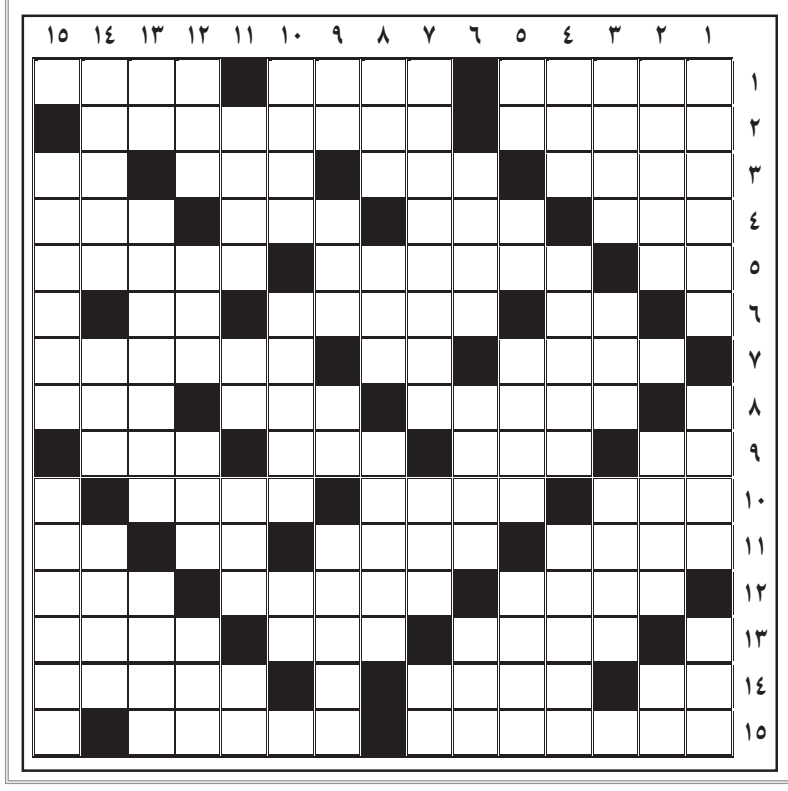

افقی

۱. رفیق مسافرت- از مرورگرهای اینترنتی- بازدارنده ۲. نوعی طبل کوچک که با چوب می‌نوازند- دوصد گفته را هم چون آن نمی‌دانند ۳. فرارکردن- وقت و زمان- صدا و نوا - محصول آب و صابون ۴. جواب مثبت- بخشی از دستگاه هاضمه- آچارL مانند- طلایی‌رنگ ۵. نت استمرار- آشفتگی و شورش- واسطه‌گری ۶. تکرار یک حرف- از بالا به پایین- لحظه ۷. زورگویی هم معنی می‌دهد- با همه باریکی توی آن هم می‌روند- درخواست کردن همراه با فروتنی ۸. کمک‌غذای گیاهی- طنین صدا- استخوانی درپا ۹. قورباغه درختی- حیوان دست‌آموز- نفی از زدن- نیرو و قدرت ۱۰. از پس‌غذاها- الیاف درون مرکب خوشنویسی- خطایی در ورزش بسکتبال ۱۱. پاراف- تسمه کمر- راز و رمز- صحنه نمایش ۱۲. بلبل- ساختمان‌ها – مرکز استان البرز ۱۳. همدم و همنشین- رودی مرزی در سرخس- پرنده وحشی حلال‌گوشت ۱۴. ریشه- زارع- مجموعه دنباله‌دار تلویزیونی ۱۵. عالم و مبارز آذربایجانی عصر مشروطیت- بی موقع

عمودی

۱. جنگ و نبرد- آن چه روی آن بحث کنند- پخت و پز ۲. راتبه و مستمری- گذاشتن یا برداشتنش از سر کسی جرم است- ساز مثنوی ۳. شبح- شوم- مخلوط‌کن دستی یا برقی ۴. چالاک- حاشاکردن- تر و تازه ۵. راه میان‌بر- پیشوای مذهبی زرتشتی- اندوه- پسر مازنی ۶. چراگاه- رجا- اسباب زندگانی ۷. متفکر- نیروها - زادگاه رازی ۸. ظرف فلزی نفت و روغن- کلمه افسوس- شکوه و شوکت ۹. پایتخت ایتالیا- شدیدتر- حرص و طمع- از توابع اصفهان با معادن نقره فراوان ۱۰. پرخور- یاقوت- پول سامورایی ۱۱. رویه - سمت و جهت- دومین مهره گردن انسان بعد از اطلس - حیوان باوفا ۱۲. خطاب کردن - بتی در جاهلیت- سطح خشن و ناصاف- جرس ۱۳. یک و یک – نوار کاغذی بسته‌بندی اسکناس- بدمنظر ۱۴. الهه قدرت یونان باستان- عیب و ننگ- ساز بادی چوبی که همراه با دهل نواخته می‌شود ۱۵. زادگاه استاد شهید مرتضی مطهری- تفاله کنجد

حل جدول شماره قبل

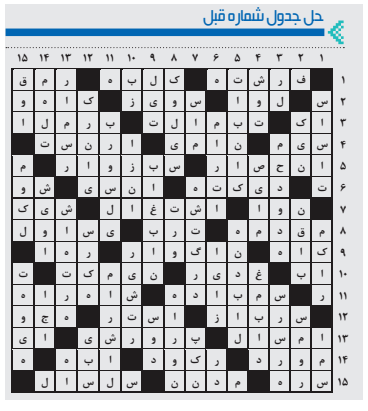

منتظر نظرها، دیدگاه ها و انتقادهایتان در خصوص جدول هستیم
با ما تماس بگیرید